دانلود
رمان



سینم کبود شد

(شرط بندی)

Part 1
نوشین : نمیدونم ساعت چند بود از خواب بیدار شدم اروم پتوی نازک از رو تن برهنم کنار
زدم و بلند شدم وقتی بدنم تکون دادم بدنم درد گرفت چشام رو هم فشار دادم و از جام بلند
شدم رفتم سمت حموم ،،
شیر اب سرد و گرم باز کردم تو ایینه ب تن کبودم نگاه کردم قطره اشکی از چشم چکید ب
کبودی های رو سینم ک رنگش سبز شده بود زیر گردنم کبود شده بود نگاهم از ایینه گرفتم
دیشبم تنم اسیردستای پر از شهوت مبین شده بود ،،دیشبم مثل تمام این ۲سال ب حرف
اردلان گوش دادم و گوش دادم سهم دوستشم شدم هر دفعه با ترس و انگار بار اولی بود مبین
بهم دست میزد نمیدونم چرا دلم پرشده بود دیشب نمیتونستم از اردلانم بگزرم فکرشم
ترسناک بود چ جوری از پاره تنم جدا شم یاد حرفای نازی افتادم ک میگت نوشین تو دیونه
ای چه جوری با مردی موندی ک تو رو دست دوستش میده میدونستم راس میگه ولی
نمیتونستم ازش بگزرم نمیتونستم اردلان تو سک***بیرحم بود همه کار میکرد عادتش بود
من زیر دوستشم بخوابم ،ب قول نازی من عشق چشام کور کرده بود خدا کنه قولی ک داده
عمل کنه بریم دکتر مشکلمون حل شه بعضی موقع ها احساس میکنم ک ی هرزه م ک دست

ب دست میشم اما من نمیتونم از اردلانم بگزرم شیر اب بستم و از حموم اومدم بیرون رفتم
جلوی کمد حوله دور تنم پیچیدم ب قاب عکس بزرگ اردلانم به دیوار خیره شدمPart 2
من نمیتونستم از مرد زندگیم بگزرم ، تاپ و ساپورتم پوشیدم صدای زنگ گوشیم اومد رفتم
سمت کیفم گوشی دراوردم دکمه اتصال زدم
سحر : سلام نوشین پاشو بیا سالن پر مشتری من و النا دس تنهاییم خانوم خاکپور میگ فقط
نوشین خودش بیاد ، چند نفر دیگ هم برا رنگ و مش وقت داشتن من و الی انجام دادیم ،
ساعت ۳عروس داری یادت نرفته ک فقط زود بیا
گوشیم : باش عزیزم،،،سحر کم و بیش همه چیزم میدونست اون و نازی دوستای صمیمیم
بودن„ ی سالن زیبای بزرگ تو جردن داشتم وضع مالی پدرم خوب بود ولی من عاشق
ارایشگری بودم حتی وقتی شرکت پدرم دادم ب اردلان ک اداره کنه خودم نمیخاستم از کار
بیفتم الان راه میفتم گوشی قطع کردم مانتو زرشکی چسب کوتاه از تو کمد برداشتم و
ساپورت زرشکی هم ک پام بود شال جیگری سرم کردم بدون اینک موهام خشک کنم کیفم
برداشتم از اتاق اومدم بیرونPart 3
نوشین : نشستم پشت فرمون بی ام و سفیدم ،،،بدنم درد میکرد اما باید میرفتم ارایشگاه تنم از
سیلی و وحشی بازی اردلان و مبین درد میکرد اخ چی میشد اردلان

انحراف جنسی نداشت تا
منم مثل زنای دیگ ، پول داشتم ولی ارامش نبود هر دفعه قول میداد ک تموم کن کاراش ولی
هر دفعه از دفعه بعدبدتراز مبین بدم میومد
محکم فرمون فشار دادم ، اشک میریختم ،،،دیگ نمیتونستم اینجوری باید با اردلان حرف
میزدم ک دیگ تمومش کن تنم نمیکشید خسته بودم
تو فکر بودم ک یهو زدم ب ی موتوری ترسیدم جیغ زدم ماشین نگ داشتم پیاده شدم
یاد
ی پسر جوون بود پاش زخمی شده بود با دستش چشاش بازبود فقط چشاش محکم فشار
میداد هیچی نمیگفت نمیخاس ناله کنه تعجب کردم چون از پاش خون میومد
سحر مدام بهم زنگ میزد رجکت میکردم اروم دستم بردم زیر سرش
Part 4...
نوشین : دستم اروم بردم زیر سرش چشاش باز بود نگام میکرد فیس جذابی داشت و حالت
موهاش و موهای لختش ،،،بازوهای عضله ایش نشون میداد ورزشکاره ،،نمیخاس موقع درد ناله
کنه فقط چشاش میبست و فشار میداد چند نفری از پاهاش و زیر بغلش گرفتن و بلندش
کردن اروم گفتم یواش
نگاهی ب موتور پالس مشکیش کردم داغون شده بود ،،به اون چند تا مرد گفتم ببرنش سمت
ماشین رفتم سمت ماشین ،، رو صندلی عقب خوابوندنش یه نفرم

کنارش نشست ماشین روشن
کردم و گاز دادم سریع برسم بیمارستان
بعد چند دقیقه رسیدم بیمارستان رفتم سمت اورژانس و اون مرد رفت داخل بعد چند دقیقه
دو تا پرستار با برانکارد اومدن اروم رو برانکاردخوابوندنش و بردنش داخل پشت سرشون رفتم
ب اولین دکتری ک رو سرش بود گفتم
حالش خیلی بده اقای دکتر
نه پاش شکسته فقط دستشم ضرب دیده ولی باید عکس از سرشم بگیریم ک خدای نکرده
ضربه نخورده باشه نگاهم رفت سمت تخت دستش رو پیشونیش گزاشته بود میدونستم درد
داره ولی چیزی نمیگفتPart 5
نوشین : دکتر ک رفت بیرون خیالم راحت شد بدون اینکه چیزی بگم از اتاق اومدم بیرون
سحر مدام زنگ میزد گوشی جواب دادم و گفتم الان میام سوار ماشین شدم رفتم سمت
ارایشگاه نمیتونستم واستم بیمارستان چون عروس داشتم امروز
بعد چند دقیقه رسیدم سالن خیلی شلوع بود مشتریای ثابتی ک من میشناختن تا من دیدن بلند
شدن سلام علیک کردم رفتم اخر سالن مشغول دراوردن مانتوم بودم ک سحر اومد کنارم
موهام باز کردم دورم ریختم تاپ نقره ای یقه بازمم از تو کمد برداشتم پوشیدم
سحر : هیچ معلوم هست کجایی از صبح چرا دیر اومدی
نوشین : اومد کنارم نگاهش ب کبودی گردنم افتاد رنگ نگاهش عوض

شد اروم گفت
بازم ؟؟؟
نوشین : حالم بده خیلی سحر بس کنPart6
سحر: تا کی میخای ب جفتشون سرویس بدی اون اردلان بی همه چیز ولش کن ناموسش میده
دست دوستش هه ناموس منم جک میگم اون اصلا میدونه ناموس چیه
نوشین : سحر بس کن من جونم برا اردلان میدم قول داده خوب شه تموم کنه همه چی
سحر : هه بشنو باور نکن اون ول کنه مبین بی ناموس از همچین لعبت و اندامی میگزره ن
جونم
نوشین: بس کن سحر تصادف کردم حالم خوب نیست
سحر : وای خدا مرگم بده با کی
نوشین : با ی پسر جوون بردمش بیمارستان و اومدم شب میرم حتمابیمارستان .....Part 7
نوشین : ساعت ۹شب بود خسته بودم سحر و الی هم خسته شده بودن تا الان مشغول بودیم
الی اژانس گرفت رفت من و سحر موندیم مانتوم پوشیدم ی رژ کاکا عویی هم کشیدم ب لبام
سحرم لباساش پوشید برقای سالن خاموش کرد و در سالن بستم و رفتیم سمت ماشینم سوار
شدم
ظهر با اردلان حرف زده بودم یک ساعت پیشم بهش زنگ زده بودم جواب نداده بود نگرانش
شدم دلم دلم میخورد
سحر : چیه باز تو فکری

نوشین : برا اینکه دوباره با سحر بحث نکنم دروغ گفتم
ب اون پسر فک میکنم حالش چطوره خوبه یا نه
سحر : هیچی نیست الانم من پیاده کن اینجا با اژانس میرم تو برو بیمارستان
نوشین : ن عزیزم میرسونمت
سحر : گفتم نه دیروقت میش من برسونی تا بری بیمارستان باز برگری خونه !!!Part 8
نوشین : سحر پیاده کردم ب اصرار خودش دور زدم برم بیمارستان دوباره ب اردلان زنگ زدم
جواب داد
الو عزیزدلم الهی فدات شم چرا جواب نمیدی
اردلان : هیچی حالم خوب نی
نوشین : چیشده گلم ناز من چیشده
اردلان : کجایی
نوشین : دارم میام خونه گلم
اردلان : باشه بیا حرف میزنیم
نوشین : وقتی گوشی جواب داد انقد حالم خوب شد و اروم شدم ک بیخیال رفتن بیمارستان
شدم دور زدم سمت خونه فردا صبح میرفتم بیمارستان
چقد دلم برا نازی تنگ شده بود نازی بخاطر اردلان دوستیمون بهم زد چون گفت ازش بگزرم
ولی من نمیتونستمPart 9
نوشین: رسیدم خونه ماشین بردم تو پارکینگ رفتم بالا „ چراغ پذیرایی روشن بود اما اتاق
خواب نه در باز کردم اتاق تاریک بود اما اردلان رو تخت دراز کشیده بود لبخند زدم رفتم

سمت کمد لباسام دراوردم و لباس خواب توری قرمز سک *یم پوشیدم رفتم کنارش دستم
بردم تو موهاش چشاش باز کرد دراز کشیدم محکم کشیدمش سمت خودم
ازم چرا ناراحتی عشقم ؟؟؟
اردلان : چون هر دفعه حال خرابم میکنی .. ظهر پشت تلفن اشک میریختی ک تنت درد میکنه
از ظهر میخاستم برم اره من لیاقتت ندارم خوبه
نوشین: سینه هام از پشتمیمالیدم بهش ار وم صدام از بغض میلرزید الهی قربونت بشم تو بری من میمیرم تو هرکاری بخوای میکنم میدونی میمیرم بدون تو من
فقط گفتم دیگ این کار نکن با من ون میخام مال تو باشم نه .....اشک چشام خیس کرده بود
اردلان : دست خودم نیست نمیتونم ولی قول دادم بزارم کنار تو گفتی باز
نوشین ؛ الهی فدات شم من ک ب همه کارای تو راضیم حتی وقتی تو سک*س شکنجم
میدادی ...Part 10
اردلان : پس چرا تحمل نمیکنی همون موقع اینجوری میشم بعد پشیمون میشم گفتم دیگ
تمومه اما تو ظهر ...
نوشین : الهی فدات شم من قربونت بشم من ببخشید ،، محکم سینه هام میمالیدم پشتش روش
برگردوند سمتم سین***هام نصفش از رو کاپ لباس خواب بیرون افتاده بود محکم زد
روشون اه کشیدم اومد روم زد تو گوشم موقع س***س وحشی میشد

همه جوره میخاست
جرم بده دستش بردوسط کاپ لباس خوابم محکم کشید سمت خودش
سی**هام تکون خورد
بیرون افتاد تیکه های لباس خواب پاره شده رو پرت کرد ،، و شورتمم از کنار کشید جر خورد
لباساش دراوردو اه کشیدم دستم بردم تو موهاش من نازش میکردم اما اردلان محکم رو
سی**»هام سیلی میزد نوکشون محکم کشید و درد داشتم ولی پر لذت بود سرش اورد
نزدیک و محکم گازمیگرفت نوک سی***م از رابطه دیشب دردمیکرد کبود شده بود اونقد
گاز گرفت تا خون مرده شد محکم اون سی***دیگم میمالید و میزد روشون از جاش بلند شد
رفت سمت کمد میدونستم امشبم باید درد بکشم اما باید تحمل کنم بعد چند دقیقه با یه جعبه
قرمز اومد رو تخت درش باز کرد وحشت کردم فقط اروم اشکم میومد یکی از دیلیدوهای
مشکی کلفت دراورد قطرش خیلی کلفت بودPart 11
نوشین : داد زد جن***ه یالا پاهات باز کن هیچ وقت دست و پام نمیبست میخاست
تسلیمش باشم جم نخورم و تحمل کنم پاهام تا اخرین حد ممکن باز کردم دردم اومد محکم زد
رو بدنم ،،، زد تو گوشم گلوم فشار داد و انگشت شصتش فرو کرد تو دهنم سریع دراورد دوباره
ب پاهام زد و دلیدو رو نزدیک اورد چشام بستم محکم ی ضرب تو جلوم وارد کرد درد داشتم

خیلی تا ته فشار میداد خیلی درد داشتم رحمم انگار داشت جر میخورد و کش میومد به
صورت اردلان نگاه کردم هیچ رحمی تو صورتش نبود جز لذت و شهوت موقع س***س
هیچی حالیش نبود بعد چند دقیقه دردم کم شد اشک چشام خیس کرده بود از درد جسمم
نبود روحم درد میکرد ب خاطر عاشق بودنم باید تا این حد شکنجه میشدم ی زن ب جز اینکه
باتمام وجودش زیرخواب مردش بشه چی میخاد هیچی !!!!
باتمام توان داشت دلیدو رو عقب جلو میکرد یه دفعه ای کشید بیرون و پاهام با تمام توانش
بالا داد محکم زد رو باسنم Part 12....
نوشین ،: میخاست دلیدو رو از عقب واردم کنه نوکش فرو کرد ی ذرش ک رفت انگاری
پوست و گوشت باسنم داشتن ازدو طرف میکشیدن محکم واردم کرد نمیرفت و هر دفعه
دوباره درمیاورد دوباره نوکش فرو میکردمیخاست شکنجم بده محکم زد رو باسنم زد و دلیدو
رو پرت کرد رو تخت و داد زد
این کو**»»*خودم پارش میکنم امشب دیشب مبین حسابی
گ***ییدت اره نمیدونی چ
حالی میده وقتی زیر مبین پ***ره میشی جونن زیر خواب هرزه من
محکم زد تو گوشم و پاهام داد بالا ی ضرب التش وارد باسنم کرد جیع زدم از درداز شکنجه
دستش گزاشت رو دهنم ک نتونم جیغ بزنم داد زد دستم گاز بگیر تا دردت کم شه جن*»*ه

برده منی تو
خیلی سخته یکی شکنجت بده ولی عاشقش باشی حاضرباشی تمام وجودت بره خار تو دستاش
نره
اروم کف دستش میبوسیدم همینطور ک تلم**ب میزد داد میزد
قلب تو وجودت جسمت مال من تو تسخیر شده منی ....Part 13
نوشین : صبح با صدای الارم گوشی چشام باز کردم ، اردلان کنارم خواب بود پتو رو کنار زدم
دستس رو سین***هام بود خم شدم گونش بوسیدم بلند شدم زیر دلم و کشاله رونم درد
گرفت دو شب پشت سر هم شکنجه شده بودم رابطه های خشن و ...، قدمام ثابت میکردم ولی
بدنم درد میکرد رفتم سمت حموم
وقت نداشتم روغن و پماد برای بدن دردم بمالم باید میرفتم ارایشگاه ،،،شیر اب و سرد باز
کردم
یهو یادم اومد باید میرفتم بیمارستان ،، خودم شستم و سریع از حموم اومدم بیرون حوله رو
پیچیدم دور سی***هام رفتم سمت کمد
تاپ حریرم پوشیدم و ساپورت مشکی جذبمم پوشیدم و سشوار روشن کردم وموهام خشک
کردم دستم لا ب لای موهام میکشیدمPart 14
نوشین : موهام با گلسر بستم بالا و چند لاخ موی طلاییم پشت گوشم دادم
ریمیل ب مژه های فر زدم و مداد تتو قهوه ای رو هم رو ابروهام کشیدم ، رژ لب کاکاعویی رو

هم ملایم رو لبام کشیدم ، دوباره در کمد باز کردم و مانتو دارچینی جلو بازم ک دکمه نداشت
فقط ی بند داشت پوشیدم بندش بستم و شال دارچینیم رو سرم انداختم کیف ستشم برداشتم
سوییچ ماشینم از رو عسلی برداشتم وخم شدم کنار تخت گونه اردلان بوسیدم و از خونه زدم
بیرون
پشت فرمون نشسته بودم داشبورد باز کردم ی بسته شکلات بود ی دونه کشیدم بیرون و
خوردم دلم ضعف میرفت بد جور زیر دلم درد میکرد
رسیدم بیمارستان با عجله رفتم سمت اورژانس ، حتی اسم و فامیلیشم نمیدونستم رفتم پیش
پرستار بخش
ببخشید خانوم دیروزمن با یه پسر جوون تصادف کردم اوردمش بیمارستان ولی کار داشتم
نتونستم بمونم ..Part 15
نوشین : دیشبم نتونستم بیام امروز اومدم دکتر گفت پاش شکسته میخاستم ببینم کجا بردنش
پرستار : اسم و فامیلش ؟؟
نوشین :نمیدونم ی پسر جوون بود دیروز ساعتهای ۱۰صبح بود یا ۰۰فک کنم ،، نفس عمیق
کشیدم خسته شدم از سوال پرسشش بعد چند دقیقه ک ب مانیتور روبروش خیره شده بود
سرش اورد بالا و
پرستار : مرخصش کردن
نوشین : چی کجا مگ حالش خوب شده بود

پرستار : نه پاشون شکسته بود دست راستشونم ضرب دیده بود مشکل دیگه ای نداشت با
رضایت خودش مرخصش کردن
نوشین : میشه ادرسش بدین اخه من میخام خسارتش بدم لطفا
Part 16....
ادرس ازش گرفتم و از بیمارستان زدم بیرون سوار ماشین شدم و ماشین روشن کردم ودو باره
ب ادرس روی کاغذ نگاه کردم ادرس پونک بود ی کارگاه مبل سازی بود
سحر پشت سر هم زنگ میزد رجکت میکردم بهش پیام دادم میام گوشی پرت کردم تو
داشبورد
بعد چهل دقیقه رسیدم همون ادرسی ک رو کاغذ بود ماشین پارک کردم پیاده شدم تو ی
کوچه بمب بست بود ی در اهنی ابی خیلی بزرگ معلوم بود قدیمیه
رفتم جلو ی زنگ قدیمی
بالای دیوار بود فشار دادم بعد چند دقیقه صدای یکی اومد ک داد میزد کیه
استرس داشتم هم ازجایی ک بودم هم اینکه مونده بودم چی بگم مجبور شدم فقط بلند بگم
ببخشید ی لحظه میشه بیاین دم در ....Part 17
نوشین : بعد چند دقیقه در باز شد ی پیرمرد بود موهای سرش تمامن سفید شده بود ی پالتوی
کهنه قهوه ای پشمی رنگ رو دوشش انداخته بود وقتی بهش نگاه کردم ترسم ریخت چهره ش
ارامش بخش بود اروم گفت
سلام دخترم با کی کار داری ؟؟؟

نوشین : سلام صبح بخیر راستش نمیدونم چ جوری بگم من م بگو دخترم راحت باش
راستش من دیروز با یه پسر جوون تصادف کردم ولی چون کار داشتم نتونستم بمونم صبح
رفتم گفتن مرخص شده راستش ادرس اینجا رو دادن
من حتی اسمشم نمیدونم درس اومدم ؟؟؟
ی نگاه ب من کرد لبخند زد ،، چقد چهره این پیرمرد ارامش بخش بود Part 18
بیا تو دخترم پس تو دست و بال رادوین من وبال گردنش کردی ،، ای ای ای
نوشین : پشت سرش رفتم داخل تازه فهمیدم اسمش رادوینه یه حیاط خیلی بزرگ بود رفتم
سمت چپ در ی سالن باز کرد صدای دستگاه میومد رفت راه پله چندتا پله بود رفت پایین
اونقد اون پیرمرد ارامش میداد ک رفتم دنبالش ب در و دیوار نگاه کردم تابلوی نقاشی بوددو
تا عجیب و غریب چند تا خط تو دل سیاهی در باز کرد رفتم جلو چند نفر مشغول کار بودن با
رفتنم داخل همه بهم نگاه کردن سرم پایین انداختم و پشت سر اون پیرمردرفتم
مردی ک پشتش ب مابود ولی پای گچ گرفته ش ک دراز شده بود لبخند زدم فهمیدم
خودشه دستشم باند پیچی شده بود ی تیشرت مشکی جذب تنش بود با شلوار جین ،،
داشت با یکی ک روبروش بود راجع ب طرحهای مبل صحبت میکرد
پیرمرد رفت جلوش

دستش گزاشت رو شونش ی چیزی زیر گوشش گفت ک روش برگردوند بلند شد از دسته
مبل گرفت بلند شد با نگاهش میخاست قلبم زخم بزنه نگاهش پر از غم بود
رفتم جلو همینجوری سر پا وایستاده بود دستشم حایل مبل کرده بود
Part 19.....
نوشین : رفتم جلو روبروش وایستادم حالا قشنگ صورتش میدیدم چش و ابروی مشکی
ابروهای مشکی پهنی داشت ،،، بدون اینکه ابروهاش مثل بقیه پسرا برداره ،، بینی خوش فرم ک
ب صورتش میومد و موهای مشکی و خوش حالتش بالا حالت داده بود ت ریش کمی داشت
ب زنجیر فره وهر تو گردنش خیره شدم دوباره توچشاش نگاه کردم چشاش خیلی جذاب بود
انگار باهات حرف میزد توش ی دنیا حرف بود ولی غم نگاهش میفهمیدی اونم زل زده بود ب
من یهو تعارف کرد بشینم نشستم یه خورده پاش جا ب جا کرد و بعد نشست رو مبل روبروم
و پام رو پام انداختم یه جورایی معذب بودم چون قشنگ روبروش بودم وقتی اون پیرمرد ب
مردی ک تو اتاق بود گفت بریم بیرون بیشتر معذب شدم
وقتی رفتن نگاهم رفت سمت رادوین رفت زل زده بود بهم انگار داشت چکم میکرد همه چیزم
نگاهش رفت سمت یقه باز مانتوم ک گردنم معلوم میشد و تاپ قرمز زیرم
Part 20
نوشین : نفس عمیق کشید و من اروم شالم رو شونم انداختم ،،

نگاهش با نگاه مردی ک میخاد
هیز باشه و سر تا پات بپاد فرق میکرد نگاهش فرق میکرد هیز نبود ب
خودم لعنت فرستادم
ک انقد تو چشاش نگاه میکردم اروم شروع کردم حرف زدنم
نوشین : راستش م من اومدم ک اونروز ک تصادف کردم باهاتون خب
حواسم نبود مثل اینک
شماهم حواستون نبود من زود زدم رو ترمز ولی متاسفانه پاتون شکست
و دستتون و موتورتونم
داغون شد
اومدم اینجا تا خسارتتون بدم هر چقد ک میشه راستش اونروز
نتونستم بمونم کار داشتم باید
میرفتم
تو صورتش نگاه کردم تا ببینم تاثیر حرفم ، زل زده بود بهم ، خدایا این
چرا اینجوری نگام
میکنه سیبک گلوش بالا پایین شد اب دهنش قورت داد...چقد مظلوم
بود نگاهش ...Part 21
رادوین : دوباره دیدمش همون زنی ک با ماشین بهم زد وقتی اونروز
تصادف دستش گزاشت
زیر سرم اروم گفت خوبی ,,,بعد رفتن عسل از همه زنا ی جوری فاصله
میگرفتم اما طرز حرف
زدن این زن با دخترا و زنایی ک دور و ورم بودن و ی جورایی میخاستن
واست زیر ابی برن
نبود ،، همش استرس داشت این از شکستن انگشتاش فهمیدم وقتی
ب گردنش نگاه کردم ب
کبودی گردنش بهم نگاه کرد و اروم شالش رو شونش انداخت ارایشش
غلیظ نبود اصلا

صورتش عملی نبود ابروهای تتو قهوه ایش و خط چش مشکی چشماش و اون فر موژه هاش ک
از دورم معلوم بود بینی کوچولوش و لبای قلوه ای ک ی رژ قرمز زده بود موهای مش شده
رنگ پلاتینه ش زیادی تو چش بود ، ,,معلوم بود خیلی مهربونه ،،،
سیبک گلوم بالا پایین شد اب دهنم قورت دادم و
خانوم تو مرام من نیست از زن جماعت خسارت چیزی بگیرم حتی اگ اون چیز جونم باشه .....Part 22
نوشین : اخه من مقصر بودم باید خسارت بدم حداقل موتو...
رادوین ؛ خانوم ببخشید فامیلیتونم نمیدونم
نوشین : نوشینم ، نوشین رستگار
رادوین ؛ خب نوشین خانوم گفتم ک عادت ندارم چند بار حرفم بگم ،، همین ک تا اینجا
زحمت کشیدین اومدین خودش ارزشمنده ممنون ،،
از جاش بلند شد تا ی قدم برداشت صدای تق تق کفشای پاشنه ۷ سانتیش دراومداومد نزدیکم
از جام بلند شدم
نوشین :بازم عذر میخام ...
رادوین : تو چشاش نگاه کردم ، خواهش میکنم
نوشین : خیلی معذب شده بودم سریع از کنارش رد شدم رفتم سمت در ک در باز شد و
همون پیرمرد با سینی چایی وارد شدPart 23
بابا جان تازه چایی اوردم ی چایی بخور بعد برو
نوشین : ممنون پدر جان باید برم دیرم شده ببخشید مزاحم شدم نه دخترم این چه حرفیه

نوشین : سینی چایی رو میز گزاشت و پشت سر من اومد
سوار ماشینم شدم و رفتم سمت سالن،، همش نگاه رادو ین میومدجلوی نظرم نگاهش هیز نبود
اما مرموز بود پر از سوال ضبط ماشین روشن کردم و گوشی برداشتم ب اردلان زنگ زدم
جواب نداد حتما خواب بودیا رفته بود شرکت
پشت چراغ قرمز ماشین نگه داشتم ی دختر ۱۰ساله ک مانتوی بزرگتر از سایز خودش
پوشیده بود ی روسری نازک ک از بس شسته شده بود رنگش رفته بود ،،، ب صورت معصوم
و خوشگلش نگاه کردم همیشه دیدن وضعیت این جور بچه ها ناراحتم میکرد شاخه های گل
سمتم گرفت چند تا بسته اسکناس ده تومنی از تو کیفم دراوردم بهش دادمPart 24
نوشین : چراغ سبز شد حرکت کردم ،،، یهو یاد چشای عسلی بهار افتادم بهار کوچولوی من ک
۵سالشه چند وقته میخام از پرورشگاه بیارمش اما نمیزارن فقط بخاطر سو سابقه اردلان چون
قبلا زندان رفته حتی وکیلمم نتونسته بود مشکل حل کنه مدیر پرورشگاه خانوم زندی زن سر
سختی بود اینده اون بچه ها براش خیلی مهم بود ولی تا چند وقت دیگ باید بهار میاوردم پیش
خودم هرروز هر لحظه بیادشم خدا میدون ک دلم براش لک زده چند روزه ندیدمش حالم
خیلی بده باید حتما برم دیدنش همش ترس اینکه ی خانواده دیگ ببرنش من میترسونه ،

رادوین : بس کن خاله مگ من الان چطور زندگی میکنم خیلیم خوبه تا کی میخای خودت وقف همه کنی ببین اینم سر و وضعت پات ک شکسته دستتم اویزون
نباید ب فکر خودت باشی چرا نمیای پیش من زندگی کنی فرهاد ک از خداشه تو اون کارگاه
لعنتی باید شبا بخوابی لیاقت پسر اردشیر اینه ؟؟!
اره ، یک و تنها با مش صادق زندگی میکنی شبا تو اون کارگاه کوفتی میخابی
رادوین : من زندگی کردن الانم دوس دارم طوری نیست خاله ،، مش صادقم نباشه مخم
میپوکه منم تنهاش نمیزارم ،
خاله : همیش طوری زندگی کردی ک کسی نتونه بهت یگ چیکار کن چون کارات درست بود
حتی بقیه ازت کمک میخاستن چند وقت خودت داغون کردی ب خاطر ی دختر هرزه تویی
ک دود سیگار اذیتت میکرد حالا روزی ی پاکت میکشی ،،، اون عسل هرزه نابودت کرد
رادوین ....Part 25
رادوین : رعنا جان خاله عزیز بنده بس کن ب شرفم قسم رفتن عسل و کاراش مثل شما ک
هرروز با پتک کارای اون بی همه چیز تو سرم میکوبی نابودم کرد بس کن دیگ همینجوری
هرروز و هرشب ب اون لعنتی فکر میکنم فقط میخام پیداش کنم ازش بپرسم چرا همین
میفهمی برا این چرا سرپام نترس بلایی سرم نمیاد پوستم کلفت شده تو این روزگار کثافت تو و

اقا فرهادم رو سر من جا دارین ولی من تو همون کارگاه راحتم
رعنا : ب چشای پر از غرور رادوین خیره شدم خدا میدونه ک از جون خودم بیشتر دوسش
دارم از صبح ک بیدارمیشم تا میخوابم هم و غمم رادوینه خدا میدون این پسر چ قلب بزرگی
داره مگ میش یادم بره وقتی تصادف کرده بودم و نمیتونستم راه برم این پسر ترو خشکم
میکرد و مثل پروانه دورم میچرخید وجودش یه تکیه گاه بود همیش از ازاده خواهرم ایراد
میگیرم میتوپم بهش چ جور دلش اومد بعد فوت اردشیر با یه عوضی ازدواج کنه و اون
بیشرف همه اموال ازاده و رادوین ب نام خودش بکنه وقتی میبینم ازاده داره ذره ذره اب میشه
ولی بخاطر بچش دخترش نگار ک از وجود اون بیشرفه ،،،ساکت مونده
Part 26
رعنا : وقتی میبینم رادوین از کانادا ایران اومد وقتی از سن ۱۰سالگی مجبور شد ایران بیاد چون
سام شوهر ازاده گفته بود باید رادوین ترک کنی خدا میدون همه اون موقع برا رادوین ناراحت
بودیم اما خود رادوین میگفت من راضیم ب خوشبختی مادرم ،،، قلب این پسر خیلی بزرگه تو
سن ۳۳سالگی کم اوردم جلوی این پسر من ک خالشم نشناختمش ،، قطره اشکی از گوشه
چشمم اومد سریع از جاش بلند شد رادوین سمت من اومد
رادوین : دستام دور گردن خاله م حلقه کردم خدا میدون ک چقد دوسش دارم اگ نبود غم

نبودن مادر کنارم دیونه میکرد من ،،، اروم اشکش پاک کردم و بوسیدمش
بخند دیگه بخند نبینم غمت دنیا رو ب اتیش میکشم ی دونه خاله م دارو ندار من خم ب
ابروش بیاد من اخه غیر خدا ومادرم و نگار تو و عزیز خدا بیامرز و مش صادق و عمو فرهاد
کی دارم تو این دنیا هانPart 27
رادوین : بخند زود
رعنا : عهه نکن زشته خاله الان یکی میاد تو
رادوین : زود بخند بزار بیان مگ چند تا خاله دارم همه بدونن دوسش دارم با خندیدن خاله
دلم اروم گرفت در اتاقش باز شد و خانوم مهدوی وارد شد میشناختمش دوس صمیمی خاله م
بود زن مهربونی بود ولی همیشه دختر بهم معرفی میکرد هر وقت من میدید خندم گرفته بود
اومد جلوی میز
به به خوب خاله و خواهرزاده با هم خلوت کردن ،،،
خوبی اقا رادوین چ عجب سری ب فقیر فقرا زدین
عه وا خدا مرگم بده پات چی شده
رادوین : هیچی نیست ی تصادف کوچولو بود ،،،شما خوبین چ خبر خوبم تو چ خبر کی سر و سامون میدی خودت ؟؟
رادوین : میخاست همینجوری ادامه بده ک خاله پرید وسط حرفش
رعنا : چیشده شیما جان کلاسای بچه ها تموم شد
شیما : اره ،، راستی خانوم رستگار اومدن رفته اتاق بچه ها اومده بهار ببینه گفت میخاد تورو
ببینهPart 28

رعنا : باشه بگو بیاد
شیما : چشم ،، راستی رادوین جان نمیدونی کوروش چقد دلتنگی میکنه هردفعه میای برا این
بچه ها کلی خوراکی و اسباب بازی میاری باهاشون بازی میکنی دلشون تنگ میشه ،،، طفلک
کوروش چند وقته بی تابی میکنه میگ عمو رادوین کی میاد
رادوین : الان میرم پیششون ،،
شیما : راستی گچ پات کی باز میکنی
رادوین : فردا ی ماه شده دیگه ، از اتاق زدم بیرون رفتم سمت اتاق دوم پر از بچه های
کوچولو بی سرپرست و خوشگل با کلی ارزوهای قشنگ اما دور نفسم عصبی بیرون دادم همیش
احساس میکردم بچه های پرورشگاه میتونم حسشون کنم ،،در باز کردم بچه ها دوییدن سمتم
بغلشون کردم کوروش اومد سمتم پرید بغلم تو بغلم گرفتمش رفتیم سمت پنجره ،، صدای
نوازش و قربون صدقه یه زن میومد چقد زنگ صداش اشنا بود رفتم سمت تخت سمت چپ
ی زن ی دختر کوچولو رو بغلش گرفته بود و نازش میکرد قربون صدقش میرفت سرش ب
سین**هاش چسبونده بود
کوروش : عمو رادوین باهام امروز فوتبال بازی کنیم
رادوین : بوسش کردم چشم عمو ، اروم رفتم سمت تخت زن روش برگردوند چشاش خیس
بود بهش نگاه کردم نوشین بود .....Part 29
رادوین : خم شدم کوروش از بغلم گزاشتم پایین رفت سمت بچه ها ،،

به دختر کوچولوی نازی
ک تو بغلش بود و سرش ب سین ***هاش چسبونده بود نگاه کردم ،،
ب صورت نوشین نگاه
کردم چشاش خیس اشک بود ان موقع هیچ حس خاصی نداشتم اما
نمیدونم چرا نمیخاستم
اشکاش ببینم نمیدونم چرا این حس داشتم خودمم کلافه شده بودم
ک چرا باید ب زنی ک دو
بار دیدمش حتی زنگ صداشم تو گوشم باشه منی ک همیشع همه جا چ
تو مهمونی ها چ
هرجایی دخترا و زناخواستن ی جوری خودش بچسبونن همیشه از زنای
اویزون متنفر بودم اگ
تمام دخترارو زنای عالم هم جلوم میزاشتن تا قلبم طرف نمیخاست
دست بهشون نمیزدم ، اما
عجیب بود احساس الانم میخاستم ی کاری کنم ک اشک نریزه
نوشین : تعجب کردم از دیدن رادوین اینجا چشام خیس اشک بود لبام
ب دندون گرفتم بهش
خیره شدم ی تیشرت مشکی جذب تنش بود اوندفعه هم تیشرتش
مشکی بود ب بازوهای
عضله ایش خیره شدم ,,,Part 30
نوشین : ب بازوش همون جایی ک اونروز تصادف خون میومد خوب
شده بود فقط زخمش
معلوم میشد ب پاش ک هنوز بعد یه ماه تو گچ بود خیره شدم
،،،دوباره ب صورتش خیره
شدم
س سلام خوبین شما اینجا چیکار میکنین
رادوین : دختر بچه رو محکم تو بغلش گرفته بود و با دست دیگش اروم

اشکاش پاک میکرد
من اومدم ب خاله م سر بزنم اینجا کار میکنه بعضی وقتا هم ب بچه های اینجا سر میزنم و
باهاشون بازی میکنم
نوشین : اهان ،،،
رادوین : شما چرا گریه میکردین
نوشین : من بخاطر بهارم اینجام قراره ببرمش پیش خودم متاسفانه بخاطر ی سری مشکلات
نمیزارن
رادوین : حتما درس میشع از خدا بخواین فقطPart 31
رادوین : شما چند سالتونه ؟؟؟
نوشین : من ؟؟ باید بگم لبخند زدم اونقد مظلوم نگام کرد که مجبور شدم بگم
دو ماه دیگه میشم ۲۹ساله شما
رادوین : دارم میرم تو ۲۵سالگی
نوشین : خوشوقتم
رادوین : منم همینطور ،، هیچی تو این دنیا ارزش اشک ی زن نداره
خانوم ،،بهم نگاه کرد لبخند
زد بهم یهو در باز شد و خانوم مهدوی وارد شد و رو ب نوشین گفت بیاد اتاق خانوم زندی ،،،
نوشین ازم خداحافظی کرد و رفت
گوشیم زنگ خورد لبخند زدم سامان بود رفیق فابریکم جواب دادم
سامان : به سلام اق رادوین چ عجب بعد دو بوق جواب دادی
رادوین : علیک ما همیشع سریع جواب شمارو میدیم
سامان : کجایی پرورشگاهی هنوز
رادوین : اره شب میام

سامان : اره زود بیا امشب با امیر و سعید قراره دربند گزاشتم اسم شلوغ پلوغیم نیار باید بیای
همیش مثل عذب اوقلیا تنها رفتیم باهم راستی ناصر زنگ زد بهم واسه یع مهمونی سه روز
دیگ دعوتمون کرد ی مهمونی تو جردن داره برا همیش از ایران میره دعوتمون کرد گفت
بهت زنگ زده جواب ندادی
رادوین : میدونی ک خوشم نمیاد ازش ،،،حالا ببینیم چی میشه شاید بیام ....Part 32
رادوین :ساعت ۷بود با خاله خداحافظی کردم واز پرورشگاه زدم بیرون ی تاکسی گرفتم رفتم
سمت کارگاه ،،،تو دلم کلی غر زدم بهش با این پای شکسته اخه وقت دربند رفتنه پسره ی
سرخوش ،،،
بعد چند دقیقه رسیدم کارگاه پیاده شدم رفتم تو کوچه،، در باز کردم و رفتم داخل صدای
کارگرا میومد هنوز سامان تعطیل نکرده بود کار ساعت ۷بود هیچ وقت دوس نداشتم زیادی از
کارگر کار بکشم تا میتونستم پولشون سر موعد میدادم در سالن باز کردم سامان با کارگرا
مشغول کار کردن بودن رویع بیشتری از مبلایی ک سفارش داشتیم زده بودن کلن ۱۰تا کارگر
بودن پدرم تو کانادا نمایشگاه مبل داشت عاشق نجاری و ساختن تخت و مبلمان و بود کلن ب
نجاری علاقه داشت از همون بچگی کنارش یاد گرفته بودم
رادوین: سلام سامان چرا تعطیل نکردی ساعت ۸

سامان : علیک اقا رادوین خب کارا مونده سفارشای اقای نوابی باید تحویل بدیم بعدش اقای
غدیری زنگ زد گفت مبلای نمایشگاه رو برا پس فردا میخاد ، تو هم ک از صبح ول کردی
رفتیPart 33
رادوین : مش صادق با سینی چایی وارد شد اومد سمتم
هاژ
مش صادق : اومدی بابا جان خسته نباشی رعنا خوب بود بابا جان
رادوین : اره سلام رسوند ،مش صادق به کارگرا بگو چاییشون بخور تعطیل فردا هم ساعت
۸نیاین ۰۱اینجا باشن مش
مش صادق : چشم بابا جان چاییت بخورن
سامان : رادوین من برم ی سرو صورتم بشورم لباسام عوض کنم بریم
رادوین : باشه ،،،لیوان چایی ب دهنم نزدیک کردم و داغ داغ سر کشیدم ،،
با اومدن سامان از جام بلند شدم اماده شده بود با ادکلن دوش گرفته بود بهش لبخند زدم
سامان بخاطر من تو کارگاه کار میکرد میدونم موقعیتهای کار براش زیاد بودPart 34
رادوین : با پدر و مادرش زندگی میکرد ی برادر داشت ازدواج کرده بود لیسانس مکانیک
داشت ،،منم لیسانس نرم افزار ،،
رفتیم سمت در مش صادق دنبالمون اومد تا جلوی در
رادوین :نمیای مش صادق باهامون
مش صادق :ن بابا جون شما برین خوش باشین من پیرمرد ب همین گوش دادن اخر شب

رادیو دلخوشم
رادوین : باشع پس تو شامت بخور بخواب من دیر وقت میام
مش صادق : چشم پسرم
رادوین : نشستم تو ماشین سامان پشت فرمون بود
سامان : فردا بریم گچ پات باز کنیم ،،،پس فردا شب بایدبریم مهمونی ناصز نیای ب زور
میبرمت گرفتی که ..
رادوین : تو الانم داری من ب زور میبری اق سامان ،،چشم میام
Part 36آ....
رادوین : تو اتاق بودم داشتم لباسام میپوشیدم پیرهن سفید جذبم پوشیدم دکمه هاش بستم ب
عادت همیشگی دو تا دکمه بالاش نبستم کت و شلوار سورمه ایم پوشیدم جلوی ایینه قدی
اتاق وایستاده بودم هیچ وقت دوست نداشتم صورتم شش تیغ کنم صاف شه همیش دوس
داشتم ته ریش داشته باشم ، کراواتم محکم کردم و دست کشیدم تو موهام چند قدم دور تر از
ایینه وایستادم ،،،ب قول سامان ک میگفت هرچی بپوشی بهت میاد با یاد اوردن حرفش لبخند
زدم اصلا حوصله مهمونیای مختلط نداشتم یعنی دیگ مثل قبلنا نبودم هر چی دختر و پسر بود
تو هم میلولیدن ولی ب اجبار سامان قبول کردم ،، دیروز گچ پام باز کرده بودم ولی هنوزم پام
کرخت بود ، کیف پولم از جیب شلوارم دراوردم و تو جیب کتم گزاشتم گوشیم برداشتم ب
سامان زنگ زدم بعد چند بوق جواب داد

رادوین: الو کجایی بجم بیا سامان زود بریم زودم برگردیم اصلا حوصله ندارم تا دیروقت
بمونیم
سامان : بیا بیرون دم درم رفیق عزیز
رادوین : از اتاق زدم بیرون و رفتم بیرونPart 37
رادوین : سوار ماشین شدم سامان سریع سوت بلبلی زد بهش چپ چپ نگاه کردم
سامان : به چه کردی امشب میخای کل دخترای مهمونی از دم بیهوش شن لامصب
رادوین : چرند نگو سامان گاز بده
سامان :چشم قربان شما تکه بده ب صندلی خط اتوی کت و شلوارت خراب نشن هه
رادوین : عجب
سامان : رادوین جون من ضد حال نزنیا بزاری ی چند تا پیک بزنیم امشب ی دور دوری قری
بابا از صبح تا شب تو اون کارگاه ازمون کار میکشی وقت نمیکنیم دنبال نیم گمشدمون باشیم
رادوین : خندیدم میدونستم تو دلش هیچی نیست شوخی میکنه Part 38،،
رادوین : رسیدیم خونه ناصر
سامان : رادوین بابا من ک خجالت میکشم پژو رو ببرم لابه لای این بی ام وی و مازاراتی پارک
کنم بابا گم میشع ماشینمون همین بیرون باشه ابرومون درامانه
رادوین : هیکل من تو و مراممون کل جمعیت امشب میخره ماشین ببر تو
سامان : بله بله بر. منکرش لعنت شما پسر اردشیر خان مظفری معلومه

این ماشینا چیزی
نیست براتون بابا مارو مسخره میکنن
رادوین : دلقک بازی در نیار ببر تو
سامان : چشم مل تسلیم ...
رادوین : ماشین تو حیاط بزرگ خونه ناصر پارک کرد رفتیم داخل چند تا نگهبان کنار در
ورودی ساختمون وایستاده بودن وارد شدیم ،،،صدای بلند موزیک کر کننده بود وارد ک شدیم
چند نفر ستمون اومدن خوش امد گفتن سامان نیشش تا بنا گوشش باز بود اما من از این جور
مراسم مزخرف بیزار بودم من تو زندگیم همه چی داشتم انواع ماشینها رو پدرم داشت،
قیافه مضحک دخترای بزک دوزک کرده با لباسای نیم متریشون ک همونم فقط تور بود
حرصی شده بودم ی عده وسط میرقصیدن بقیه کنار هم لب تو لب بودن سامان مشغول
احوالپرسی بود من فقط سر تکون میدادم ی زنی کنارم وایستاده بود ب صورتش نگاه کردم اگ
دستت فقط رو گونش میزاشتی تا مچ تو کرم پودر و ارایش صورتش گم میشد نفسم عصبی
بیرون دادم اومد نزدیکم ....Part 39
رادوین : ب سامان نگاه کردم سریع اخت شد باهمه نیششم تا بناگوشش باز بود زن دستش
گزاشت رو دستم اونقد عصبی شدم میخاستم دستش خورد کنم پایه ای ی دور رقص اقای خوشگل حیف این هیکلت امشب با کسی نباشی

رادوین : اعصابم خورد شده بود اونقد شلوغ پلوغ بود صدا ب صدا نمیرسید دستاش گرفتم و
فشار دادم هر لحظه داشت با دست دیگش دستم فشار میداد ولش کنم ناله میکرد همش تو
چشاش نگاه کردم
لعنتی چطوره خوشت اومد اویزون بد کس شدی عوضی
تورو خدا ولم کن دیونه غلط کردم
رادوین : ی فشار دیگ ب دستش اوردم و پرتش کردم ،، خودش نگ داشت ک نخوره زمین
ب دستش نگاه کرد قرمز شده بود سریع از پیشم رفت متنفر بودم از اینحور زنا
نشستم رو مبل چند تا پیش خدمت اومدن سمتم انواع نوشیدنیا تو سینی بود دو نفرشون خم
شدن سمتم و ب محتویات سینی نگاه کردم گلاس های مشروب بود من از سینی دومی فقط
اب پرتغال برداشتم تشکر کردم رفتنPart 40
رادوین : چند قلپ از اب پرتغال خوردم و گزاشتم رو میز ، دستای یکی رو شونم نشست روم
برگردوندم ناصر بود بعد چند لحظه مکث از جام بلند شدم اومد روبروم دستش دراز کرده بود
سمتم دست دادم بهش ،، ی نگاه ب لیوان نیمه اب پرتغال کرد و پوزخند زد و
ناصر : هنوزم عادتهای همیشگیت نزاشتی کنار چرا مشروب نمیخوری ،،
رادوین : سلام ،، من احتیاجی ب سرخوشی الکی ندارم ،، بخاطر قضیه عسل ازش بدم میومد
اون میدونست عسل چ جور دختریع ولی بهم نگفته بود اصولا محض

رضای خدا موش
نمیگرفت
ناصر : فک نمیکردم بیای ؟؟
رادوین : ب اصرار سامان اومدم اگ ناراحتی ک برم
ناصر : اوه ناراحت نشو تسلیم بابا ،،،با اومدن سامان حرفامون نیمه تموم موند و سامان مشغول
احوالپرسی شد و من سریع ازشون جدا شدم ..Part 41
رادوین : رفتم انتهای سالن چند نفر مخصوص رقص بودن نشستم رو مبل پاکت سیگارم از
جیب کتم دراوردم و ی نخ گزاشتم گوشه لبم ، عمیق پک میزدم به سیگار یهو میون اونایی ک
میرقصیدن نوشین دیدم ک داشت با یه مرد بغل تو بغل میرقصید ب لباس بازش نگاه کردم
یه ماکسی زرشکی بلند بود ک پشتش باز باز بود برجستگی باسنش قشنگ نشون میداد و از
جلو یقه پیرهنش ب قدری باز بود ک سین****هاش نصفش بیرون افتاده بود موهای طلایی
بازش دورش ریخته بود و صورتشم ک پرارایش غلیظش بود داشت با اون مرد جلف و سبک
میرقصید اونم هرزگاهی دستی ب باسنش میکشید و نوشین فقط میخندید
هرچی میخاستم نگاهم ازش بگیرم نمیشد بعد چند دقیقه ک رقصید نشست رو مبل چند تا
مرد و زنم کنارش نشسته بودن
هه ب نظر میرسید زن خوبی باشه ن اینکه تو همچین مهمونیایی بخواد بیاد ،، با اومدن

مستخدم ک خم شده بود سینی شربت گرفته بود جلوم یه شیر موز بستنی برداشتم و تا
میخاستم تشکر کنم یهو فقط صدای چپه شدن سینی اومد و لیوانای شکستع و اب میوه هاییی
ک پخش زمین و رو من و چند نفر دیگ کنارم بودن ریخته بود صدای داد و فریادای اون مرد
و زن میومد ب قیافه خجالت زده مستخدم نگاه کردم طفلک میگفت این خانوم با عجله خوردن
ب من چپه شد ،،برام مهم نبود ک لباسام کثیف شده از جام بلند شدم و رفتم سمت سرویس
بهداشتی تا کت و پیرهنم کثیف شده تمیزش کنم ....Part 42
رادوین : رفتم داخل سرویس ،،،پیرهنم دراوردم و همونجایی ک کثیف شده بود زیر اب گرفتم
و شستمش و سریع کتمم شستم همون جایی ک لکه گردشده بود هرجفتش خیس شد پیرهن و
کتم دستم گرفتم و از سرویس اومدم بیرون خیس شده بودن پیرهن و کت اصلا نمیشد بپوشم
بالا تنم لخت بود ی نگاه کردم ب سالن هیچکس حواسش نبود همه مشغول رقص بودن سریع
از پله ها رفتم بالا ، چند تا اتاق بود اولین اتاق باز کردم رفتم داخل در بستم و رفتم سمت کمد
توش پر لباس و اینا بود درش بستم جای ایینه رو میز سشوار بود سشوار برداشتم اومدم رو
تخت نشستم و کت و پیرهن پهن کردم رو تخت و
سشوار روشن کردم و رو قسمتهای خیس کت و پیرهن گرفتم ، بعد چند دقیقه سشوار

خاموش کردم رو پیرهنم لکش مونده بود یخورده بیخیال شدم و پوشیدمش و کتم تنم کردم
میخاستم از اتاق برم بیرون ک صدای جیغ وداد و التماسای ی زن شنیدم سریع دراتاق باز
کردم فقط دیدم در اتاق کناری کوبیده شد رفتم سمتش در باز کردم مرد زن رو تخت انداخته
بود و میخاست ب زور لباساش دراره رفتم سمتش با دیدن زن شوکه شدم نوشین بود ..Part43
رادوین : چشاش پر از اشک بود بند لباسش پایین اومد بود ، نگاهم ازش گرفتم و از یقه اون
مرتیکه گرفتم و محکم زدمش ب دیوار محکم بهش مشت زدم زد تو شکمم ی مشت دیگ
زدم ب صورتش و با پام زدم وسط پاش افتاد پام گزاشتم رو دهنش داشت خر خر میکرد بعد
چند ثانیه برداشتم پام و رفتم سمت نوشین سر پا وایستاده بود و اشک میریخت روبروش
وایستادم از سر تا پاش نگاه کردم ب صورت خوشگلش ولی چشایی ک خیس بود با اون لباس
بازش ، زوم کردم رو بالا تنش نگاهم اوردم رو صورتش با صدای بلند پرسیدم
اینجا چیکار میکردی ؟؟؟
نوشین : با دوستم اومدم یعنی دعوتش کرده بودن
رادوین : این چه وضعه لباس پوشیدن مگ نمیدونی هرجا ی همچین اشغالایی هس ،، کتم
دراوردم و رو دوشش انداختم دستش گرفتم و از اتاق اوردمش بیرون Part 44....

رادوین : دستش گرفتم و با خودم بردمش پایین شلوغ پلوغ بود کسی هم متوجه ما نبود سریع
از در بردمش بیرون نوشین ترسیده بود با کفشای پاشنه بلندش نمیتونس راه بره منم داشتم
دستش میکشیدم یهو اروم با صدای پر از نازو مظلومش گفت
نوشین: میش اروم بری نمیتونم راه برم با این کفشا
رادوین : واستادم روبروش قدش با اون کفشا فقط تا جای شونم میرسید اونقد خوشگل بود و
صورتش ناز ک نمیخورد ۳۱سالش باشه همون ۲۱اینا میخورد یهو ب دستاش ک تو دستام
قفل بود نگاه کردم و موهای بازش تو این باد موج برداشته بود داشت میلرزید سردش شده
بود اونم با اون ماکسی بازش دستم بردم سمت کتم که رو دوشش انداخته بودم لبه های کت
ب هم نزدیک کردم و اشک چشاش خشک شده بود تو چشاش زل زده بودم تو نی نی چشاش
حس اون موقعم نمیدونستم فقط میخاستم زل بزنم بهشPart 45
نوشین : سردمه...
رادوین : دستش گرفتم ولی ایندفعه ارومتر بردمش ،، بردمش سمت ماشین در جلو رو باز
کردم و سوار شد اروم در بستم و نشستم پشت فرمون ،، ی نگاه بهش کردم و بخاری ماشین
روشن کردم
رادوین : الان گرمت میشه
نوشین : ممنون اقا رادوین مرسی
رادوین : چه قشنگ گفت اقا رادوین ی ناز خاصی تو صداش بود ی نازی

ک من اروم میکرد
گاز دادم رسیدیم خیابون اصلی
چرا همچین مهمونی اومدی ؟؟؟
نوشین : با دوستم اومده بودم نمیدونستم که ...شما هم مهمونی دوستتون اومدین ؟؟؟
رادوین : نه اشنای رفیقم ،،واس ی زن خوب نیست همچین خرابه خونه هایی پاش بزاره اگ من
سر نرسیده بود اون اشغال معلوم نیست هوف
محکم زدم رو فرمونPart 46
رادوین : نمیدونم چرا عصبی شده بودم من چ مرگم شده بود اشک تو چشاش بود رو کردم
سمتش انگار از داد من ترسیده بود اروم لب زدم
ببخشید ی ان اعصابم خوردشد میشه گریه نکنی
نوشین : ب نیمرخش نگاه کردم ، وقتی داد زد چرا تو همچین مهمونی بودم انگار داشت برا
وجود خودم میگفت اصلا هیچ استرسی نداشتم از اینکه تو ماشینش بودم این وقت شب اینم با
این سر و وضع لباس اروم بودم ،،،بغض گلوم گرفت هرکسی میخاس ازم سواستفاده کنه تو این
دنیای لعنتی
برا داد شماگریه نمیکنم اقا رادوینن؛؛
رادوین : من ک نزاشتم اون عوضی دستش بهت بخوره پس چرا گریه میکنی؟!Part 47
رادوین : رو کردسمت من نمیخاستم گریه کنه میخاستم هرکاری کنم ک الان اشک نریزه رو
کرد سمت من

نوشین : مهم نیست دلم گرفته بود
رادوین : نه این جواب من نبود میدونستم دروغ میگه واسه یه چیزی بغض کرده ولی نمیگه
نوشین : دلم داغون بود از ادمای دور و ورم از دوستای اردلان ک همشون هیز بودن میخاستن
فقط تنها ی جایی بلایی سرم بیارن از مبین لعنتی ک این روزا همش پیامهای تهدید امیز
میفرسته ک باید کلن مال اون باشم و هر وقت ک خواست ...
چی میگفتم ب رادوین ب مردی ک امشب نجاتم داد سرم تکیه دادم ب صندلی
رادوین : ادرس میدی کجا برم ؟؟؟
نوشین : برین جردن لطفا
رادوین : چشم .....Part 48
رادوین : رسیدیم ادرسی ک داده بود نگه داشتم دستش رفت سمت دستگیره ماشین ، خونه
خیلی بزرگی داشت یعنی تنها زندگی میکرداصلا چرا کنجکاو شده بودم بدونم از ماشین پیاده
شدم نوشینم پیاده شد کنارش تا دم خونه رفتم کلید انداخت در باز کرد رو کرد سمت من که
کت بده
رادوین : جلوی در زشته برین داخل درش بیارین من منتظر میمونم
نوشین : پس شماهم بیاین لطفا هوا سرده سرما میخورین
رادوین : بدون حرفی پشت سرش راه افتادم اونقد حیاط ساختمون بزرگ بود شبیه یه پارک
بود برا خودش پر دارو درخت بود ی پنج دقیقه ای طول کشید تا رسیدیم دم سالن در باز

کرد رفتم داخل چند تا مستخدم اومدن سمتش با دستش اشاره کرد برن
کت از رو دوشش برداشت و سمتم گرفت
رادوین : کت ازش گرفتم و دوباره از سر تا پاش نگاه کردم زوم کردم رو صورتش خیلی ناز
بود و ی چهره مظلوم و خاصی داشت نفس عمیق کشیدم و در سالن بستم و اومدم بیرون ...Part 49
رادوین : صداش از پشت سرم شنیدم
نوشین : اقا رادوین ممنونم بابت امشب
رادوین : بدون اینکع روم برگردوندم اروم گفتم خواهش شب بخیر
رفتم سمت ماشین و روشن کردم ماشین گاز دادم سمت کارگاه ی فکرایی میومد تو ذهنم
همش چشای نوشین جلوی نظرم بود محکم زدم رو فرمون سرم تکون دادم داد زدم
لعنتی لعنتی نه دوباره نه این دل لعنتی درش قفله دوباره نمیزارم
رادوین : زنگ صداش تو گوشم بود و چشاش جلوی نظرم حتی فکرشم نمیتونستم بکنم ک دلم
بخواد دوباره ...
رسیدم کارگاه در باز کردم ماشین بردم تو ،، رفتم داخل اتاق مش صادق خوابش برده بود
رفتم اتاق خودم شلوارم و کت و پیرهنم دراورم و تیشرت و ن پوشیدم ،،تازه گوشیم از جیبم
دراوردم خاموش شده بودPart 50
رادوین : زدمش ب شارژ روشنش کردم محکم زدم رو پیشونیم یادم از سامان افتاد گوشی
روشنش کردم پشت سر هم پیام اومد ۳۱تماس از دست رفته از سامان

،۰۱تماس از مش
صادق تا میخاستم ب سامان بزنگم خودش زنگ زد جواب دادم
سامان : معلوم هست کجایی تو نمیگی قلبمون بزنه بیرون از دهنمون
بابا کجا میری یهو نباید
یه ندا بدی غذامونم نخوردیم مشروبم ک کوفتمون شد
رادوین : خندیدم پیشونیم خاروندم با خنده گفتم
خب حالا انقد غر نزن خوب شد جلوی گناه گرفتم ههه پاشو بیا خونه
املتت درس کن بخور
سامان : بعله دیگه بخندصدا رو نمیشنوی رو موتورم از صبح در به در
دنبالتم رفتم خونه رعنا
خانوم میگه نیومده اینجا کجا رفتی نمیگی نگرانت شم بابا
رادوین : کار پیش اومد گوشیمم خاموش شد حواسمم نبود زنگ بزنم
سامان : عاشقم نیستی ک حواست بره فارغ شدی پس برا چی حواست
نبود
رادوین : حالا بیا میگم گوشی قطع کردم دراز کشیدم رو تخت چشام
بستم اما خوابم نمیبرد
چشای خیس نوشین تو نظرم بود ....Part 51
رادوین : صبح با بیحالی چشام باز کردم ساعت نگاه کردم ساعت ۰۱صبح
بود سرو صدااز
کارگاه میومد هیچ وقت خواب نمیموندم ،،دیشبم فقط تا ساعت۲با
سامان بیدار بودیم ولی فکرم
جای نوشین بود از رو تخت بلند شدم ملافه رو کنار زدم دست کشیدم
تو موهام رفتم سمت
سرویس دست و صورتم ک شستم اومدم بیرون جلوی ایینه وایستادم
موهام برس کشیدم
اونقد موهام خوش حالت بود ک بدون اینکع بخوام ژل یا واکس مو بزنم

حالت میگرفت برس
گزاشتم رو میز و دست کشیدم تو موهام رکابی سفیدم از تنم دراوردم و رفتم سمت کرد
تیشرت یشمی برداشتم و پوشیدمش شلوار کتان مشکیم پوشیدم سوییچ ماشین و کیف پولم از
جیب کتم برداشتم و زدم بیرون از اتاق
اتاقامون از کارگاه مجزا بود یعنی بخاطر اینکه شبا اینجا میخوابیدیم ی واحد مجزا بود کلن
در سالن باز کردم کارگرا مشغول کار بودن با دیدن من لبخند زدن ب همشون سلام دادم
سامان رو سر کارگرا بود خودشم کارای روکش مبلا رو انجام میداد مش صادق با سینی چایی
اومد سمتم
مش صادق :سلام پسرم صبح بخیر
رادوین : چرا بیدارم نکردی ساعت ۱۰باید برم یافت اباد پیش حاجی صفاری
مش صادق : دلم نیومد بابا جان خیلی راحت خوابیده بودیPart 52
رادوین : چاییم سر کشیدم و ی نون خامه ای از تو بشقاب برداشتم و رفتم سمت سامان
سامان :چ عجب بالاخره اقا از خواب ناز بیدار شدن
رادوین : حالا ی دفعه من دیر پاشدم ببینا خودت تا ۲مشغول حرف زدن و املت درس کردن
بودی ههه
سامان : بعله ب کی بگی اخع مهمونی ناصر بری بعد بخاطر غیب شدن اقا قید همه چی بزنی و
بیای املت کوفت کنی

رادوین : خودم نوکرتم هستم اق سامان شب مهمون من سفره خونه خوبه
سامان : کلی کار داریما رادوین راستی قراره بری پیش حا..
رادوین : اره میدونم الان میخام برم
سامان : تو برو چک ازش بگیر من حواسم هست ب کارا
رادوین : پس من میرم دیگه ،
سوار ماشین شدم نشستم پشت فرمون ، تو خیابون اصلی رسیده بودم دستم بردم سمت
داشبورد پاکت سیگارم وردارم که چشمم به یه زنجیر طلا خورد خم شدم ماشین نگه داشتم
خم شدم برش داشتم یه زنجیر زنونه بود با دیدنش لبخند زدم مال نوشین بود ....Part 53
رادوین : سریع دور زدم رفتم سمت جردن باید میرفتم خونه نوشین ، بعد نیم ساعت رسیدم دو تا ماشین کتار همون خونه ای ک دیشب نوشین پیاده کردم پارک
بود دو تا بی ام و مشکی و سفید نوشین همراه ی مرد از خونه اومد بیرون داشت میخندید به
قیافه مرد نگاه کردم یه کم چاق بود و شکم داشت قدشم هم قد نوشین بود
ی حس بدی داشتم با خودم میگفتم حتما برادرشه قیافه مرد عجیب برام اشنا میزد انگار ی جا
قبلا دیدمش نوشین اومد سمت بی ام وی مشکی دستای مرد رو گرفته بود بعدچند لحظه سوار
شد و اون مرد هم سوار ماشینش شد پشت سر نوشین داشتم میرفتم چند تا خیابون ک رد کرد کنار یه سالن زیبایی نگه داشت میخاستم از ماشین پیاده شم ولی

حتما کارش تو ارایشگاه طول میکشید گوشیم زنگ خورد جواب دادم
حاجی صفاری بود
رادوین : الو جانم حاجی من تا نیم ساعت دیگه او نجام
گوشی قطع کردم و ب ماشین پارک شده نوشین دم سالن نگاه کردم ،،
حتما تا یکی دو ساعت
دیگ ک برگردم کارش تموم میشع وگرنه میرم خونش زنجیر بدم انگار
زنجیر بهونه بود ی
بهونه خوب ک دوباره ببینمش Part54
رادوین : ساعت حدودا ۲بعد ازظهر بود کارم تموم شده بود ب اصرار
حاجی ناهارم پیشش
موندم تو فروشگاه ، ،، ازش خداحافظی کردیم باید چک میخابوندم ب
حساب ب فکر سامان
بودم باید نصف این پول بهش میدادم برا خرج عمل قلب پدرش بقیه
بدهی هامونم جور میشد
یعنی کار میکنیم تا جایی ک بتونیم این روزا سامان خیلی فشار روشه
ولی اونم مثل من میریزه
تو خودش رسیدم دم ماشین سوار شدم نشستم پشت فرمون سر
همین خیابون شعبه بانک
صادرات بود
ماشین نگه داشتم رفتم سمت بانک سریع رفتم سمت اولین باجه
،،چک خوابوندم ب حساب ..
سوار ماشین شدم باید فردا صبح برم بیمارستان صحبت کنم پول عمل
بزنم ب حساب
بیمارستان تا زودتر عمل کنن پدر سامان ،
استارت زدم نگاهم افتاد سمت زنجیر رو داشبورد ی حس خوبی داشتم
اما سریع یاد صبح

افتادم ک دست ی مرد گرفته بود
گاز دادم سمت جردن ....Part 55
رادوین : بعد یک ساعت رسیدم سالن تعجب کردم چون ماشین نوشین کنار سالن پارک بود
یعنی این همه وقت کارش تموم نشده ماشین خاموش کردم و تکیه دادم ب صندلی نگاهم
خیره ب در سالن زیبایی بود
حدودا یک ساعتی بود همینجوری تکیه داده بودم ب دم سالن تک و توک زن میومدن بیرون
اونم با ارایشهای غلیظ و موهای رنگ شده ولی نوشین اصلا نمیومد
نفس عمیق کشیدم گوشیم
زنگ خورد با خنده جواب دادم
سامان : سلام کجایی تو قرار شب سرجاش مارو میبری بیرون
رادوین : اره شب اماده باشین با مش صادق میام دنبالتون
سامان : جسارتا الان کجایی تشریف نمیاری ؟؟
رادوین : دم ارایشگاه زنانه ام ،، شلیک قهقهه ی سامان رفت هوا
سامان : ارایشگاه اونم تو تو اگه از این کارا بلد بودی دورت پر دختر بود خدا بهت قیافه داده
اخلاق خوب تاکردن با زنا رو نداده بخشکی این شانس قیافه تورو من داشتم حرمسرای
ناصرالدین شاه شعبه دومش مال من بود
رادوین : خندم قورت دادم خب دیگه ادم نیستی راستش بگم باور نکن تو ..Part 56
سامان : من ک میدونم الان نشستی ی جا غربانه سیگار میکشی یاد اون لعنتی باز ..
رادوین : اسمش نیار ،،سامان شب میام دنبالتون

سامان : باشع بابا نزن راستی چک داد حاجی
رادوین : اره خوابوندم ب حساب تا چند ماه باید کار کنیم فقط سفارشای حاجی صفاری بدیم
سامان : خیالت نباشه ردیفه
رادوین : سامان برو یکم استراحت کن
سامان : خوابیده بودم بابا
رادوین : میدونم دروغ میگفت هوف بعد خداحافظی گوشی قطع کردم نگام رفت سمت سالن
چشام بستم
وقتی چشام باز کردم شب شده بود رو صندلی جابه جا شدم هنوز ماشین نوشین دم سالن بود
هوف نفس عمیق کشیدم اعصابم خورد شده بود دیگه ب ساعت نگاه کردم ساعت ۳۱/۹شب
بود دست کشیدم ب موهام چشام چند بار باز و بسته کردم از ماشین پیاده شدم رفتم سمت
سالن ....Part 57
رادوین : در سالن نیمه باز بود رفتم تو اول راهرو مانند بود چند تا پله میخورد میرفت پایین
دیوارا پر از تابلوهای بزرگ مدلای عروس بود خیلی شیک بود چند تا پله رو پایین اومدم ی
در دیگه بود دستگیره در فشار دادم در باز کردم سالن بزرگ ارایشگاه معلوم شد پر از ایینه
های قدی و مبلمانای چرم تابلوهای بزرگ مدل مو و صورت رو دیوارا رفتم داخل کسی نبود
صدای ی خانومی میومد داشت با نوشین حرف میزد
سحر : میگما نوشین دیروقتم شد ببخشیدا چیکار کنم گفتم بزار همه

مشتری ها برن بعد موهام
رنگ ساج بزنم وای امشب باید برم با امیر مهمونی وای نوشین ماشینتم باید بدیا بهم
نوشین : باشه عزیز دلم پاشو بشور سرت انقدم حرص نخور من دیرم نشده با اژانس میرم تو
با ماشین برو
سحر : وای مرسی من تو رو نداشتم چیکار میکردم
نوشین : زبون نریز پاشو بشور سرت
رادوین : رفتم جلو پس ارایشگاه مال نوشین بود ،، صدای اب ک اومد نوشین از گوشه سالن
اومد جلو دستش ب موهاش بودPart 58
رادوین : یه تاپ باز و لختی نقره ای تنش بود با یه شرتک لی یهو چشمش ب من افتاد هین
بلند کشید و دستش گزاشت رو سینه هاش دقیقا وسط سینه هاش میخاس با دستش بپوشونه
من زوم کرده بودم رو بالا تنش و نگاهم رفت سمت پایین سمت پاهای سفید و خوش تراشش
نگاهم بین سینه هاش و رونای خوش فرمش چرخ میخورد رفتم جلو همینجوری وایستاده بود
سر جاش
روبروش وایستادم قدش با این صندلای لژ دار نقره ایش قدش ب شونمم نمیرسید
نوشین : س سلام شما اینجارو از کجا پیدا کردین برا چی اومدین اینجا
رادوین : لبخند زدم ب قیافه متعجبش ب انگشتای کشیده و ناخنای خوشگلش ک لاک طلایی
زده بود و جفت دستاش گزاشته بود رو سینه هاش ک مثلا من نبینم

خندم قورت دادم و
دستم رفت سمت دستاش مچ جفت دستاش گرفتم و اوردم پایین و قفل کردم بین دستام و
نگاهم رفت رو سینه هاش دوباره سیبک گلوم بالا پایین رفتPart 59
رادوین : صورتم نزدیک صورتش بردم همینجور ک مچ دستاش از حرص فشار میدادم اروم
زیر گوشش گفتم
چیزی ک ی بار دیده میشه ک دیگه پنهونش نمیکنن خانوم خوشگل منم اول دیدم بعد پنهون
کردن فایده نداره که ،
تو صورتش نگاه کردم لباش ب دندون گرفت ی قدم رفتم عقب و ب پایین تنش نگاه کردم و
دوباره تو صورتش نگاه کردم و
در ضمن حالا بالا تنت با جفت دستات میخاستی بپوشونی پایین تنت تو تمام این مدت ک
قشنگ میشد دید اون یادت رفته بود ، لباش ب دندون گرفت سرش انداخت پایین
مچ دستاش رها کردم و با دستم چونش اوردم بالا
میدونی چند ساعته بیرون منتظرتم تو ماشین نشستم ک بیای بیرون از ساعت ۲منتظرتم تا
الان .....Part 60
نوشین ؛ ب صورت مردونه و جذابش نگاه کردم انقد همه چی زود اتفاق افتاد ک اصلا هول
شدم اما عصبانی بودم چرا اومده اینجا مخصوصا الان ک من با این وضع دیده یهو یاد دیشب
افتادم که با وضع بدتر دیده بودمن ولی نمیترسیدم ازش صدام انگار تو

وجودم خفه میشد شاید
باور داشتم مرد خوبیه با صدا زدن سحر. ی نگاه ب رادوین کردم و روم بر گردوندم با لحن پر
از خواهش و استرس رو کردم سمت رادوین و
میشه بری لطفا الان سحر میاد میبینتت برو خواهش میکنم
رادوین : تو صورتش زوم کرده بودم مچ دستاش گرفتم و مثل ی عروسک کشوندمش سمت
خودم اونقد خواستنی داشت با ناز اصرار میکرد که برم میخاستم تو بغلم تاجایی که میشه
فشارش بدم استرس داشت لباش داشت گاز میگرفت
نوشین : تو رو جون هرکی دوس داری برو چرا امشب اینجوری میکنین ؟؟؟
رادوین: چه جوری میکنم من ک کاری نکردم هنومن داشتم لبخند میزدم نوشین میخاست
اشکش دراد و حرص میخورد Part 61
رادوین : باشه بغض نکن میرم مچ دستاش ول کردم و خم شدم رو صورتش
دوستت بزار بره خودم میرسونمت دم سالن منتظرم
نوشین : ن خود..
رادوین : جملم دوباره تکرار کنم یا فهمیدی !!؟
نوشین : سرم اروم تکون دادم و رادوین رفت سمت در خروجی سالن نفس راحت کشیدم سحر
صدام میزد رفتم پیشش موهاش داشت با حوله خشک میکرد
چ خوشگل شده عزیزم
سحر : کجا بودی هرچی صدات زدم نیومدی
نوشین : جلوی ایینه بودم

سحر : خب پس من اماده میشم میرم وای امشب چش خواهر ناصر در میاد وای من اصلا اهل
گرفتن خودم نیستم نوشین ولی میدونی ک اونا شورش دراوردنPart 62
نوشین :داشتم فکر میکردم چرا امشب اینجوری مقابل رادوین مسخ شدم نه چیزی گفتم نه
هیچی حتی دعوا نکردم چرا اینجا اومده با تکون دادن سحر ب خودم اومدم
سحر : وا نوشین معلومه حواست کجاست چت شده امشب
نوشین: هیچی گلم اماده شو برو دیرت شده ،،،
بعد رفتن سحر شلوار لیم پوشیدم و مانتوم برداشتم و پوشیدم و شالم سرم کردم و کیفم
برداشتم ،،،در سالن بستم و اومدم بیرون ب روبرو نگاه کردم رادوین تکیه داده بود ب ماشینش
و بی توجه بهش رفتم چند قدم جلو و اولین ماشینی ک جلو پام ترمز کرد دست نگه داشتم
ماشین نگه داشت درش باز کردم ک سوار بشم با شدت دستم از پشت کشیده شد روم
برگردوندم رادوین بود با عصبانیت میخاستم دستم از تو دستاش جدا کنم که محکم من کشوند
سمت ماشینش و من داد میزدم ولم کن ولم کن لعنتی
پرتم کرد تو ماشین و خودش دور زد رفت پشت فرمون با نشستنش قفل کودک ماشینم زد و
پاش گزاشت رو پدال گاز داد ....Part 63
نوشین : لعنتی چیکار میکنی نگع دار ماشین چی از جونم میخای پس بگو دیشب محض رضای

خدا از دست اون لعنتی نجات ندادی باید فکرش میکردم ک تو چه مردی هستی کجا من
میبری هان چرا جواب نمیدی با توام چرا قفل کردی در ماشین
رادوین : فرمون چرخوندم ب تابلو نگاه کردم زده بود جردن دور برگردون دور زدم انقد
حواسش نبود فکرش سمت مزخرف و چرت و پرت بود ک نفهمید دارم میرم جردن بهش
نگاه کردم داشت هق میزد
دستم گزاشتم رو دستش پس زد چقد من جلوش داشتم انعطاف خرج میکردم جلوی هیچ
دختر و زنی اینجوری نبودم همیشع مثل عصا قورت داده ها بودم فقط با عسل مهربون بودم
دوباره یاد هرزه گیاش افتادم فرمون فشار دادم بین دستام نفسم عصبی بیرون فرستادم
چته چرا اشک میریزی چیکار کردم مگ نگفتم بهت میرسونمت خوش ندارم کسی حرفم دو تا
کنه خانوم خوشگل
نوشین : براق شدم سمتش با عصبانیتPart 64
نوشین : تو کی هستی ک من بخوام به حرفت گوش بدم اخه دوس ندارم تو من برسونی اگ
فک کردی به خاطر اینکع دیشب نجاتم دادی ازم باج بگیری کور خوندی فهمیدی
بزن کنار پیاده میشم
رادوین : اتفاق دیشب نگو هر مرد دیگه ای هم ک بود میدید ب ناموسش دس درازی میکنن
از جونشم میگزشت نجاتش میداد پس بی حسابیم خانوم خوشگل

نوشین : با ترمز زدن یه دفعش روم کردم سمت خیابون شب بود درس دیده نمیشد
رادوین : رسیدیم خونته
نوشین ؛ ی ان احساس پشیمونی کردم ولی سریع خودم جمع و جور کردم
رادوین : هیچ وقت زود قضاوت نکن خانوم خوشگل من سر سفره پدر و مادرم بزرگ شدم پس
همچین فکرای کثیفی حتی تو ذهنمم نمیگزره ،،،دستیگره در فشار داد پیاده شه که بازوش
محکم گرفتم تو چشای نازش نگاه کردمPart 65
رادوین زنجیر از تو جیب شلوارم دراوردم و گرفتم سمتش با تعجب داشت نگاه میکرد لبخند
زدم بهش
دیشب تو ماشین جا انداخته بودی امروزم اوردم زنجیر بدم بهت سوار ماشین شدی رفتی
اومدم دنبالت فک کردم رفتی ارایشگاه چ میدونم زنا گاهی اوقات میرن خیلی وقت بود منتظر
بودم تا اومدم یهو تو عصبی شدم چرا نمیای ک بعد فهمیدم سالن مال خودته
خانوم خوشگل وفتیم عصبی شدم ک گفتم میرسونمت گوش نکردی
نوشین : تو صورتش نگاه کردم چقد مظلوم داشت حرف میزد و توضیح میداد زنجیر ازش
گرفتم موقعی ک میخاستم زنجیر بگیرم تو دستاس دستم ب دستش خورد دستم ک میخاستم
بکشم بیرون از دستش محکم دستم گرفت
رادوین : خانوم خوشگل وقتی دوستت رفت من میتونستم بازم بیام تو

ولی نیومدم چون دفعه
اول اومدم یهویی دیدمت ولی دفعه دوم هیچ دلیلی نداشت بیام مگ ی دلیل ک اونم خودت
میدونی من هیچ وقت دنبال کثافت کاری نبودم
نوشین : ببخشید ،،ممنون بابت زنجیر
رادوین : خواهش حالا هم برو دیر وقته من میمونم تا در باز کنی بری داخل ....Part 66
نوشین : از ماشین پیاده شدم رفتم سمت خونه ،،، کلید انداختم در باز کردم روم برگردوندم
داشت از تو ماشین من نگاه میکرد رفتم داخل
رادوین : وفتی رفت تو خونه ی نفس عمیق کشیدم قلبم تند میزد ی حس بیقراری ی حس
سردر گمی داشتم ماشین روشن کردم و ضبط روشن کردم صدای شادمهر پخش شد
تو خیابو نا دور میزدم هم حالم خوب بود هم بد ب چراغای روشن تو خیابونا نگاه میکردم ب
اسمون گاز میدادم خودمم نمیدونم چ مرگم شده بود ماشین نگه داشتم تو اتوبان پیاده شدم
چند قدم دور تر از ماشین وایستادم وپاکت سیگارم از جیبم دراوردم و گزاشتم گوشه لبم
روشنش کردم یهو چشای نوشین اومد جلو نظرم برق نگاش زنگ صداش تو گوشم بودک بهم
میگفت اقا رادوین سیگار پرت کردم رو زمین داد زدم
خدا خدا نزار این دفعه بشکنم بسه جا زخمای تنم
عاشق شده بودم من
نوشین : رفتم سمت اتاق خواب صدای شرشر اب میومد اردلانم حموم

بود لباسام دراوردم و
لباس خواب توری مشکیم پوشیدم...Part 66
رادوین : ساعتهای ۳۱/۰۱شب بود رفتم دنبال سامانشون ببرمشون بیرون
حس و حالم زیاد
خوب نبود قلبم بیقراری میکرد شبیه درد استخون میموند، ب سامان
زنگ زدم بیان دم در
سرم گزاشتم رو فرمون همش دلم میخاست دوباره ببینمش این حس
چی بود اخه حتی رو اون
هرزه هم همچین حسی نداشتم اینکه فقط دوس داشتم بازم ببینمش
، با باز و بسته شدن در
سرم اوردم بالا
سامان : به سلام رفیق میزاشتی صبح میومدی میبردی کله پاچه میدادی
بهمون نه شام بابا این
چه وقت اومدن معده مون داغون شد
مش صادق : بابا جان سامان اذیتش نکن خسته س پسرم
سامان : عه فقط رادی پسرت من چی پس ؟؟
رادوین : مش صادق عقب نشست دستش گزاشت رو شونم
خوبی بابا
رادوین : عالیم مگ میشه تو رو ببینم بد باشمPart 67
رادوین : خب اقا سامان غر نزن ک امشب رو اسمونام یهو میام رو زمین
فازمم معلوم نیست
رو زمین و اسمون گیرم ، گاز دادم سمت خیابون اصلی
سامان : بعله اونوقت حال بدت کی قراره میزون کنه !؟فقط گاز بده تا
رستوران از گشنگی تلف
نشم بزار میون زمین و اسمون باشی
رادوین : ب جلو نگاه میکردم اما حواسم نبود اینجا حواسم پی اون

خوشگل خانوم بود ک معلوم
نیست با اون چشاش چی تو این قلب لامصبم گزاشت
رسیدیم سفره خونه ماشین پارک کردم و پیاده شدیم رفتیم سمت
تخت عجیب بود حتی اشتها
هم نداشتم فقط دلم بیقراری میکرد ..
رادوین: ساعت ۰رسیدیم خونه مش صادق رفت تو اتاقش من و سامانم
رفتیم تو اتاق تیشرتم
دراوردم و نای دراوردن شلوارمم نداشتم دراز کشیدم رو تخت سامانم رو
تخت کناری دراز
کشید68 Part
سامان : چت شده رادوین من پیش مش صادق زیاد پا پی ت نشدم.
شامم ک نخوردی زیاد
نکنه دوباره ..
رادوین : روم برگردوندم سمتش بلند گفتم دوباره چی سامان
سامان : نکنه دوباره عسل برگشته یا زنگی پیامی حرفی نشونی
رادوین : نشستم رو تخت داد زدم
گور بابای عسل گور باباش برا من مرد مرد نمیخام اسم اون هرزه رو
بیاری
سامان : پس چرا گرفته نوکرتم داداش نکن درد غمتم ب من لامصبم
بگو
رادوین : دراز کشیدم دستم گزاشتم رو پیشونیم و فقط ب فردا فک
کردم ،،دوستش ماشینش
برده بود پس خودم میرم دنبالش اهان ساعت ۰۱میره سالن امروزم ۰۱
رسیدم دم خونش
رفت از اینکه میتونستم فردا هم ببینمش لبخند زدم چشام بستم
ارامش گرفتم یهو خوابم برد ..Part69

رادوین : صبح ک از خواب بیدار شدم ب ساعت نگاه کردم ساعت ۳۱/۸ بود بلند شدم از رو
تخت دست کشیدم ب موهام هنوز سامان خواب بود رفتم کنار تختش پتو رو کشیدم روش و
رفتم سمت حموم سرپایی ی دوش گرفتم و اومدم بیرون شلوار پاکتی مشکیم پام کردم تیشرت
یشمی جذبمم تنم کردم و رفتم جلوی ایینه سشوار روشن کردم همش حواسم ب تخت سامان
بود نمیخاستم بیدار شه سریع موهام سشوار زدم و خاموش کردم سشوار دست کشیدم تو
موهام و کیف پولم و سوییچ ماشین برداشتم و کاپشن چرم مشکیم تنم کردم و از اتاق زدم
بیرون رفتم سمت کار گاه کارگرا اومده بودن ی سری زدم و اومدم بیرون نشستم پشت فرمون ماشین روشن کردم و گاز دادم سمت جردن خیلی حس خوبی داشتم
هرچی مسیر رسیدن نزدیکتر میشد ضربان قلبم بیشتر بالا میرفت چند تا خیابون دیگه مونده
بود برسم کنار ی فروشگاه نگه داشتم چند تا ابمیوه با کیک گرفتم و اومدم سمت ماشین پشت
فرمون نشستم و ضربان قلبم خیلی بالا بود قلبم تند میزدPart 70
رادوین : روبروی خونش نگه داشتم ،،ساعت ۳۱/۹بود ماشین خاموش کردم و تکیه دادم ب
صندلی ی ابمیوه از تو پلاستیک دراوردم سر کشیدم ،،، دوباره دلم بیقرار بود ،،چشم ب در بود
بعد چند دقیقه ی پژو پارس نقره ای نگه داشت جلوی در صاف نشستم رو صندلی پشت

سرهم بوق میزد که یهو در خونه باز شد و نوشین اومد بیرون از ماشین پیاده شدم نوشین
داشت میرفت سمت ماشین از پشت دستش کشیدم روش برگردوند
نوشین : وای سلام شماعادت دارین من بترسونین همش
رادوین : وقتی بازوش گرفتم اونقد مانتوش نازک بود که پوست تنش لمس میشد یا من زیادی
حساس بودم ب صورت نازش نگاه کردم مداد قهوه ای ک ب ابروهاش کشیده بود رژ قرمز
خوشرنگش رو لبای کوچولوش فری ک مژه هاش داشت روسری شیری رنگ و شکلاتی
سرش بود موهای طلاییشم بیرون بود ی مانتو کوتاه زرشکی با ساپورت چسب زرشکی با
کفشای پاشنه بلند قرمزش زیادی جیغ تیپ زده بود ناراحت شدم برا ی دقیقه اخمام رفت تو
هم71 Part
نوشین : میشه دستم ول کنین شکست اژانس معطله باید برم سالن
رادوین : دستش ول کردم رفتم سمت اژانس زدم ب شیشه یارو شیشه رو داد پایین از تو
کیف پولم دو تا ده هزاری دراوردم گرفتم سمتش
برو اینم هزینه کنسلیت دمت گرم ،،برگشتم سمت نوشین ،،راننده رفت
نوشین : کلافه شده بودم اخه امروز چرا اومده بود نکنه واقعا بخواد بخاطر قضیه اون شب اذیتم
کنه یا ازم ... اومد سمتم
چرا گفتین بره باید برم سالن
رادوین : خودم میرسونمت بخاطر تو زودبیدار شم ک برسونمت چون

دیشب دوستت ماشینت
برد ،، همونجا سر جاش وایستاده بود مچ دستای ظریفش گرفتم و
بردمش سمت ماشین
نوشین : ولم کن لطفا الان یکی میبینه خودم میرم !
رادوین : در ماشین باز کردم و نشست در بستم و خودم دورزدم رفتم
نشستم پشت فرمون
ماشین روشن کردم و خیره نگاهش کردم
مگه نگفتم اخلاقم بد میشه وقتی یکی حرفم دو تا میکنه...Part 72
نوشین : صورتم برگردوندم سمت شیشه ماشین نمیدونم چرا هرروز
میومد دنبالم
رادوین : به نیمرخش نگاه کردم داشت بیرون نگاه میکرد میدونستم تو
فکره حتما فک میکنه
من چرا اومدم دنبالش خندیدم با صدای بلند گفتم
پام درد میکنه
نوشین: روم برگردوندم گفتم چی ؟؟
رادوین : پام درد میکنه همون پایی که با ماشین محکم زدی بهم
نوشین : اخه شماهم مقصر بودین یهو اومدین جلو
رادوین: زن جماعت راننده نمیشه که !!!
نوشین : خیلی از زنا هستن ک رانندگیشون معرکس
رادوین: وای ی راننده معرکه زد بهم
نوشین : حرصی شده بودم داشت از دست فرمون من ایراد میگرفت ،
رادوین : داشت حرص میخورد من میخندیدم
راس میگی اونروز سر یه جریان حالم خیلی بد بودPart 73
نوشین : خدارو شکر که خوب شدین
رادوین : کنار سالن نگه داشتم میخاست پیاده شه
نوشین : ممنونم ولی لطفا دیگه نیاین اقارادوین ممنون

رادوین : تو چشاش نگاه کردم یهو جازدم میگفت دیگه نیام مگه میتونم دلم چیکار میکردم پس
از ماشین پیاده شد بدون حرفی گاز. دادم رفتم ،،،زیر پام خالی شد انگار،،، رفتم سمت
بیمارستان باید پول عمل پدر سامان واریز میکردم ب حساب بیمارستان
نوشین : وای سحر نمیدونم چی بگم بهش چند روزه مدام میاد اینجا یا دم خونه میترسم اردلان
بفهمه ،،سحر یهو قهقهه زد
سحر : ههه وای نگو این نکه شوهر بی غیرتت اصلا براش مهمه که ناموسش دست کی باشه و
کی مزاحمش شه
نوشین : دوباره شروع کردی سحر
سحر : اخه فدات شم یه جوری میگی بفهمه انگار که این خودش دو دستی تو رو دست مبین
میده
نوشین : اشک از گوشه چشمم اومد سحر اومد کنارمPart 74
نوشین : دستاش دور کمرم حلقه کرد
سحر : الهی قربونت برم اخه مگه دروغ میگم تو از خواهرم برام عزیزتری بخدا خودم میخورم
میبینم این شده زندگیت
نوشین : میدونستم سحر واقعا من دوست داره من عاشقش بودم صمیمی ترین دوستم بود ،،
عیب نداره گلم فک کردی برا من اسونه ولی چیکار کنم نمیتونم ازش بگزرم فکرشم عذابم
میده
سحر :جوش نزن بسه

بعدازظهر با ترلان قرار گزاشتم بریم دربند میای مشتریای بعد از ظهرکنسل کردم گفتم
همشون ساعت ۰۰تا ۰۲اینجا باشن میای دیگه
نوشین : اره عزیزم میام مگ میشع به تو نگم ،،،
رادوین : ظهر رسیدم کارگاه رفتم سمت سالن کارمون سامان و کارگرا مشغول کار بودن
سامان : سلام رادوین چرا صبح انقد زود رفتی جایی کار داشتی
رادوین : اره رفتم بیمارستان پول عمل پدرت دادم باید ده روز دیگه ببریش بستری شه برا
عمل
سامان : تو نصف بیشتر اون پول دادی برا عمل پدرم اخه این همه قرض و بدهی داریم پول
نصف بیشترش خرج شده سفارشا اماده نیست
رادوین : اماده میشه توکل کن ب اون بالایی اومد سمتم بغلم کرد میدونم بغض کرده بود ...Part 75
رادوین : مشغول کار بودم داشتم چوبای طرح برش میزدم سامان رفته بود خونشون خبر بده
ب پدرش برا عمل ،،
مش صادق اومد کنارم
پسرم انقد خسته نکن خودت از صبح تا الان بکوب داری کار میکنی
رادوین : الهی من دربست مخلص شما بشم باید کم کم خودت امادت کنی چمدونت ببندی
مش صادق : کجا بابا جان
رادوین : اسمت برا حج واجب نوشتم
سرم پایین بود مشغول برش بودم ،
مش صادق : بابا جان تو تو این اوضاع چرا همچین کاری کردی

رادوین : کدوم اوضاع مگ من مردم ؟؟؟خودم همه چی درس میکنم سفارشا رو هم تا دو ماه
دیگه تحویل میدیم
مش صادق : تو چرا اخه پسرم من پیرمرد حج نرم میمیرم خدا رو هرروز سر نمازم زیارت
میکنم
رادوین: اونجا هم میری زیارت میکنی ان شا الله ،، واسه این پسر کله شقتم دعا میکنی
مش صادق : قلب تو پاکه پاکPart 76
رادوین : رو کردم سمت کارگرا
بسع برا امروز بچه ها دمتون گرم این روزا یخورده بیشتر از تایم کاریتون وای میستین جبران
میشه چند روز دیگه
کارگاه خالی شد فقط. من موندم و مش صادق ،،،مش صادق رفت سمت دستگاه برش چوب
دستش گرفتم ،،،اخه نوکرتم صد دفعه گفتم حق نداری ب چیزی دست بزنی اینا کار تو نیست
مش صادق : اخه بزار من پیرمردم دستت بگیرم همش نمیشه که تو جونت بزاری وسط
رادوین : دستاش گرفتم تو دستام ب دستای پینه بسته ش که رگاش زده بود برون بوس کردم
دستاش تو چشای پر از ارامشش نگاه کردم چشای مش صادق من یاد بابام میناخت ،، برا
همین پدرم نمیتونس از مش صادق جدا باشه میگفت عین پدرمه
تو همین که نفس میکشی برکتت هست من چیز دیگه نمیخامPart 77
رادوین : یه چند ساعت دیگه کار کردم سامان خبر دادشب نمیاد مش

صادق خواب بود نگاه
به ساعت کردم ساعت ۹شب بود از صبح سر پا بود کمرم درد میکرد
چراغ خاموش کردم از
کارگاه اومدم بیرون رفتم سمت سرویس. دست و صورتم شستم اومدم
بیرون رفتم تو اتاق
تیشرت مشکیم پوشیدم با شلوار جین سوییچ ماشین برداشتم و از
اتاق زدم بیرون رفتم سمت
اتاق مش صادق خوابیده بود پتورو روش کشیدم و از اتاق اومدم بیرون
پشت فرمون نشستم گاز دادم ،ب اتوبان که رسیدم یهو هوس کردم ب
دربند همیشه با سامان
میرفتم دربند امشب دلم گرفته بود گاز دادم یاد حرفای نوشین افتادم
میگفت میشه دیگه نیای
از فردا چه بهونه ای داشته باشم برم پیشش اعصابم خراب بود من
میخاستمش ولی نمیتونستم
انقد زود همه چی بگم بهش،، سیگارم روش بود حواسم ب جاده بود از
تو ایینه بغل ی چیزی
دیدم مجبور شدم دنده عقب بگیرم یه ماشین بی ام و سفید پارک بود
و یه پراید نوک مدادیم
جلو پارک بود چند تا مرد سمت خاکی جاده چند تا زن گرفته بودن
ماشین نگه داشتم قفل
فرمون برداشتم و پیاده شدم هیچ وقت بی تفاوت نمیتونستم بگزرم
حتی اگ سرم میرفت رفتم
جلو ترسی نداشتم اونقد باشگاه رفته بودم اونقد فن رزمی بلد بودم و
کمربندش گرفته بودم
همون موقع ک کانادا بودم بابا از همون بچگی من کلی باشگاه ورزشی
ثبت نام میکرد ، رفتم

جلو نگاه یکی از اون چند تا مرد سمت من افتاد دستشون قمه و چاقو بود قیافه هاشون لات و
غلط اندازه نزدیک تر که شدم صدای جیغ اون دخترا و بدتر اعصابم داغون میکرد انقد حالمبد
بود که میخاستم فک این چند تا اشغال پایین بیارم چش برگردوندم سمتشون که با دیدن
نوشین جا خوردم ....Part 78
رادوین : دو نفرشون اومدن سمتم دو نفرشونم دستای نوشین و اون دو تا دوستش گرفته بودن
صدای جیغ و دادشون بدتر اعصابم خط خط میکرد نوشین من دید چشاش. پر اشک بود از این
فاصله هم مگه میشد نبینم اشک چشماش ،،، قفل فرمون محکم تو دستام گرفتم اومدن سمتم
یعنی دورم کردن یکیشون میخاست از پشت من بگیره یکیشون از جلو میخاست با قمه بزنه
من قفل فرمون چرخوندم محکم پرت کردم رو قفسه سینه یکیشون نالش شبیه ناله روباه بود
افتاد زمین با زمین افتادن اون اون دو نفر وحشی تر شدن و دیگه چیزی نداشتم با حرکت
دست و پاهام ی جورای انگار داشتم فنای تکواندو رو میزدم با چاقو و قمه میخاستن بزنن که
دقیق. یکیشون زیر نظر داشتم پام بردم بالا و طوری کوبیدم ب دستش. ک هم چاقو از دستش
افتاد هم محکم ضربه پام کوبیده شد ب قفسه سینش افتاد زمین تکون تکون میخورد بلند شه
محکم زدم ب پهلوش و صورتش خون فواره زد از دماغش داد زدم بی

ناموسا
با عصبانیت زیاد ب اون نامرد روبروم خیره شدم از رو نرفته بود رفیقای حروم لقمش رو زمین
افتاده بودن ب نوشین نگاه کردم دیگ ن خودش ن دوستاش جیغ و داد نمیکردن یخورده اروم
شده بودن انگار حواسم که پرت شد تیزی چاقو رو بازوم احساس کردم مچ دستش محکم
گرفتم صورتش قرمز شد یه فشار کافی بود دستش بشکونم پیچوندم صدای ترق ترق
استخونش اومد و پرتش کردم رو زمین مچش شکستم
اون حیوونی که نوشین و دوستاش نگه داشته بود داشت فرار میکرد قفل فرمون برداشتم و داد
زدم حروم لقمه وایستا وگرنه کمرت میشکونم نمیدونم با چه لحن وحشتناکی گفتم که وایستادPart 79
رادوین : رفتم سمتش به تته پته افتاده بود با صدای لرزون میگفت من ول کن م من امروز بعد چند وقت با اینا اومدم بیرون تو دربند بودیم این سه تا خانوم اونجا
دیدیم دوستام گفتن امشب کلی پول ردیف میکنیم برا خودمون
رادوین : محکم زدم وسط پاش بی ناموس
ب بخ
اسم خدا رو نیار حرومزاده
م من اشتباه کردم تو رو عزیزت مارو ول کن من خودم خواهر دارم خواهر داری میخاستی سه تا زن بی ابرو کنی
م من غلط کردم اخه من از اینا یه طلبی داشتم گفتن امشب طلبت میدیم گ گفتن طلاهاشون
میدزدیم م من نمیدونستم که قرارهPart 80

,من ول کن من اهلش نیستم
رادوین : قفل فرمون پرت کردم زمین داشت میلرزید رفتم سمت نوشین که دور تر از این سه
تا نره غول که رو زمین افتاده بودن ،، وایستاده بودن رفتم سمتشون
سحر : نوشین تو این میشناسی کیه
نوشین : همون که بهت گفتم چند وقته مزاحمم میشه
سحر : وای چقد خوش هیکل و خوش تیپه ب چشم برادری خدا خیرش بده که نجاتمون داد
نکنه تعقیبت میکنه همیشه
نوشین : اشک چشام پاک کردم سحر و ترلانم کلی گریه کردن وای اگه این اتا عوضی بلایی
سرمون میاوردن ،، امروز از اینکه رادوین اینجا بود خوشحال بودم
سحر : وای اگ بلایی سرم میومد مادر ناصر طلاقم میگرفت
نوشین : دور از جون گلم همه چی تموم شد اروم باشPart 81
نوشین : سحر جان اروم باش الان میریم خونه هممون
سحر : نگاه کن داره میاد سمت ما من ک میترسم دیگ تنها امشب بریم با اینکه با ماشینیم
میترسم باز مثل این اتا لات کسی جلو راهمون بیاد ، راستی اسمش چیه
نوشین : حتما مارو میرسونه یا پشت سرمون میاد
اسمش رادوینه
نوشین : اومد سمتمون ب صورتش نگاه کردم و ب تیشرت مشکیش ک خاکی شده بود و
یخورده بازوش خراش برداشته بود بهم خیره شده بود داشتم نگاهش میکردم اخم کرده بود
لبم ب دندون گرفتم
سحر : سلام اقا رادوین شب بخیر واقعا ببخشیدکه امشب باعث

دردسرتون شدیم
رادوین : سلام خوب هستین خواهش میکنم وظیفه بود
ترلان : سلام نمیدونم چی بگم اگ امشب نبودین چ بلایی سرمون میومد واقعاPart 82
رادوین : حالا تموم شده نگران نباشین خودم میرسونمتون
سحر : مردایی مثل شما کم پیدا میشن اقا رادوین
رادوین : خواهش میکنم ،،، ب نوشین نگاه کردم با اخم تازه دقیق نگاش کردم ی مانتو کالباسی
رنگ چسب تنش بود بالا زانو با ساپورت چسب رنگ مات ، یه روسری شیری رنگ ک روش
طرح شلوغ داشت سرش بود یقه مانتوش بقدری باز بود قشنگ چاک سی**هاش میدیدم
رنگ سوتینشم ک قزمز بود معلوم بود ،،،ارایش صورتشم ک بماند از بس غلیظ بود اگ هرکی
ناتوانی جنسی هم میداشت نگاش میکرد هوف عصبی بودم موهای طلاییش بیرون بود همه
هیکلش با این مانتو نازک و ساپورتش معلوم بود دستم مشت کردم اروم لب زد
نوشین : ممنون بابت امشب خی..
رادوین : حرفش قطع کردم و رفتم سمت ماشینا اونا هم دنبالم اومدن
ترلان رفت پشت فرمون
نشست سحر هم رفت کنار ش نشست نوشین در عقب باز کرد ک بشینه مچ دستش محکم
گرفتم بلند گفتم
با ماشین من میای برو بشین تو ماشین ب اندازه کافی عصبیم امشب
نوشین : اخم وحشتناک کرده بود عصبی نفس میکشید بخاطر کار

امشبش ک نجاتمونم داد
باید ب حرفش گوش میدادمPart 83
نوشین : در ماشین بستم و رفتم سمت ماشین رادوین در جلو رو باز کردم و نشستم و ترلان
ماشین روشن کرد و جلو راه افتاد رادوین پشت فرمون نشست و پشت سر ترلان میرفت ب
نیمرخش نگاه کردم ی ان نگاهم ب بازوهای بزرگ و ورزشکاریش افتاد که رگاش برجسته
شده بود و خراش بازوش تو چش بود
رادوین : بهش نگاه کردم ، داشت بهم نگاه میکرد داد زدم
این چه وضعه ارایش کردنه و لباس. پوشیدن هان میخای خودت عرز ه کنی ب همه اره این
مانتو نیم وجبی ک رنگ لباس زیرتم معلومه واس چی پوشیدی همه جات زده بیرون این
ارایشت چیه مگ من صبح نگفتم اینجوری ارایش نکن میدونی اگ این حرومزاده ها امشب
بلایی سرتون میاوردن چی میشد بهش نگاه کردم محکم زدم رو فرمون داد زدم
چرا لالی د حرف بزن لامصب
نوشین : م من ب جون خودم نمیدونستم که
رادوین : نمیدونستی چی اینا امشب مزاحمت میشن ، جعبه دستمال از رو داشبورد برداشتم
گرفتم سمتش
پاک کن ارایش صورتت سریع بجم
نوشین : اخه نمیشه باید با صابون بشورم
رادوین : پاک کن تا اون روی سگم بالا نیاوردی .....Part 84

نوشین : دستمال ازش گرفتم و ایینه م از تو کیفم دراوردم و اروم کشیدم رو لبام کل رژم پاک
شد بهش نگاه کردم
رادوین : این چیه الان پاک کردی این که همه چیزش مونده
نوشین : رژم پاک شد که
رادوین : سایه غلیظ پشت چشت و خط چشت و بجم پاکش کن
نوشین : دوباره دستمال برداشتم با حرص پشت پلکم کشیدم و رژ گونمم پاک کردم کلن
کشیدم رو گونم دستمال ،،بهم نگاه کرد هیچی نگفت نفس راحت کشیدم
رادوین : بهش نگاه کردم با اینکه ارایشش پاک شده یود ولی چیزی از خوشگلیاش کم نشده
بود
نوشین : دلم پیش اردلانم بود گوشیمم شارژ باطریش تموم شد ه بود
رادوین : از فردا میام دنبالت خودم میبرم میارمت شیرفهمه ؟؟؟
نوشین : مثل اینکه من چیزی نگفتم دور ورداشته بود امشب چون نجاتمون داده بود دیگه
میخاست همه کار بکنهPart 85
نوشین : یعنی چی میاین دنبالم میبرین چ لزومی داره اخه ؟؟؟
رادوین : چون من میگم ،،،اصلا تو پدر و مادرت کجان
نوشین : فوت شدن خواهر و برادرم ندارم
رادوین : گوشیت بده
نوشین : وای نکنه روشنش کنه عکساش ببینه عکس تم گوشیم عکس اردلان و خودمم وای
خدایا ، با صدای لرزون پر از اظطرابم گفتم
گوشیم شارژش تموم شده

رادوین : همینطور ک حواسم جلو بود دستم بردم سمتش و بده گفتم
نوشین : با ی لحنی گفت بده مجبور شدم ب درک بزار بفهمه مگ گناه کردم شوهر دارم اصلا
بزار بدونه مزاحمم نشه گوشیم دادم بهش حواسش جلو بود گوشیم روشن کرد چشام بستم و با
دستم صورتم گرفتمPart86
رادوین : با دیدن عکس تم گوشیش داغ کردم داد زدم
این کیه کنارت همونی بود ک دم در دیده بودمش
با توام این کیه کنارت
نوشین : شوهرمه
رادوین : چی گفتی تو متاهلی
نوشین : اره تو نپرسیدی ک بگم اقا رادوین من متاهلم شوهرمم خیلی دوس دارم
رادوین : بدجور اعصابم داغون بود یعنی دس خورده بود یعنی جسمش و روحش مال یکی
دیگه بود دوباره ب عکس نگاه کردم ،، قدش متوسط بود چشای ابیش بدجور اشنا میزد و چاق
بود یخورده شکم داشت ریش پروفسوری زده بود لعنتی من این کجا دیدمش یهو ک حواسم
پرت شد صدای بوق کامیون جلوییم من ب خودم اورد سریع فرمون چرخوندم
اره شناختمش این اسمش اردلانه همون قمار بازه همون ک تو کار شرط بندی بود شرط بندی
سر همه چیز بی ناموس بی همه چیز کسی ک از زن جماعت سیر نشدنی بود پایه ثابت

مهمونیای ماهان بود ، از عصبانیت دندونام رو هم فشار میدادم یعنی نوشین کسی ک من قلبم
براش لرزیده بود زن این قمار باز .....Part 87
رادوین : به نوشین نگاه کردم اشک تو چشاش بود ،،،دل من برا این زن لرزیده بود یعنی
نمیدونه شوهرش یه قماربازه اشغال شایدم میدونه ولی،، فرمون محکم فشار دادم و ب روبرو
خیره شدم ، با صدای پر از عصبانیت گفتم
چند سال ازدواج کردی؟؟
نوشین : ۳ساله ازدواج کردم
رادوین : نکنه بچه هم داری ؟!
نوشین : نه بچه ندارم
رادوین : حواسم ب روبرو بود اما تو فکر ،، زنی ک میخاستم زن یه عوضی لجن هه ، رسیده
بودیم خیابون اصلی ،،، ترلان ماشین نگه داشت از ماشین پیاده شد اومد سمت ما رسید کنار
ماشین شیشه رو پایین دادم
ترلان : اقا رادوین واقعا ممنونم امشب خیلی لطف کردین ،،
رادوین : خواهش میکنم ،،،خونتون کجاست میخاین برسونمتون
ترلان : نه اقا رادوین دیگ خطرناک نیست خودمون میریم فقط نوشینم بیادPart 88
رادوین : ب نوشین نگاه کردم دستش رفت رو دستگیره
پیاده نشو خودم میرسونمت ماشینت بزار دوستات ببرن
نوشین: اما ..
رادوین : اما نداره بزار دوستت بره رو کردم سمت ترلان
برین دیگ دیروقته ،، شیشه رو دادم بالا و گاز دادم ،،

حرفی نزدم نوشینم چیزی نگفت رسیدیم دم خونه روش برگردوند سمت من
نوشین : اقا رادوین ممنونم ک امشب من رسوندین حتما ناراحت شدین بخاطر حرف من ک
من متاهلم اما خیلی زود فراموش میکنین
رادوین : فقط پوزخند زدم , ،،صدای قهقه ی دو نفر اومد شیشه رو تا اخر پایین دادم
نوشینم : وای اردلانمه
رادوین : در ماشین میخاست باز کنه پیاده شه مچ دستش فشار دادمPart 89
نوشین : دستم ول کن اردلانم الان میبینه من تو ماشین ی مرد غریبه نشستم
رادوین : هه پوزخند زدم از عصبانیت کفرم دراومده بود ،، داد زدم مگه اردلانت ناموس پرستی حالیشه که غیرتی شه هان
نوشین : ولم کن حرف دهنت بفهم لعنتی دستم ول کن
رادوین : ببین مست و پاتیل تلو تلو میخوره این غلتشتگ کیه کنارش رفیقشه ببین چ جوری
شوهرت تلو تلو میخوره
نوشین : تو چشاش نگاه کردم حرص میخوردم مچ دستم گرفته بود نمیزاشت برم.
چی از جونم میخای ولم کن دوس ندارم مزاحمم بشی نیا پیشم
رادوین : هه اگ امشب نرسیده بودم ک تیکه پارت میکردن
نوشین : تیکه پاره میشدم بهتره گیر توی نامردبیفتم بخاطر اونشب ک نجاتم دادی باج میخای
رادوین : مچ دستش بیشتر فشار دادم اشک تو چشاش بود اخه من ب این چی میگفتم این فک

میکرد من بخاطر اونشب دنبالشم نمیدونست ک دلم براش لرزیده
نوشین : ولم کن تورو خدا بزار برم ....Part 90
,رادوین : محکمتر دستش فشار دادم اشک تو چشاش بود وقتی بیشتر فاصله میگرفت بیشتر
میخاستم کنارم باشه مال من باشه داشت واسه اردلانش دل دل میزد چ جوری میتونستم
سرش داد بزنم بگم لامصب بگم من عاشقت شدم من میخامت ولی نمیتونستم غرورم بزارم
زیر پام نمیتونستم ,,
نوشین : ولم کن تو رو خدا جون مادرت قسم ولم کن بزار برم
رادوین : دستش ول کردم داشت اشک میریخت ، از ماشین پیاده شد در ماشین ک بست
دوییدد سمت خونه اونور خیابون صدای کفشای پاشنه بلندش رو مخم بود نگاه کردم در باز کرد
رفت تو اردلان و دوستش رفته بودن تو
نمیتونستم رانندگی کنم فکرم پیش نوشین بود الان اردلان ب نوشین نگاه میکنه دس میزنه
محکم زدم رو فرمون چند بار سرم گزاشتم رو فرمون بیقرار شده بود دلم ، من لعنتی عاشق
زنی بودم ک متاهل بود من قلبم ب کسی باختم ک اصلا ذره ای من نمیخاد ماشین روشن
کردم اصلا برا ی ثانیه هم فکر نوشین از ذهنم نمیرفتPart 91
رادوین : رسیده بودم کارگاه ساعت ۲ب شب بود رفتم اتاق مش صادق خواب بود در بستم رفتم
سمت اتاق خودم تیشرت و شلوارم دراوردم و شلوار راحتیم پوشیدم رو تخت دراز کشیدم

دستم رو پیشونیم گزاشتم فکرش از سرم نمیرفت شده بودم مثل معتادا ک موادشون نمیرسه
بیقرار میشن منم روحم بیقراری میکرد نتونستم بخوابم نشستم رو تخت پاکت سیگارم از رو
عسلی کنار تخت برداشتم و فندک گرفتم زیرش روشنش کردم پک عمیق میزدم نگاهم ب
ساعت رودیوا افتاد ساعت ۲و نیم بود یعنی الان نوشین کنار اردلان خوابیده یعنی داره محبت
میکنه
هوف داشتم دیونه میشدم سیگار تو جاسیگاری خاموش کردم و بلند شدم از جیب شلوارم
گوشیم دراوردم شمارش سیو کرده بودم همون موقع ک گوشیش گرفتم شمارش سیو کرده
بودم با کلافگی دست بردم تو موهام و دستم رفت رو دکمه تماس چند تا بوق خورد ولی
جواب نداد کلافه تر شدم بلند شدم تو اتاق راه میرفتم و شمارش میگرفتم جواب نداد ..
نوشین : خونه ک رسیدم اردلان و مبین تو پذیرایی رو مبل ولو شده بودن از مبین بدم میاد
رفتم سمت اردلان مشخص بود مست بود مبین قهقه میزد من بدون توجه ب مبین که رو
مبل کنار اردلان بود رفتم سمت اردلان دستم گزاشتم رو دست اردلان
Part 92
نوشین : خوبی اردلانم دوباره اون زهر ماری خوردی مگه قول ندادی نخوری
اردلان : خانوم خوشگل ی گلاس خوردم جیگرتو بخورم

نوشین: خم شدم که زیر بازوش بگیرم بلندش کنم ک شالم از رو شونم افتاد و یقه بازم معلوم
شد
مبین : جوون جیگرتو
نوشین : از حرص روم برگردوندم و دست اردلان گرفتم گفتم بلند شه میخاستم مبین زود بره
میترسیدم ک مبادا مبین مبادا امشب بهم دس بزنه ن دیگ نمیزارم اردلانم قول داده بود
دست اردلان گرفتم و رفتیم سمت اتاق خواب طبقه بالا ، در باز کردم و رفتیم تو اتاق اردلان
بازوش ب سین***هام فشار میداد وسط اتاق وایستاده بودیم
اردلانم الهی فدات شم نفسم برو ی دوش بگیر اون زهر ماری از سرت بپره
اردلان : چشم جیگر جون اخ امشب میخاما یعنی هرشبم زیرمی سیر نمیشم ازت
نوشین : باشه گلم برو دوش بگیر زندگی من ،، دستش گرفتم و بردمش سمت حموم اومدم
بیرون و رفتم سمت کمد لباساش گزاشتم براش و مانتوم دراوردم با تاپ و ساپورت بودم
جلوی ایینه بودم گلسر از موهام باز کردم خدا کنه اون لعنتی زود بره ، یهو در اتاق باز شد
مبین اومد تو ....Part 93
نوشین : مبین اومد تو عقب عقب رفتم با دستام جلوی گردنم و بالا تنم گرفتم دیگ نمیخاستم
نگاه هرز ش رو تنم و بدنم باشه ،، اونقد عقب عقب رفتم خوردم ب دیوار اومد جلو بی پناه

شده بودم انگار حتی جیغم نمیتونستم بکشم چون کسی نبود ب دادم برسه اردلان خودش من
دست مبین داده بود الان ک مست کرده اگ صدای من بشنوه ممکنه دوباره ازم بخواد که نه
اردلانم قول داده بود نمیخام دیگ مبین بهم دس بزنه نه نمیخام ،، اومد سمتم محکم خودش
چسبوند بهم همش میخاستم از خودم جداش کنم ولی زورم نمیرسید محکم فشارم داد ب
دیوار دستم از رو بالا تنم برداشت و فشار داد بوی گند عرق و سیگار میداد حالم ازش بهم
میخورد
نوشین : ولم کن لعنتی چی از جونم میخای
مبین : من ک از تنت بارها لذت بردم خوشگل خانوم چی داری ازم پنهون میکنی
نوشین : تورو خدا ولم کن تو رو خدا بهم دس نزن تو رو خدا قسمت میدم من نمیخام ازم دس
بکش,, مثل دیونه ها قهقهه زد و من بیشتر فشار داد ب دیوار دستش برد سمت گودی کمرم
چندشم شد دست دیگش برد سمت یقه لباسمPart 94
,نوشین : محکم کشید پاره شد جونن بلندی گفت صداش از شهوت میلرزید
داشتم تقلا میکردم ولم کنه ولی بیشتر فشارم میداد
مبین : جون دلم برا اه و ناله هات تنگ شده اخه مگ من چی از اردلان کم دارم من نمیخای
اردلان مثلا عاشقته ک تو رو دست من میده ههه تو رو برا کیفش میخاد
نوشین : لعنتی نامرد اسم شوهر من نیار تو نامرد حیوونی حیون

مبین : زنیکه هرزه حیوون اون شوهر بی غیرتت نشونت میدم
نوشین : دستش رفت سمت بندای پاره شده تاپم میخاست پاره کنه تاپم که یهو چشام بستم
فقط بیصدا اشک ریختم و خدا رو صدا زدم یهو صدای زنگ موبایل اومد چشام باز کرد موبایل
مبین زنگ میخورد ی دستش ب یقه تاپ من بود ی دستش ب موبایلش داشت ب صفحه
گوشیش نگاه میکرد یهو من ول کرد جواب داد تا ولم کرد نفس راحت کشیدم و رفتم کنار
ایینه مبین از اتاق رفت در اتاق قفل کردم بیصدا اشک ریختم از مزاحمتاش ب کی بگم ب
اردلان ب کی خدایا کمکم کن بعد چند دقیقه رفتم سمت پنجره پرده رو کنار زدم بیرون نگاه
کردم مبین رفته بود ماشینش نبود ی نفس راحت کشیدم رفتم سمت کیفم گوشیم بردارم
حتما سحر زنگ زده بود گوشیمم رو ویبره بودPart 95
نوشین : گوشیم ک برداشتم ۰۱تا تماس از دس رفته داشتم باز کردم تماسام سحر و ترلان
چهار بار زنگ زده بودن ی شماره ۱۹۰۲هم بهم زنگ زده بود ناشناس بود حتما مزاحم بود
بیخیال رو تخت نشستم و ب سحر زنگ زدم
سحر : الو سلام عزیزم کجایی جواب نمیدادی
نوشین : سلام گلم رادوین من رسوند اومدم خونه مبین و اردلان اومده بودن
سحر : وای خدا مرگم بده نکنه دوباره ببشرف بهت دسزده
نوشین: نه گلم میخاست دوباره دس بزنه ولی گوشیش زنگ خورد خدا

بهم رحم کرد دیگ
نمیتونم سحر
سحر : گریه نکن گلم همه چی درس میشه
نوشین: دوباره اون شماره پشت خطم اومد از سحر خداحافظی کردم و قطع کردم دوباره اون
شماره زنگ زد جواب دادم
نوشین : صدام گرفته بودچون گریه کرده بودم اروم گفتم بله
نوشین : بله بفرمایید96 Part
رادوین : سلام با کی حرف میزدی این وقته شب چند بار زنگ زدم جواب ندادی هان
نوشین :زنگ صدای مردونه و پر از جذبش شناختم رادوین بود
شما شمارم از کجا اوردین
رادوین : جواب من بده با کی حرف میزدی
نوشین :ب شما ارتباطی نداره لطفا دس از سرم وردار خسته شدم شما کی هستین جواب پس
بدم دس از سر من بردار
رادوین : صدات چرا میلرزه
نوشین : یه طوری پر از ارامشو امنیت ازم پرسید صدام چرا میلرزه که میخاستم همه چی بگم
بهش بگم الان ی عوضی مزاحمم شده بود ولی بی توجه به سوالش با صدای بلند گفتم
به شما ارتباطی نداره که چرا صدام میلرزه از دست مزاحمتهای تو گریع کردم دیگ بهم زنگ
نزن مزاحمم نشو دم خونم نیا من ناموس یکی دیگم فهمیدی...گوشی قطع کردم97 Part
نوشین : گوشی قطع کردم سرم میون دستام گرفتم گیر دو تا مزاحم

افتاده بودم صدای باز
شدن در حموم اومد بلند شدم از رو تخت رفتم سمت اردلان
رادوین : گوشی پرت کردم رو تخت ،،از رو تخت بلند شدم راه میرفتم
قلبم میزد داشتم دل دل
میزدم میخاستم دوباره بزنگم فقط بگه الو ن من نمیتونستم ازش بگزرم
اره راس میگ من بی
وجدان چرا عاشق ناموس مردم شدم اون زن متاهله قلب من غلط کرد
غلط کرد لعنت بهت
بیاد ک همیش اشتباه میکنی ،،رفتم سمت کمد لباساشلوارم پوشیدم و
سوییچ ماشین و برداشتم
و از خونه زدم بیرون میخاستم بیرون باشم ی حس بد اومد سراغم ی
حس بد بیقراری
در کارگاه رو اروم بستم و ماشین روشن کردم و گاز دادم بی هدف ی ان
ب سرم زد برم دم
خونه نوشین فقط کنار خونش باشم میدونستم بالاس خیالم راحت
میشه از این حال میام بیرون
صدای جیغ لاستیکا میومد فرمون فشار دادم تیک اف کشیدم
دور زدم فقط میخاستم برم نمیدونم کجاPart 98
رادوین: رسیدم بالا بلندی تهران از اینجا تهران زیر پات قبلا میومدم
اینجا حس خوبی داشتم
ولی امشب بیقراری میکردم
سیگارم روشن کردم پک های عمیق میزدم سرم رو ب اسمون بردم خدا
رو صدا زدم
چیه خدا نکنه فک میکنی رادوین لاشی شده عاشق ی زن متاهل شدم
ببین خلافه گناه ببین
دستام باز کردم ببین منو خدا

همیشه بخاطر دیگران از قلبم گزشتم پا گزاشتم قلبم لرزید فقط نگاهش میخام نمیخام خار تو
دستاش بره برا تنش نمیخامش خدا
کور کن اون چشمی ک ب ناموس یکی دیگ نگاه کنه کور کن چشمم اگ شهوته
همیشه ازت کمک خواستم اسمت صدا زدم من این زن میخام ب خودت قسم اون عوضی اون
نمیخاد اگ قسمت من هرچی زجر میکشم هرچی همه هستیم میدم اگ نیست از قلبم درارش
خدا Part 99
رادوین : صبح ساعت ۹از خواب بیدار شدم دیشب ساعت ۱صبح رسیده بودم خونه ،،،چشام
میسوخت از رو تخت بلند شدم رفتم سمت سرویس بعد چند دقیقه ک اومدم بیرون سریع
رفتم سمت کمد لباسا تیشرت طوسیم پوشیدم و شلوار لی پام کردم و سوییچ ماشین و موبایلم
برداشتم و رفتم سمت کارگاه کارگرا مشغول بودن مش صادقم بود رفتم جلو
رادوین: صبح بخیر ،،،صد دفعه بهت گفتم نیا کارگاه برو اتاق استراحت کن
مش صادق: سلام بابا جان صبح بخیر خب من پیرمرد همش تو اتاق بشینم ک حوصلم سر
میره میام اینجا حداقل حرف میزنم تا وقت نمازم بشه بابا جان
رادوین : چند وقت دیگ خونه میگیرم برا ریه ت بده همش تو کارگاهی
مش صادق: بابا جان خودت زحمت نده من حالم خوبه ،،صبحونت بیارم بابا

رادوین : نه. میل ندارم نوکرتم
امروز قراره ماشین بیاد باید نصف کارا ک امادس بفرستیمPart 100
مش صادق: باید خیلی کار کنن تو این ماه کاش اجازه میدادی منم کار کنم بابا
رادوین: د نوکرتم هزار بار توضیح دادم ،،،صدای بوق ماشین اومد فک کنم اومده بودن رو
کردم سمت مش صادق
خب من دیگ میرم نمون اینجا برو تو اتاق
مش صادق : چشم بابا جان
رادوین : رضاا بیا اینجا
رضا : بله اقا
رادوین: ب بچه ها بگو کمک کنن هر چی مبل امادس کمک کنین ببرین بزارین کامیون دم
دره
رضا : چشم اقا
رادوین : خودمم رفتم تو انبار رضا چند نفر دیگ هم دنبالم اومدنPart 101
رادوین: ساعت ۳بعد از ظهر بود کارم تموم شده بود خیالم راحت بود نصف سفارشای یکی
داده بودیم ،،،سوار ماشین بودم،،، دستم ب فرمون بود وارنج سمت چپم رو پنجره ماشین ضبط
روشن کردم صدای هوروش باند پخش شد
این قرارمون نبود ک عشق تو دلم بیاری
جا بزنی واسه قلبم جای خالیت بزاری
عشق تو ی ماه زیباس عشق تو عزیز جون
قربون دلت برم ک با دلم نامهربونه

اخه چرا احساس من تو ب بازی گرفتی و ندیدی عاشقم
قلبم تند تند میزد صدای موزیک بلند بود و فقط چشای نوشین جلو
نظرم بود زنگ صداش تو
گوشم بود ،،،خدا هیچ وقت حرفام بی جواب نزاشته بود بهش گفتم ک
قسمتم نیس از قلبم
درار این قلب روز ب روز دیونه ترش میشه
وقتی مسیر روبروم نگاه کردم خود ب خود رفتم سمت جردن داشتم
میرفتم سمت سالنش .....Part 102
رادوین : رسیدم سالنش ماشین کنار سالن پارک بود ماشین خاموش
کردم و خیره. ب سالن
بودم گوشیم تو دستم گرفتم رو شمارش دستم رفت ولی نمیتونستم
غرورم بزارم و زنگ بزنم
اون من نمیخاس من چرا خدایا این چه دردی بود ب قلبم انداختی خدایا
ی راهی جلو پام بزار
تکیه دادم ب صندلی حالم بد بود. چند دقیقه تو همون حال بودم ک
گوشیم زنگ خورد سامان
بود
سامان : الو سلام داداش کجایی ؟؟
رادوین: سلام سامان جان تو کجایی خوبی ب بابا گفتی برا عمل اماده
باشه
سامان : اره داداش دمت گرم دیشب کارگاه نبودم خونه اصلا خوابم نبرد
داداش نمیدونم چی
بگم بهت کاری ک تو برا من میکنی هیچ ..کس
رادوین : عهه سامان بس کن وظیفه م دیگ چیزی نگو
سامان : کجایی داداش من کارگام مشغول کار
رادوین : مکث کردم ب در سالن نگاه کردم و صدای سامان ک دوباره ازم

میپرسید
سامان : کجایی داداش با توام ؟؟؟
رادوین : هیچ وقت چیزی از سامان پنهون نکرده بودم خانوادم بودن سامان برادرم بود مش
صادق برام عزیز بود مثل پدربزرگم دوسش داشتم اینا خانواده من بودنPart 103
رادوین : سامان ی کاری دارم منم میام تا شب ب مش صادق بگو کارگاه نیاد نزار بیاد
سامان : چشم داداش فقط چیزی شده که ...
رادوین : نه هیچی فعلا برم کار دارم
سامان : باشه داداش
رادوین : فعلا گوشی قطع کردم و نفسم عصبی بیرون فرستادم سامان نمیدون که. قلب
داداشش دوباره لرزیده میدونم عصبی میشد چون اون موقع هایی ک حالم بد بود بعد رفتن
عسل پا ب پام زجر کشید
چشام بستم و سرم تکیه دادم ب صندلی نمیدونم چیشد چشام سنگین شد رو هم افتاد
رادوین : با صدای تق تق کسی انگار داشت ب چیزی میکوبید چشام باز کردم و چند بار چشام
باز و بسته کردم و روم سمت پنجره ماشین کردمPart 104
رادوین : سحر بود تعجب کردم شیشه رو دادم پایین چند قدم عقب تر رفت ،،، داشتم فک
میکردم چی بگم چ بهونه ای برا اینجا اومدن که خودش پیش قدم شد
سحر : سلام اقا رادوین ،،، اومدین نوشین ببینین
رادوین : سلام خوبید شما خب چی بگم اره ولی .،،، ماشین دور زد و

اومد در جلو رو باز کرد و
نشست و در ک بست و اروم گفت
سحر :اقا رادوین میشه برین از اینجا میترسم کسی ببینه
رادوین : تعجب از کارش سرم تکون دادم و
اهان باشه چشم ،
ماشین روشن کردم و منتظر بودم چیزی بگه
سحر : راستش اقا رادوین من میدونم شما چند بار چ جوری بگم یعنی
رادوین : زدم رو ترمزPart 105
رادوین : چی میدونی حتما گفته مزاحمش شدم اره ؟؟؟
سحر : چ جوری بگم اره
رادوین : بهش نگاه کردم تو چشاش نگرانی موج میزد صورت مهربونی داشت ،،،انگار میخاست
ی چیزی بگه از چیزی نگران بود
چرا حرفتون نمیزنین سحر خانوم ،، حتما میخاین بگین من دیگ دنبال نوشین نباشم اره
سحر : نه نه اقا رادوین منظور من این نیست
رادوین : پس چیه !؟؟؟
سحر : راستش من الان اومدم بیرون یخورده خرت و پرت بگیرم ببرم الانم گفتم میرم فروشگاه
،،،اومدم از سالن بیرون ی ان چشمم ب پژو شما افتاد اومدم نزدیک نگاهم افتاد ب شما دیدم
خوابیدین تو ماشین ،،،راستش خودمم میخاستم باهاتون صحبت کنم ولی الان باید برگردم سالن
ولی اگ بشه دو ساعت دیگه باهم صحبت کنیم ی کافی شاپی جایی باید حرف بزنم باهاتون
راجع ب نوشینPart 106

رادوین : ماشین روشن کردم و خیابون دور زدم کنار ی سوپر مارکت نگ داشتم در ماشین ک
باز کردم
سحر : اقا رادوین کجا میرین
رادوین : مگه نگفتین اومده بودین بیرون برین سوپر مارکت
سحر : چرا اما شما چرا خودم میرم
رادوین : عیب نداره الان میام در بستم و رفتم سمت سوپر مارکت
چند تا ابمیوه و کیک و بستنی چیپس و پفک گرفتم ،، پول حساب کردم و رفتم سمت ماشین
نایلکس دادم ب سحر و دور زدم رفتم پشت فرمون نشستم ،،،
سحر : اقا رادوین ممنونم اخه شما چرا پس بگین چقد شده بدم بهتون پولش
رادوین : ماشین روشن کردم و بدون اینکه بهش نگاه کنم گفتم پیش ی مرد هیچ وقت دست ی زن نباید تو کیفش بره ،،، مهمون من باشینPart107
سحر : به نیمرخش نگاه کردم ب هیکل ورزیده ش و بازوهای عضلانیش ،، بودن کنارش ترس
نداشت بر عکس شوهر نوشین اردلان ک حتی میترسیدم شب برم خونه نوشین بمونم از دست
اردلان
از رفتاراش و از ادبش معلوم بود از خانواده اصیلیه ،،میدونستم نوشین از اردلان نمیگزره اما تا
کی باید زجر بکشه نه نمیزارم ،، با رسیدن کنار سالن از فکر اومدم بیرون
واقعا ممنونم اقا رادوین ،، نایلکس دستم گرفتم و پیاده شدم از ماشین سرم خم کردم سمت

شیشه ماشین و
اقا رادوین من یکی دو ساعت دیگ ب ی بهونه ای میام بیرون فعلا مشتری زیاد هست
،،،سرمون خلوت شه میام شمارتون بدین ک زنگ بزنم بهتون
رادوین : چشم بزنین گوشیتون ،،،شمارم بهش گفتم و تو گوشیش،وارد کرد و رفت
سرم تکیه دادم ب صندلی و چشام بستمPart 108
رادوین : ساعت ۷بود گوشیم زنگ خورد جواب دادم
الو
سحر : سلام اقا رادوین دارم میام بیرون
رادوین : جانم،،، باشه ،،،ماشین روشن کردم و سحر با قدمای تند داشت سمت ماشین میومد و
تا در باز کرد نشست گازش گرفتم و رفتم
خب کجا بریم سحر خانوم ؟؟؟
سحر : فرقی نداره کافی شاپی جایی
رادوین : کنار ی کافی شاپ نگه داشتم پیاده شد پیاده شدم و وارد کافی شاپ شدیم ،، سمت
ی میز دو نفره رفتیم و صندلی براش عقب کشیدم و نشست
نشستم پشت صندلی
خب سحر خانوم خیلی منتظرم ک بدونم چی میخاستین بگین راجع ب نوشین
سحر : راستش چ جوری بگم اول قول بدین ناراحت نمیشین یا ،،،
رادوین : قول تا ندونم چیه نمیتونم قول بدمPart 109
سحر : تو چشای جذاب و مشکیش نگاه کردم دو دل بودم ک بگم یا نه اعتماد ب نفسش و
ارامش تو صداش بهم اطمینان داد ک بگم بخاطر نوشینم ک شده باید

میگفتم اگ هر کس
دیگ ای ب جز رادوین بود شاید اگ دنبال نوشین بود سرزنششم
میکردم ولی این مرد فرق
داشت نگاهش رنگ امنیت داشت بودنش فقط اون میتونست نوشین
نجات بده
رادوین : خب چیشد سحر خانوم میخاین از چشام چی بفهمین ک زل
زدین ب من
سحر : راستش این چیزایی ک قراره بهتون بگم نمیدونم بعدن چ فکری
راجع ب نوشین میکنین
ولی تو رو قسم میدم ب مردونگیتون فکر بد نکنین نوشین فقط ی
عاشق ،، نوشین تو این دنیا
کسی نداره بعد فوت پدر و عموش تنها شد ،، میخام بدونین نوشین بد
نیست این من میدونم
ک از خواهر بهش نزدیک ترم
رادوین : کلافه شده بودم ک میخاد چی بگه ی حس بدی هم داشتم ،،
من میدونم نوشین متاهله و شوهرش زیاد ادم درستی نیست
سحر : شما میشناسین شوهر نوشین !!!؟؟؟
رادوین : نه ولی تو مهمونیای یکی از دوستام خیلی میدیدمش110 Part
سحر : نه یعنی چیزی ک میخاستم بگم این نیست
رادوین : دست کشیدم تو موهام و عصبی نفس کشیدم
پس چیه سحر خانوم ؛؟؟؟
سحر : تو صورتش نگاه کردم تو چشاش وای خدایا من ب این مرد چه
جوری بگم ک نوشین
..ک دوست شوهرشم ب اون ...وای این مرد اگ بشنوه چی میشه چیکار
میکنه با صدای
بلندش ب خودم اومدم

رادوین : میشه بگین لطفا چیه موضوع
سحر : چشام ی ان بستم باز کردم فقط ب نوشین فکر کردم ب محبتهای ک نوشین در حقم
کرده ،،،
راستش ،،اردلان انحراف جنسی داره چ جوری بگم ،،ب صورتش نگاه میکردم فکش منقبض
شده بود سیبک گلوش بالا پایین شد چش دوخته بود ب من
دو سالی ک از ازدواجشون میگزره شایدم بیشتر راستش اردلان تو این ۲ سال نوشین ،، نوشین
داشتم جون میکندم ک بگم لحظه ها زجر اور بودPart 111
سحر : اردلان نوشین دست دوستشم میده ی یعنی همیشه اینکار میکنه نوشین التماسش کرد
ولی اردلان هر دفعه قول داد وعده داد ک بیخیال میشه ،، اردلان مرددرستی نیست یعنی یه
نامرد نه مرد ،،
چشمای رادوین ب خون نشسته بود برا یه لحظه ترسیدم رگه های قرمز تو چشاش ترسوند
دستش مشت شد
سحر : اقا رادوین شما مجبور نیستین ک یعنی من احساس کردم باید حقیقت بدونین ،،
رادوین : دیگ نمیفهمیدم سحر چی میگه فقط ب حرفاش فک میکردم ب حرفایی ک گفت
نوشین تمام این مدت زیر ۲نفر بوده من چقد ساده بودم وای خدایا
سحر : گارسون اومد کنار میز ،،، رادوین نگاهش پر از حرف و عصبانیت بود داد زد ترسیدم
گارسون چند قدم عقب تر رفت

رادوین : اون حروم زاده پست کیه ؟؟؟
سحر : همه نگاهشون سمت میز ما بود ،،،
اقا رادوین اروم باشین لطفاPart 112
رادوین : از رو صندلی بلند شدم دو تا اسکناس ده تومنی گزاشتم رو میزو از کافی شاپ زدم
بیرون سحرم دنبالم اومد رفتم سمت ماشین پشت فرمون نشستم ماشین روشن کردم سحرم نشست
سحر : وای باورم نمیشد چقد بهم ریخته بود پاکت سیگارش از رو داشبورد برداشت و روشن
کرد پک عمیق میزد و من پشیمون بودم از گفتن حقیقت
اقا رادوین لطفا انقداعصابتون خورد نکنین باور کنین نوشین بد نیست یه ان ی دادی زد ک تنم لرزید
رادوین : بد نیست که زیر دو تا حیوون خوابیده بد نیست ک تمام این مدت زیر رفیق
شوهرش خوابیده
سحر : داد میزد میگفت عصبانی بود خیلی عصبانی بود ی مرد تعصبی بودPart 113
رادوین : رسیدیم دم سالن پیادش کردم
سحر: اقا رادوین تو رو خدا اشتباه قضاوت نکنین من جریان گفتم تا ب نوشین کمک کنین نه
اینکه اذیت بشین خورد شین
رادوین : روم کردم سمتش و اروم زیر لب گفتم
غرورم شکست
سحر : به کی قسم بخورم ک باور کنین من قصد کمک ب نوشین داشتم اگ گفتم مردایی مثل
شما کم پیدا میشن کی تو این روزگار ب زنی کمک میکنه بی توقع من

واقعا میدونم ک شما
مرد خوبی هستین اقا رادوین مطمن باشین اگ برین و دیگ دور نوشینم خط بکشین عیب نداره
،،، اشک تو چشام بود باورم نمیشد با حرفام ی کاری کردم رادوین برا همیشه از زندگی نوشین
بره فقط اون میتونست کمک کنه نوشین
دستم رفت سمت دستگیره ماشین که صدای پر از بغضش شنیدم
رادوین : اگه با خودم دو دل بودم ک بخاطر متاهل بودنش فراموشش کنم الان دیگ میخام
بمونم ،،،تاوان عشقم هرچی باشه میدم ،،،میمونم نمیزارم بیشتر از این تو باتلاق بره بخاطر عشقم
بهش دیگ پاپس نمیکشمPart 113
سحر : روم برگردوندم سمتش خوشحال بودم از. طرفم اشکم میومد ی یعنی شما میخاین با نوشین بمونین یعنی میخاین کمکش کنین ؟؟
رادوین : ب صورتش نگاه کردم اشک تو چشاش بود ،،،یعنی زندگی نوشین براش مهم بود ی
ان یاد سامان افتادم ک انقد من دوس داره وقتی زجر میکشیدم خودش ب اب و اتیش میزد
ارومم کنه
مرد ی بار حرف میزنه و عمل میکنه ،، فقط ی چیزی سحر خانوم هر جا رفت هرکاری کرد
بهم بگین ادرس اون مبینم بهم بدین اگ میتونین
سحر : وای نمیدونین چقد خوشحالم ک شما میخاین پشت نوشین وایستین ،، ادرس اون نامرد
ندارم ولی چشم ی جوری از نوشین میگیرم , , از ماشین پیاده شدم از رادوین خداحافظی کردم

باورم نمیشد قلبم تند میزد فقط رادوین میتونس نوشین کمک کنه چون فقط نوشین برا خودش
میخاس رفتم سمت سالن .Part 114
رادوین : تو راه کارگاه بودم ،،،کنار ی فروشگاه ماشین نگه داشتم و رفتم داخل ،،چند بسته
جوجه کباب و تن ماهی و هرچی لازم بود خریدم و پولش حساب کردم و از فروشگاه زدم
بیرون کیسه های خرید گزاشتم صندلی جلو و رفتم پشت فرمون نشستم رفتم سمت کارگاه
ماشین پارک کردم و کیسه های خرید برداشتم و در باز کردم و رفتم داخل چراغای کارگاه
خاموش بود رفتم سمت خونه ک گوشه حیاط کارگاه بود ،،،تو این فکر بودم ک از اینجا بریم تو
اولین فرصت ی خونه رهن کنم،،، در باز کردم و رفتم تو صدای پخش فوتبال از تی وی
میومد کیسه های خرید گزاشتم تو اشپزخونه و رفتم سمت سالن ،،،سامان دو تا متکا گزاشته
بود زیر سرش و داشت تی وی نگاه میکرد و تخمه چرت میکرد مش صادقم و کنارش نشسته
بود داشت تسبیح میرخوند سینی چایی هم کنارشون بود لبخند زدم و رفتم سمت سامان زدم
پشتش با هول روش برگردوند
سامان : سلام داداش چ عجب اومدی بشین برات چایی بیارم
مش صادق : سلام پسرم خوبی بابا خسته نباشید
رادوین : نشستم کنار سامان و زدی. فوتبال نگاه میکنی این پیرمردم مگ فوتبال میبینه بزن

شبکه دیگه
سامان : داداش خودش گفت بزن نگاه کن وگرن من ک میدونی مخلصشم هستم
رادوین : عجب پاشو برو این جوجه ها رو ردیف کن گرفتمPart 115
سامان : داداش اذیت نکن جای حساسشه
رادوین : حرف نزنی رو حرفم بدو روده بزرگه کوچیکه رو خورد ،،، همه چی گرفتم بخوابونشون
تو پیاز و زعفرون همون جوجه کباب معروفات درس کن منم فوتبال میبینم و بهت میگم چی
شد ههه
سامان : گردن ما از مو باریکتره چشم نوکرتم تو جون بخواه جوجه کباب چیه
رادوین : بدو ،، سامان از جاش بلند شد رفت سمت اشپزخونه تیشرتم دراوردم و تکیع دادم ب
پشتی
مش صادق : بزار چای بیارم برات بابا
رادوین : نمیخورم نوکرتم بشین تو خوبی ،، داروهات خوردی فردا بعد از ظهر وقت دکتر داری
باید ببرمت
مش صادق : انقد خودت درگیر من پیرمرد نکن بابا
رادوین : دیگ این حرف نزنیا تو برکت زندگی منیPart 116
رادوین : مشغول خوردن شام بودیم ،، ک گوشیم زنگ خورد سامان میخاست بلند شه گوشیم
بده دستم گزاشتم رو زانوش و خودم بلند شدم رفتم سمت اتاق از جیب شلوارم گوشیم
دراوردم سحر بود گوشی جواب دادم

سحر : سلام اقا رادوین ببخشید این وقت شب مزاحمتون شدم
رادوین : ن خواهش میکنم بفرمایین
سحر : راستش امشب نوشین یخورده زودتر از سالن رفت،، گفتم کجا گفت میخام برم مهمونی
دوستای اردلان ناراضی بود ب رفتن من همه چی میدونم ،،،راستش این مهمونیاشون زیاد سالم
نیست توش هزار تا کثافت کاری میکنن میترسم دوباره اردلان مست کنه و راستش مبینم
امشب تو اون مهمونی هست نوشین اصلا راضی نبود بره ولی اردلان زنگ زد اصرار کرد بره
اونم ساعت ۱۰رفت منم گفتم ب شما بگم در جریان باشین
رادوین : دستم مشت شد اعصابم خورد شد ،، ممنون ک گفتی سحر خانوم فقط ادرسش کجاس
یعنی میدونی
سحر : اره میدونم لواسان ادرسشم داد ،،اقا رادوین شما میخاین برین اونجا؟؟؟Part 117
رادوین: اره میرم اونجا فقط ادرس لطف کن برام بفرس
سحر : اقا رادوین میخاین برین اونجا با مبین ی موقع دعوا..
رادوین : پریدم وسط حرفش نه سحر خانوم دعوا نه هه اونقدا هم هنوز ساده نیستم ک بخاطر
عصبی بودنم نزارم شغال خودش ب تله بیفته ،، اتفاقا شروع خوبیه از همین امشب میخام با
اردلان اشنا شم هه ،،ادرس اس کن تا اماده میشم
سحر : چشم .،،،گوشی قطع کردم میدونستم رادوین بی گدار ب اب نمیزنه ،،،ادرس براش اس
کردم

رادوین : رفتم سمت کمد ،،،پیرهن سفیدم پوشیدم و و کت و شلوار مشکیمم از چوب لباسی
برداشتم و دو تا دکمه اول پیرهنم نبستم و کتم پوشیدم و شلوارمم پام کردم کراوات طوسی
رنگم بستم و رفتم سمت ایینه ،، ادکلن s,۲۰۲،،،،exرو رو برداشتم و تقریبا خالی کردم رو خودم
و برس برداشتم و زدم واکس مو زدم و موهام سمت بالا شونه زدم و تو ایینه نگاه کردم ب
خودم
پوزخند زدم دارم میام اردلان. جان منتظرم باشPart 118
رادوین : از اتاق زدم بیرون رفتم تو سالن ، رفتم سمت سامان
من دارم میرم جایی کار دارم
مش صادق : چیشد بابا جان یهو شامت هنوز تموم نکردی که مگ گشنت نبود
سامان : چیشد یهو لباس مهمونی پوشیدی پشت خط کی بود
رادوین : کاردارم سامان انقد سوال نپرس زود میام ، رو کردم سمت مش صادق
زود میام ،دیرم اگ اومدم نگران نشین بخوابین ،،،از سالن اومدم بیرون ،،،دم در کفشام پام
کردم و رفتم سمت در حیاط ک سامان از پشت سرم اومد
سامان : داداش پیش مش صادق نپرسیدم نگران نشه داری کجا میری کی بود پشت خط من
نگران نکن داداش
رادوین : برو تو خونه الان مش صادق شک میکنه میگم هیچی نیست یکی از رفقا بود زنگ زد
باید برم

سامان : چ رفیقی نصفه شب مهمونی دعوت میکنه ،، تو اهل مهمونی رفتن نیستی ،، ی دقیقه
صب کن منم میام پس
رادوین: روش برگردوند بره سمت خونه بازوش از پشت کشیدمPart 119
رادوین : انقد اذیتم نکن سامان صلاح نیست تو بیای جایی کار دارم
سامان : غریبه شدم مگه هیچی پنهونی بینمون نیست یادته واسه یه شیشه عرق ک تو ماشین
دیده بودی قیامت کردی ک بعد فهمیدی مال من نیست زدی تو گوشم ،، همینطور ک
حواست هست ب من ،،دلم برا زندگی داداشم میره نگرانتم بعد اون هرزه لعنتی دیگ مواظبتم
رادوین : مگ بچه م سامان ههه
سامان : تو تاج سری تکیع گاهی فکر نداشتنتم من ازار میده خیال میکنی این پیرمرد الان دم
نمیزنه تو فکر نیست خودش تا صبح میخوره تو خودت نمیدونی یا میدونی ک تکیه گاه چند تا
ادمی ،، نگاش کن بالا رو از پنجره داره نگاه میکنه
رادوین : سرم اوردم بالا ،،،مش صادق پرده رو کشیده بود داشت نگاه میکرد نفسم دادم بیرون
سامان من الان دیرم شده باید برم لامصب حواسمم ب خودم هست برو تا بیشتر از این شک
نکرده
سامان : داداش پس بگو کجا میری
رادوین :لواسان میرم رسیدم زنگ میزنم زود میام ،،،دستم گزاشتم رو شونشPart 120

رادوین : برو تو ،،،با نگرانی رفت سریع از خونه زدم بیرون پشت فرمون نشستم گاز دادم
موبایلم از جیب شلوارم دراوردم و پیام سحر باز کردم ادرس اس کرده بود ،،، تو اتوبان بودم
باید میرفتم لواسان ،،،، نگاهم ب روبرو بود ولی حواسم سمت دیدن نوشین بود ،،،دیدن دوباره
اردلان دستم رو فرمون قفل شد فرمون فشار دادم
گاز میدادم میخاستم زود برسم دستم بردم سمت کروات گره کروات شل کردم ،،،بعد چهل
دقیقه رسیدم همون ادرسی ک سحر داده بود از چراغای روشن خونه و سر و صدا دقیقا
فهمیدم کدوم خونه س ،،،رفتم سمت در ، در بسته بود چاره ای نداشتم باید از دیوار میپریدم ،،
از پایه های در رفتم بالا بالای در نرده های اهنی بزرگ بود با فشار خودم میکشیدم بالاتر وقتی
پریدم صدای پارس دو تا سگ بلند شد نشستم زمین ،، وقتی نشستم رو زمین صدای پارسشون
کمتر شد ،، ،،،رفتم سمت خونه ،، هرچی نزدیک تر میشدم صدای موزیک بلند تر بود ،،،جلوی
در ی نگهبان با لباس سراپا مشکی ایستاده بود در برام باز کردووارد شدم
از دیدن صحنه روبروم جاخوردم ،، افتضاح تر از این مهمونیم مگ بود چند تا دختر با لباس
زیرای توری وسط سالن میرقصیدن و دیجی اهنگ عربی میخوند هوف ،، رفتم سمت اولین مبل
ک خالی بود نشستم ،،،چشمم میچرخوندم ک نوشین ببینم ولی نبود

همینطورکه .داشتم نگاه
میکردم دو تامستخدم سینی شربت و شیرینی میوه رو جلوم گرفته
بودن نزاشتن دقیق ببینم ی
لیوان اب البالو برداشتم با شیرینی گزاشتم رو میزاز جلوم ک رد شدن
چشمم خورد ب نوشین
Part 121..
رادوین : بهش زل زده بودم اون حواسش ب من نبود ی ماکسی بلند
زرشکی تنش بود جلوی
ماکسی بلندش ب قدری باز بود ک نصف سی....ن..هاش افتاده بود
بیرون از پشتم باز بود
پایین دامن ماکسیش تنگ بود و از عصبانیت دستم مشت کردم میون
این همه مرد که
همشون مست و پاتیل بودن ک اگ مست هم نبودن ،، هول بودن از
جام بلند شدم ،، عصبی
بودم بدجور ،، کنار ی خانومی بود داشت باهاش حرف میزد ولی پشت
سرش ی مردی رو
صندلی نشسته بود ،، موهای مش زده طلاییش رو شونش بود و پایین
موهاش فر درشت زده
بود فقط ی گردنبد الماس تو گردنش بود ، میخاستم برم سمتش ولی
سر جام وایستادم صبر
کردنم چند ثانیه بیشتر طول نکشید که که از اون خانوم جدا شداز
سالن داشت میرفت بیرون
منم دنبالش رفتم گوشیش کنار گوشش بود و الو الو میکرد دقیقا پشت
سرش بودم و رفت
سمت در ساختمون ،،،صدای موزیک کمتر میومد اینجا ،،اومده بود ک
جواب تلفن بده نمیدونم

پشت خط کی بود که داشت حرف میزد منتظر موندم تلفنش ک تموم شد خواست برگرده بره
ک من دید هین بلند کشید و من پوزخند زدم
نوشین : امشب ب اصرار اردلان اومده بودم مهمونی اصلا دوس نداشتم مهمونیای که اردلان
میرفت ولی امشب فرق میکرد یکی از دوستای قدیمیم که تو مهمونیای خانوادگیمون زیاد
میومد که همین باعث شده بود باهاش دوس شم ببینم زن خوبی بود وقتی دیدمش یهو دلم
اروم شد باهاش مشغول صحبت شدم اردلانم کنار رفیقاش بود ،، چند سالی بود ندیده بودمش
خارج از کشور بود مشغول صحبت باهاش بودم که سحر زنگ زد ازش عذرخواهی کردم و
گوشیم جواب دادم صدای موزیک بلند بود مجبور بودم از سالن پذیرایی بزنم بیرون خیلی
بزرگ بودPart 122
نوشین : رسیدم دم ساختمون جواب دادم گوشی سحر نگران بود طفلک فک میکرد ممکنه
مبین بلایی سرم بیاره بهش اطمینان دادم گوشی قطع کردم و برگشتم برم سمت سالن که
چشم خورد ب رادوین ترسیدم دستم گزاشتم رو قلبم. رادوین پوزخند زد خدایا این اینجا چیکار
میکرد بهش نگاه کردم چقد خوشتیپ شده بود و جذاب انگار اینجا دعوت بود ک همچین تیپی
زده بود ب صورتش نگاه کردم موهای خوش حالتش ک بالا داده بود و ته ریشی ک داشت

این چشاش ک من همیشه میترسوند ،، وای تازه ب خودم اومدم دیدم زوم کرده رو بالا تنم و
داره سی.....ن...هام نگاه میکنه ،،،
س سلام شما اینجا چیکار میکنین
رادوین : علیک ،، دعوت شدم مثل شما حرفیه ؟؟؟
نوشین : با حرفی ک زد جا خوردم ،،،از جلوش رد شدم ک بازوم از پشت کشیده شد روم
برگردوندم قدم با این کفشای پاشنه ۱۰سانتیم ب شونش نمیرسید روم خم شد
رادوین : عجله داری بری ؟؟؟Part 123
,نوشین : اره اومده بودم با سحر حرف بزنم حرفم تموم شد میخام برم باید توضیح بدم ؟؟؟
رادوین : ب سر و وضعش دوباره از نزدیک نگاه کردم صورت پراز ارایشش و لباس چسبش
ک همه اندامش زده بود بیرون حتی ی مرد ناتوان ج...ن..سی رو هم میتونست سر کیف بیاره
چ برسه ب من و ب این مردای لعنتی هوسباز اینجا عصبی بودم تو صورتش براق شدم و بلند
گفتم و
این چ طرز لباس پوشیدن هان نمیپوشیدی سنگینن تر بودی که ،،،
نوشین : دیگ داشت زیاده روی میکرد ب همه چیم کارداشت اعصابم خورد شده بود مثل
سایه تعقیبم میکرد داد زدم
به تو چه هان چیکارمی دوس دارم اینجوری بپوشم از این بدترم میپوشم فهمیدی دس از سرم
وردار

رادوین : نفسم عصبی بیرون دادم ب اندازه کافی از این ک میدونستم ۲ ساله زیر شوهرش و
رفیق شوهرش بوده کلافه شده بودم ولی نمیخاستم بدونه فهمیدم دستش محکم گرفتم و بردم
سمت اتاقی ک روبروی من بود و در باز کردم و پرتش کردم تو اتاق در بستم ...Part 124
نوشین :پرتم کرد تو اتاق در بست ترسیدم وقتی عصبی میشد رگه های قرمز تو چشماش بود
مثل اون دفعه. رگای گردنش متورم شده بود مچ دستم گرفت و فشار داد و کوبوند ب دیوار
تو دلم ترسیده بودم ولی نباید میزاشتم هر کاری ک دلش میخواد باهام بکنه اب دهنم قورت
دادم و با صدای بلندم ک سعی میکردم لرزشش پنهون باشه داد زدم چی از جونم میخای های چرا همه جا دنبالمی ازت بدم میاد من ناموس یکی دیگم نامرد ولم
کن خسته شدم از دستت دنبال چی هستی هان ک من باهات باشم کور خوندی
رادوین: فاتحه اعصابم خونده بود با این ارایش،و سر و وضع لباسش ب من ک ب منی که ی
درصد تو ذهنم ب تنش فکرای مزخرف و چرت وپرت راه نمیدم ب مغزم میگه محکم مچ
دستای ظریفش فشار دادم لباش ب دندون گرفت ب چشاش زل زدم ب مژه های پر پشتش
و چشای درستش ک با و خط چشمش درشت تر کرده بود ،،،تو چشاش برق اشک بود
رادوین : ببین وای ب حالت ایندفعه همچین لباسایی بپوشیPart 125

نوشین : با اینکه بغضم گرفته بود ترسیده بودم ک جوابش بدم بلایی سرم بیاره ولی باید حرفم
میزدم
ب تو ربطی نداره ک چی میپوشم من هر چی دوس داشته باشم میپوشم مگ چیکارمی تو
لعنتی خودم شوهر دارم
رادوین : هه اره یه شوهر بیغیرت اره
نوشین : نامرد لعنتی درس حرف بزن تو بی غیرتی. تو ی لعنتی تو ک دنبال زنار ااذ مردمی
چشاش ب خون نشست هول کردم
رادوین : دستم مشت کردم محکم گلوش گرفتم فشار دادم و محکمتر از قبلع چسبوندمش
بدیوار عربده زدم صدام اونقد بالا رفت ک ته گلوم سوخت ی ان چی گفتی چی گفتی بیشرف فقط ی بار دیگه بگو چه گوهی خوردیPart 126
رادوین : گلوش فشار دادم دستش اورد رو دستم جای گردنش اشک از چشاش اومد بدجور
بهم ریختم با حرفش هه ب منی ک تا حالا نگاه بد ب ناموس کسی نکردم میگ بی غیرت
اونوقت شوهرش زیر رفیقش میگه بخواب صدای ضعیفش شنیدم ک میگفت ببخشید دستم از
رو گلوش برداشتم قطره اشک از چشمش چکید
دستم ک از رو گلوش برداشتم محکم زدم رو تخت سینش داد زدم بگو دیگه غلطتت دوباره تکرار کن
نوشین : اشک از چشام اومد دلم پرشده بود ن برا داد زدنش ن برا اذیت کردنش عین ی زن

بی پناه بودم ک کسی نیست نجاتش بده ،،بغضم گرفته بود تهدیداو چک کردنای رادوین و
مزاحمتهای راه و بیراه مبین بغضم گرفته بود بی پناه بودم حتی نمیتونستم بگم مزاحمم نشین
وگرنه ب شوهرم میگم میترسیدم دوباره من وادار کنه ب رابطه ،،، اشکم بند نمیومد یعنی
بغضم شکسته بود و اصلا اشکم تمومی نداشت ،،،محکم زد رو تخت سینم داد زد بهش زل زدم
اشک دیدم تار کرده بود تار میدیدمش دوباره داد زد
بگودیگه غلطتت دوباره تکرار کن!!!Part 127
نوشین : باورم نمیشد با یه حرف انقد بهم بریزه با حرف با ی کلمه بی غیرت ،،وقتی یادم میفته
که وقتی مجبور ب رابطه با مبین میشدم مبین چقد فحش میداد ب من و اردلان چقد خوشش
میومد وقتی مبین داد میزد و میگفت بی غیرت زنت زی....ر منه اردلان فقط داغ میشد و من
میمردم و زنده میشدم ولی این بخاطر ی حرف
رادوین : اشک تمساح نریز این سلاح شما زناس برا اینکه مردارو رام کنین
نوشین : خدایا از دست این غول مزاحم ک اینجوری برخورد میکنه کجا برم ،،،من چشام پر
اشک بود میگفت اشک تمساح ذره ای مرام نداشت یعنی ولی دیگ نمیخواستم چیزی بگم ک
دوباره بچسبه بهم
ب بخشید از دهنم پرید تورو خدا اذیتم نکن
رادوین : گلوش گرفتم و سرش چسبوندم ب دیوار و خم شدم رو

صورتش و با عصبانیت گفتم
ب نفعته ک دیگه مواظب اون دهنت باشی وگرنه گل میگرمش ،،، بفهم
داری چی ب کی میگی
شیر فهمه ؟؟؟
نوشین : اره ا اره ،،، گلوم ول کرد ی قدم عقب رفت ،،،تو دلم داشتم ب
این غول بیابونی فحش
میدادمPart 128
نوشین : باشه
رادوین : وقتی عقب رفتم چند قدم دوباره سرتا پاش نگاه کردم زوم
کردم رو بالا تنش لباش
ب دندون گرفت ،،،اشکاش با دستش پاک کرد
نبینم دیگ همچین لباسایی تو تنت وگرنه تو تنت جرشون میدم همه
چیت چک میکنم فکنکن
مثل اون بی غیرت ک ....نفسم عصبی سر دادم بیرون
نوشین : اگ دوباره میگفتم ب توچه دوباره اذیتم میکرد فقط اروم گفتم
باشه مچ دستم اروم
گرفت و دوباره چسبید بهم تو صورتم زل زد تو چشام صورتامون اصلا
باهم فاصله ای نداشت
گردنم گرفته بود با دستش یخورده دیگ کافی بود لباش رو لبام بیاد
خودم داشتم تقلا میکردم
فاصله بگیرم ک با کاری ک کرد تعجب کردم انگشت شصتش زیر چشام
کشید و دست
کشید تو موهام و تو چشام زل زده بود ،،فک کرده بودم میخاد لبم
ببوسه
رادوین : حیف این چشا نیس ک اشک بریزی ،،سعی کن رو اعصابم نری
تا اذیت نشی ،،،

میخواستم انگشت شصتم بکشم رو لبش ولی بیخیال شدم نفسام داغ شده بود و یخورده دیگ
میموندم تو اتاق داغون تر میشدم دستش اروم گرفتم و از اتاق زدیم بیرون
نوشین : دستم گرفت و رفتیم سمت سالن دستم سفت چسبیده بود اصلا نمیترسید کسی ببینه
میشه دستم ول کنی زشته
رادوین:. دستش ول کردم و تا دستش ول کردم و با قدمای تند رفت پیش دوستشPart 129
رادوین : رفتم سر جام نشستم لیوان شربت جلوم برداشتم و سر کشیدم فقط حواسم ب نوشین
بود ی ان بهم نگاه کرد ولی سریع نگاهش ازم گرفت ،،،دوباره چند تا پیش خدمت اومدن
سمتم خم شدن ب سینی تو دستاشون نگاه کردم انواع مشروبات الکلی بودو عرق با دستم
اشاره کردم ک نمیخورم ،،،،
تکیه دادم ب مبل ،،،مشغول رقص بودن هنوزم ،، صدای یکی مجبور شد سرم برگردونم
هه ،،ناصر بود خوشم نمیومد ازش بدون اینکه سرم بلند کنم ،،،سلام خشک خالی دادم نشست
کنارم
ناصر: رادوین مگ تو هم همچین مهمونیای میای تو ک بدت میومد
رادوین : دلم خواسته بیام حرفیه خودت چرا اینجایی مگ قرار نبود بری امریکا
ناصر: چرا ولی امشب اومدم شرط بندی پسر اخر شب برنامه داریم ،،،
رادوین:. بهش نگاه کردم دستش روبرو نشونه گرفت

ناصر : این میبینی پسر این اردلان خیلی موجود کثیفیه کثیف ولی ماهر باهاش امشب بازی
دارم خوشحال میشم بمونی میخام ک ببرمش
رادوین : ب روبروم نگاه کردم اردلان عوضی ک تا خرخره داشت مشروب میخورد ومیخندید
رو کردم سمت ناصر و
میمونم .....Part 130
رادوین : ناصر پیشم نشسته بود مجبور بودم تحملش کنم ،،تو حال وهوای خودم بودم و ب
نوشین نگاه میکردم گرم صحبت و خنده بود با چند نفر و من چشام رو اون لباس بازش بود
کفری بودم انگار ن انگار این همه عصبی بودم برا لباسش شالش نانداخت رو بالا تنه برهنه ش
ناصر : رادوین کجایی پسر تو فکری پاشو بریم داره شام سرو میشه
رادوین : بهش نگاه کردم از جام بلند شدم و دنبال ناصر رفتم تو سالن دیگه
ی میز بزرگ وسط سالن بود و روش انواع اقسام غذاها چندمدل برنج و خورشت چ کباب
دسرای مختلف رو میز بود همه مشغول کشیدن غذا بودن و با افاده و فیس خاصی داشتن
غذای کمی ک تو بشقابشون ریخته بودن میخوردن و لبخندی رو لبم نشست یاد کار سامان
افتادم ی بار تو همچین مهمونیای میگفت اینا ادا و سوسول بازیه قاشق چیه باید با کفگیر
بخوری اینا سوسولن پسره دلقک همه جا ادادر میاره ،،، ب اصرار ناصر برا خودم یخورده برنج و

کباب کشیدم رفتیم با ناصر رو صندلی نشستیم که مشغول خوردن شدم یهو چشم افتاد ب
نوشین که کنار اردلان و دوستش داشت غذا میکشید واسه خودم از جام بلند شدم ب بهونه
کشیدن سالاد رفتم سمت میز کنار نوشین ،،،مشغول حرف زدن بود داشت غذا میکشید برا
خودش ،،، دوستش ک ازش یخورده دورتر شد خودم کشیدم سمتش بیشتر Part 131
رادوین : روش ک برگردوند هین بلند کشید تو چشام خیره شد مگ نگفتم تنت بپوشون این لباس عوض کنی هان
نوشین:. وای تورو خدا شر درس نکن لباس ندارم ب جز این
رادوین : بهونه نیار بگو خوشم میاد همه جام بندازم بیرون
نوشین : تو دلم گفتم اره خوشم میاد همه جام بندازم بیرون تو چیکاره ای اخه اما لال شدم و
هیچی نگفتم
رادوین : سریع میری شالت سرت میکنی و مانتوت میپوشی تا اون روی سگم بالا نیاوردی
نوشین : وای این لعنتی از من چی میخاس مانتوم بپوشم اونم تو این مهمونی میخاستم سرم از
دست این پسره غول بکوبم ب دیوار ک بلندتر گفت
رادوین : میپوشی یا روی سگم دوس داری ببینی ؟؟؟
نوشین : بشقاب غذام گزاشتم رو میز و از سالن با حرص اومدم بیرون Part 132.....
نوشین : مانتو پوشیدم ولی دکمه هاش نبستم شالمم سرم کرد بدون انداختن رو شونم رفتم
سمت سالن وارد سالن ک شدم داشتم میرفتم سمت میز ک دوستم با

تعجب نگام کرد
وا چرا رفتی مانتو و شال سرت کردی یهو چ فازی گرفتی
نوشین : تو دلم کلی فحش نثار رادوین گرفتم و ،،تو دلم با خودم میگفتم فاز کوفت گرفتم فاز
زهر مار اصلا دیگ اشتها نداشتم چیزی بخورم چند نفر برگشته بودن چپ چپ نگام میکردن
رادوین : چند قاشق بیشتر غذا نخوردن ب نوشین نگاه کردم مانتوش تنش کرده بود شالشم
روسرش انداخته بود ،، ناصر سیگارش روشن کرد واز جاش بلند شد رفتیم تو ی سالن دیگه
داشت خلوت میشد همه میرفتن انگار فقط همونایی ک میخاستن قمار کنن و بازی میموندن ،،،
ناصر : بفرما سیگار رادوین ،،
رادوین : بدون اینکه بهش نگاه کنم ی نخ از سیگار کاپیتان بلکش برداشتم وگزاشتم گوشه لبم
و از تو جیبم میخواستم فندک درارم که ناصر فندکش زیر سیگارم گرفتPart 133
ناصر : چرا انقد ازمن بدت میاد
رادوین .: جا خوردم از سوالش بدون اینکه حالت چهره ام عوض شه همینطور که پک عمیق ب
سیگار زدم جوابش دادم بدم نمیاد فقط خوشمم نمیاد
ناصر:. چرا خب چرا رادوین خودت تو اون کارگاه حبس کردی چرا نمیای با من کار کنی صد
دفعه گفتم بیای شرکت من مدیر و همه کارش میشی من اکثر وقتا نیستم اخه چرا کار کردن
تو. ی کارگاه مبل سازی ب این کار ترجیح میدی

رادوین : چون شغل پدرمه دوس دارم
ناصر. : هه پدرت. بزرگترین کارگاه و نمایشگاه مبل تو کانادا داشت تو این با اون یکی میکنی
حیفم میاد پول اردشیر افتاده دست اون شوهر بی شرف مادرت
رادوین : بسه دیگه خوش ندارم با ادمایی مثل تو بپرم ،،دوما تو یکی میخای دوره نزنه مثل
شریکپ قبلیت واس همین من انتخاب کردی نه من ب کار کردن تو کارگاه راضیم
ناصر : باشه بابا تسلیم جوش نیار ،من ب مرام و معرفت تو غبطه میخورم بعضی موقع ها هم
ب سامان حسودیم میشه ک رفیقی مثل تو داره
رادوین : تعجب کردم از ناصر بعید بود این حرفا با اومدن کسی سمت ناصر صحبتهامون نیمه
تموم موند ...Part 134
رادوین : تو اتاق بودیم ،،،ناصر کنارم نشسته بود تقریبا همه رفته بودن فقط بادیگارد ناصر بود
کنارش و دو تا کله گنده مزخرف ک پول قمار مستشون کرده بود اردلان و مبین وارد اتاق
شدن نگاهم ب نوشین افتاد پشت سر اردلان وارد اتاق شد میخاستم پاشم خرخره این مرتیکه
بی غیرت بجوم ک زنش همچین جاهایی میاره اعصابم بد خراب بود نوشین از دیدن من انگار
تعجب کرده بود رو مبل نشست و سرش پایین انداخته بود و من زوم کردم روش میدونستم
ناراضی از بودن تو همچین مهمونیای ولی مجبوره دم نمیزنه ،،،، اردلان با قهقهه اومد سمت

ناصر میخاس دست بده ک ناصر دستش پس زد میون دودای غلیظ سیگار شون و بوی گند
مشروبشون اخه مگ جای زنه نگاه هوس امیز مبین رو نوشین ک میدیدم میخاستم اونقد
بزنمش تا استخونی تو بدنش نمونه چند تا مرد نشسته بودن رو مبل و شرط بندی کرده بودن
رو برنده امشب ی این نگاهم ب نوشین افتاد برق اشک تو چشماش بود
داشتن بازی میکردن اولای بازی ناصر خوب جلو اومده بود ولی اردلان فقط میخندید
میدونستم بازیش عالی بود مرتیکه بیشرف شگردش وقتی یادم میاد چند سال پیش دور قمار و
بازی ی خط قرمز کشیدم دیگ نمیخاستم بازی کنم محال بود تو کانادا وقتی تو کافه ای بازی
میکردم محال بود ببازم ،،،، ب اردلان نگاه کردم داشت جلو میرفت و بلند بلند قهقهه میزد
ناصر دستاش مشت میکرد میدونستم ناصر میبازه معلوم بود داد زدم من بقیش ادامه میدم،، ناصر با تعجب نگام کرد از جاش بلند شد نشستم جاش اروم زیر گوشم
گفت
ناصر. : تو مطمنی رادوین ب فکر باخت من نباش سر قانونت بمون فوقش پول من میره
رادوین : نه بحث تو نیست میخام این مرتیکه رو ببرمش اون باید ببازه محکم زد ب شونم
ناصر : پشتتم رادوین دمت گرمPart 136
رادوین : نشستم رو صندلی نوشین با تعجب نگام میکرد ب اردلان نگاه

کردم داشت نگام
میکرد مست بود اما رو بازیش تمرکز داشت داد زدم ب چند نفری ک تو اتاق بودن
برین بیرون همین الان
اردلان : عه داش چیه کجا برن خب اینا هستن ک رومون شرط بندی کردن کار ناصر الان
اشتباه باوو چرا بازی بهم ریخت جاش داد ب تو هه اخرای بازی بود میباخت
ناصر : خفه شو مست حرومزاده تو فقط با اونجات فکر میکنی احمق
رادوین : ناصر عصبی شده بود بادیگاردش رفت سمت اردلان اون مرد غول تشنگی ک هم
کنار مبین بود اومد کنار اردلان دستم گزاشتم رو دست ناصر
اروم باش شر درس نکن من میبرمش با این حیوون حرف نزن
پوزخند زدم ب اردلان قهقهه زد اه عوضی حالم بهم میخورد وقتی میدیدم نوشین عاشق این
حرومزادس
همه برن بیرون ب جز این دو نفر ک برا شماها شرط بندی کردن...
بیرون
رادوین : ناصر رو کرد سمت بادیگاردش اشاره کرد ک بره از اتاق رفت بیرون ب اردلان نگاه
کردم ب اون مرتیکه اشاره کرد بره مبین مونده بود فقط دستام بود ک مشت شد تو دلم خط و
نشون میکشیدم برا این مرتیکه زنا زاده بی وجودPart 137
اردلان : خب شروع کن رفتن
رادوین : خلوت نشده اینجا از نامرد هه البته خودت سر دستشونی
اردلان : منظورت مبین این عین داداشم همه چیم با مبینه باید بمونه

رادوین : تو دلم داشتم فریاد میکشیدم اشغال عوضی همه چیزت با مبینه همه چیزت با اونه
اره زنت ناموستم با اون قسمت کردی اما حرفی نزدم فقط دستم محکم مشت کردم داد زدم
بیرون
اردلان ب مبین نگاه کرد و مبینم ب اردلان ،،اردلان اشاره کرد بره مبین رفت کنار نوشین
بهش گفت بریم بیرون نوشین دو دل بود داد زدم
این زن میمونه تو میری بیرون ،،هری ،،
بهم چپ چپ نگاه کرد و از اتاق زد بیرون و در بهم کوبید
اردلان : خب شروع کن
رادوین : دیگ هیچی حالیم نبود فقط عصبی بودم فشار روم بود قرار عوض میشه یعنی شرط دیگ میزاریم
اردلان. : داری دبه میکنی شرطمون سر ۳۱۱میلیون پول نقد شرط بندی کردیم
رادوین. همون پول میدم بهت اگ بردی ولی اگ باختی من ازت پول نمیخامPart 138
اردلان : هه من نمیبازم هیچ وقت
رادوین : من چیز دیگه ای میخام قبول میکنی یا نه ک اگه قبول نکنی کل داراییت و هستیت اتیش
میزنم
اردلان ؛ چی میخای نکنه جونم میخای
رادوین : جون خوک کثیف برا خودش چیز دیگ میخام
اردلان. : چی ؟؟
رادوین : من زنت میخام
ناصر : چی میگی رادوین معلوم هست

رادوین : بدون اینکه ب ناصر نگاه کنم زوم کرده بودم رو اردلان و با صدای بلند گفتم من میفهمم
چی میگم چیزی نگو
اردلان : یعنی چی این حرفا من سر زنم معامله نمیکنم
رادوین : هه مگ تو زن میدونی چیه ناموس میفهمی بیشرف
نوشین از جاش بلند شد چشاش پر از اشک بود داد زدم
بشین سر جات سریع
نوشین : چی میخای لعنتی چرا سر من با شوهرم معامله میکنی نامرد بی معرفت پست
رادوین : ٥میلیارد میدم بهت بازی میکنی
نوشین : پاشو بریم اردلانم تورو خدا هرچی بخوای همه چی میفروشم میدم بهت تورو خدا پاشو
رادوین ،: تو چشای اردلان طمع پول میدیدم و عشق و مستی قمار کارت پخش کرد رو میز و گفت
حله نوشین با اشک خیره شد بهم .....Part 139
رادوین : نوشین اشک میریخت رو صندلی نشسته بود ،،،ناصر تعجب کرده بود از کارم و از
حرفام ،،اردلان بهم نگاه میکرد ک شروع کنم ،،تو دلم حتی خجالت میکشیدم الان وسط قمار
اسم خدارو بیارم ،،کارتارو برداشتم شروع کردم ی نگاه ب نوشین کردم روش ازم برگردوند
صورتش پر اشک بود نفسم عصبی بیرون دادم و دو تا کارت گزاشتم رو میز ،،،مبدونستم ک
میبرم ،،،اردلان تعجب کرده بود همون اوایل بازی داشت گند میزد ی سیگار ناصر بهم داد
گزاشتم گوشه لبم روشنش کردم با فندک و پک عمیق زدم و کارت

بعدیم گزاشتم ،،هر لحظه
ک میگزشت اردلان از حالت مستی میومد بیرون حالش بدجور گرفته شده بود بهش پوزخند
میزدم
ناصر : وای پسر تو معرکه ای فک نمیکردم انقد وارد باشی الحق ک پسر اردشیری فقط بابات
میتونس انقد ماهرانه بازی کنه
رادوین : ته مونده سیگارم تو جا سیگاری خاموش کردم و برگ برنده اخرم رو کردم اردلان
چشاش از کاسه دراومد این دو تا مرد ک یکیشون خنده رو لبش بود و اون یکی عصبانی
اومدن سمت میز یکیشون ب اردلان میتوپید همون ک رو اردلان شرط بندی کرده بود
ناصر:. تو چیکار کردی پسر تو معرکه ای معرکه
رادوین : ممنون رو کردم سمت اردلان ک مشغول جر و بحث با اون یارو بود ک ۳۱۱میلیون
باخته بود رو شرط بندی ب اردلانPart 140
رادوین : خب باختی اردلان خب حالا من بردم قرارمون ک یادت نرفته چون اگ یادت بره من
خوب بلدم چ جوری حافظت یادت بیارم میفهمی که
ی نگاه کرد ب من ی نگاه ی ناصر ،،،از جاش بلند شد
اردلان : این شرط برا چی چی از جون من میخاین شما ها معلوم نیس چ حقه ای سوار کردین
من باختم وگرن من همیشه میبرم
ناصر : خفه شو مرتیکه بی ناموس نکنه جادو کردیم بیشرف بازی کردیم شعبده بازی ک نبود

دیگ مخت نمیکشه اردلان برا قمار بهتره از این حرفه گمشی بری بیرون اشغال بی ناموس از
مردایی مثل تو نفرت دارم من هر گوهی ک باشم امشب با این کار تو از مرد بودن خودم
خجالت کشیدم وقتی رادوین حرف از ناموست زد باید میگفتی گور بابای ی میلیارد شاید
دیدی باختم بلند شم برم اما تو سر ناموست بازی کردی با بدکسیم بازی کردی چون چیزی
ک میخاد میگیره
رادوین : ب ناصر نگاه کردم ک برا دفاع از من چ جوری عصبی شده بود،،،ولی من خونسرد و
اروم بودم چون میدونستم اگه بخواد بهم بزنه قول و قراره چیکارش میکنم
اردلان : من حاضرم سیصد میلیون بدم ولی بیخیال این شرط
رادوین : پول خودت بزل و بخشش میکنی یا پول زنت....Part141
اردلان : همه چی زنم مال منه اینا ب شما ربطی نداره
رادوین : نه دیگه از ظرفیتم خارج بود ی داعم الخمر عوضی داشت واسه من زیر ابی میرفت
از جام بلند شدم رفتم سمتش و محکم یقش گرفتم و بلندش کردم محکم مشت زدم تو دهنش
خون زد بیرون ناصر و اون دو تا مرد اومدن سمتم چند نفری ب بازوی من چسبیده بودن و
نمیتونستن من ازش جدا کنن صدای ظریف و لرزون نوشین میشنیدم چسبیده بود ب بازوم
داد میزد
نوشین : ولش کن نامرد کشتیش ولش کن بی انصاف شوهرم ول کن

تو رو خدا
اردلان : یقش چسبیده بودم و با صدای بلند از زیر دندونای ب هم کلید شدم غریدم
عوضی اشغال قرار نیس قراره ب هم بزنی باختی گفتم شرطم چی میخام ب هم بزنی قرار،،،
جنازت میندازم اشغال شیر فهم شد عوضی
اردلان : ا اره و ول کن تو رو خدا
رادوین : یقش ول کردم ک محکم پرت شد رو زمین نوشین دویید سمتش و سرش گزاشت تو
بغلش روم برگردوندمPart 142
رادوین : اون دو تا مرد رفتن فقط ی چک ۳۱۱میلیونی یکی از اونا داد ب ناصر برا باخت
خودش چقد برا اردلان خط و نشون میکشیدن نوشین کنار اردلان نشسته بود داشت خون کنار
لبش پاک میکرد و اشک میریخت واقعا موندم جلوی چشاش روش معامله کرد هنوز عاشقشه
ههه اون اگ این چیزا رو میدونس زی...ر مبین ۲سال نمیخوابید ،،،
دسته چکت بیار باید ی چک ی میلیاردی بنویسی سریع ،،از جاش بلند شد دسته چکش
برداشت و خم شد ک چک بنویسه با دستم اشاره کردم دسته چک ب من بده ،،،میخام خودم
مبلغ بنویسم ازش گرفتم و مبلغ نوشتم ب عدد و حروف جلوش گزاشتم امضاش کن سریع از
ترس سریع امضا کرد و برگه دیگه ای ک نوشته بودم و اماده کرده بودم گزاشتم جلوش سریع
امضاش کن اثر انگشت بزن بدو

امضا و اثر انگشت زد و خندیدم بهش برداشتم و تو جیبم گزاشتم همه از اتاق اومدیم بیرون
اردلان رفت سمت مبین نوشین اومد سمتم
نوشین : کور خوندی بتونی من ب دس بیاری لعنتی با حقه بازی میخای من داشته باشی من
ازت بدم میاد متنفرم قلبم مال اردلانم نامرد
رادوین : تو صورتش چشای نازش نگاه کردم و پوزخند زدم بهش
دیدی ک بردم شرط خانوم خوشگله سرت شوهرت معامله کرد من بردم اون باخت .....تو
حاصل برد منی ....Part 143
نوشین : اشک از چشام اومد چقد بی پناه شده بودم ک ی مرد غریبه جلوی شوهرم میگفت
من میبره از شوهرم میگیره مگه من کالا بودم مگه چیم ی زنم فقط جرمم زن بودنمه ،،اشک
از چشام میومد و ب صورت خندون رادوین نگاه میکردم خنده رو لباش بود ب اشک من
میخندید با صدایی ک از بغض و بی پناهی خودم میلرزید اروم لب زدم نامرد لعنتی نمیزارم دستت ب جنازه مم برسه ،,,فقط پوزخند زد از کنارش گزشتم رفتم سمت
اردلان قلبم تند تند میزد ک دستم از پشت کشید ی طوری دستم از پشت کشید ک تعادلم از
دس دادم و افتادم تو بغلش سرم خورد ب قفسه سینش یهوانگار برق وصل کردن بهم شالم از
سرم افتاد میخاستم از بغلش در بیام تقلا میکردم که مچ دستام محکم گرفت
رادوین : از این به بعد باید عادت کنی ب این بغل راه فراری هم نداری

خوشگل خانوم خیلی
زود باید طلاقت بده
نوشین : تو غلط میکنی من طلاق بده چی فک کردی هان فک کردی میزارم دستت ب من
بخوره خودم میکشم اگ بلایی سر اردلانم بیاری ولم کن نامرد ولم کن
رادوین : نمیفهمیدم چی میگه فقط خیره شده بودم ب چشمای خوشگلش ب صورت نازش ک
اشک تو چشای نازش بود
رادوین : الان وقتش نبود نباید اذیتش میکردم امشب ب اندازه کافی اشک ریخته بود دستش
ول کردم سریع رفت سمت اردلان ،،،نفسم با حرص بیرون دادم که ناصر اومد سمتمPart 144
ناصر : بریم رادوین دیگ اینجاکاری نداریم
رادوین :با ناصر از ساختمون زدیم بیرون رفت سمت ماشینش خودم ماشین اوردم
ناصر : میخام برسونمت بریم میگم فرزان ماشینت بیاره
رادوین : فرزان بادیگاردش بود ،،،سرم تکون دادم سوییچ دادم بهش ی اشاره ب فرزان کرد و رفت
سمت ماشینم و منم نشستم داخل ماشین ناصر ،،،ماشین روشن کرد
رادوین : ب روبرو نگاه میکردم ک ناصر شروع کرد حرف زدن
ناصر : این چ کاری بود کردی رادوین امشب انگار اسمون خدا اومد رو زمین باورم نمیشد تو رادوینی
ک ی شهر ب سرش قسم میخورن چ جوری رو زن یکی دیگ معامله کرد ب ناموس پرستی معروفی
ب غیرت خط رو بازوت نگاه یادت میاد جای تیغ چند تا نامردوقتی دختر مردم از زیرشون کشیدی

بیرون ،،،تو چت شده پسر شیطون ک با تو غریبس نمیتونه توجلدت رفته باشه چت شده هان دنبال زن
مردمی میخام خودم متقاعد کنم که ی شوخی بود ۳۱۱میلیون برد امشب میدم بهت کبهم دادن تو هم
میگیری و ب زندگیت میچسبی اردلانم فراموش کن همه چیو
رادوین : ی بند داشت حرف میزد من تحمل نداشتم یکی تعیین تکلیف کنه برام
روکردم سمتش ،,,033میلیون مال خودت من نوشین میخام برام مهم نیس کسی چه فکری میکنه
ناصر : چت شده ناموس مردم رادوین
رادوین : ههه ببین کی داره من نصیحت میکنه هه
ناصر. : هرگوهی بودم چشمم دنبال ناموس کسی نبود زیر خوابه زیاد داشتم چون خودشون خواستن
بدون رضایت کسی هیچ کاری نکردم اما تو چرا فقط بگوچرا ؟؟؟
رادوین : عاشقش شدم...Part 145
ناصر : تو چی گفتی ؟؟؟از کی میشناسیش رادوین تو عاشق زن مردم شدی
رادوین : بزن کنار ،،،بهت میگم بزن کنار
ناصر : دیونه بازی در نیار رفیق دارم باهات حرف میزنم
رادوین : من رفیق تو نیستم
ناصر : میخام کبشی
رادوین : بهش نگاه کردم ماشین نگه داشت پیاده شدم رفتم سمت ماشین خودم فرزان از
ماشین پیاده شد سوییچ ازش گرفتم و سوار شدم گاز دادم ،،،فکرم درگیر بود
وقتی رسیدم خونه ساعت از ۲نصفه شبم گزشته بود چراغا خاموش بود

رفتم سمت اتاق مش
صادق خوابیده بود تسبیح سبز رنگشم برای انگشتاش پیچیده بود پتو رو کشیدم روش و رفتم
سمت اتاق خودم چراغ خاموش بود روشن نکردم مبادا سامان بلند شه،،، رفتم سمت کمد
دستم بردم سمت کراواتم ک کروات بازش کنم که صدای سامان اومد از پشت سرم
سامان : کجا رفته بودی داداش ؟؟؟
رادوین : تو تاریکی بهش نگاه کردم فقط دیدمش ک تکیه زده ب دیوار صداش پر خواهش بود
چرا نخوابیدی تا الان
سامان : خوابم نمیبرد داداش صب کردم تا بیای
رادوین : سامان من خودم خوب و بد تشخیص میدم ی بار راه اشتباه رفتم دلیل نمیشه تو
بخوای مواظبم باشی
سامان : تو تکیه گاه من و مش صادقی نباشی نیستیم حق بده ک حواسم بهت باشهPart 146
رادوین : رفته بودم ی مهمونی
سامان : فقط ی سوال میپرسم راستش بگو ،،،اون هرزه برگشته داداش
رادوین : ن ب جان خودم نه ،،،کتم دراوردم پرت کردم تو کمد رفتم سمت تختم دراز کشیدم
،،بگیر بخواب سامان،،،دراز کشید ولی نفساش عصبی بود چشام بستم ....
رادوین : چند روزی میشد ک سراغ نوشین نرفته بودم درگیر کارام بودم دیروز ی خونه رهن
کردم ،،،وسایلاش هنوز تکمیل نشده دیگه نمیخاستم مش صادق تو

کارگاه باشه ،،،،طبق معمول
تو کارگاه بودم همه مشغول کار بودیم چند ساعتی بود بدون استراحت کار میکردیم دوباره فکر
و خیال اومده بود سراغم ،،،ازکارگاه اومدم بیرون ،،،وقتی ب نوشین فکر میکردم دیگو نمیشدکار
کنم چند ساعت باید رو ی چیزی گیر میکردم ،،لباسام عوض کردم و بدون اینکه ب سامان
بگم زدم بیرون ،،،،بایدمیرفتم پیش نوشین نباید زیادمیزاشتم اردلان راس راس بچرخه ب
ریش من بخنده ،،سوار ماشین شدم و رفتم سمت ارایشگاه نوشین امروز باید باهاش حرف
میزدم باید از اون مرتیکه طلاق بگیره اخه این بی همه چیز چطور زنش دست رفیقش داده
،،داد زدم
بیشرف بی ناموس ,,,تمام عصبانیتم رو پدال گاز خالی میکردم رسیدم ،،،ماشین پارک کردم و
رفتم سمت سالن .....Part 147
رادوین : اولش ی راهرو کوچیک بود پر از تابلوهای بزرگ عروس ی پرده بزرگ هم نصب بود
میدونستم تو پر از زن صداهاشون میومد ،،،شمارش گرفتم برنداشت دوباره زدم برنداشت
عصبی شده بودم ک بهش پیام دادم
نوشین : مشغول ارایش کردن صورت یکی از مشتریا بودم ک شاگردم گوشیم اورد گفت زنگ
میخوره ،،با نگاه کردن ب صفحه تماسش سریع اشاره کردم بهش رد بده گوشی گزاشت رو میز

و چند بار زنگ خورد ک توجهی نکردم نمیخاستم جواب این نامرد لعنتی بدم گوشیم برداشتم
ک خاموشش کنم دیدم پیام اومده رو صفحه گوشیم میخاستم خاموشش کنم ک ی ان ی
حسی گفت پیام باز کنم ،،،،پیام باز کردم با ترس
میای بیرون یا بیام از اونجا بکشمت بیرون میتونی بیای پرده رو بزنی اونور من ببینی تو سالنم
نوشین : ی ان قلبم تند تند زد وای تو سالن الان خدایا ،،سریع سحر صدا کردم گفتم بشینه
ارایش کنه مشتری رو با نگاهش داشت میپرسید چی شده ،،سرم تکون دادم لب زدم هیچی
سریع رفتم از سالن اومدم بیرون دستم گزاشتم رو قلبم و پرده رو کنار زدم که با دیدن رادوین
هول شدم روش برگردوند سمتم رفتم عقب خوردم ب دیوار اومد سمتم
رادوین : با صدای پاشنه کفش روم کردم اونور ک نوشین دیدم با ی تاپ باز لختی طلایی
بودک جلوش کلن باز بود و حریر بود حتی سوتین مشکی زیرشم معلوم میشد نصف
سی.....هاش بیرون بود و ی ساپورت رنگ پا هم ،،،پاش بود انگار لخت بود چون قشنگ
برامدگی اندامش روناش و پاهاش دیده میشد،،پوزخند زدم رفتم سمتش از ترسش چسبیده
بود ب دیوارPart148
رادوین : رفتم روبروش دستم بردم سمت موهاش ک چشاش بست همین بستن چشاش کافی
بود برا دیونه کردن من ،،موژه های فرخوردش و اون سایه طلایی ک

پشت چشاش کشیده بود
انگشت شصتم کشیدم روگونش رو پلکاش اروم چشاش باز کرد اونقد محوش شدم ک یادم
رفت گوشی جواب نداده
چرا جواب نمیدادی هر چی زنگ زدم
نوشین : تو چشاش نگاه کردم الان اروم بود ولی ب این ادم نمیشد اعتماد کرد ممکن همین
الان دوباره عصبی شه و مثل اونشب اب دهنم قورت دادم نمیخاستم با این زورگوی لعنتی در
بیفتم اونم اینجا تو سالنم تمام ابرو و حیثیتم میرفت اروم لب زدم مشتری داشتم
رادوین : این بار اخره گوشی جواب نمیدی فهمیدی ،،،
نوشین : تو دلم فحش بارونش کردم ولی نمیتونستم جوابش بدم
رادوین : اخ چقد میخاستم محکم الان تو بغلم فشارش بدم و اون لبای خوشگل قلوه ایش ببوسم
ولی نمیشد هنوز زن یکی دیگه بود نفسم عصبی بیرون فرستادم
یادت نرفته ک خوشگل خانوم قرارمون خیلی زود قراره مال من شی
نوشین : تا این حرف گفت گر گرفتم اتیش گرفتم دیگ نتونستم خودم تحمل کنم بغضم گرفت
صدام لرزید
چی میخای از جونم نامرد عوضی من مال تو نمیشم هیچ وقت میفهمی ،،،ی ان استخون دستم
داغون شد داشت مچ دستم فشار میداد و دردش تا مغز استخونم رفت که....Part149
نوشین :فقط اشک میریختم چیزی نداشتم بگم نمیتونستم کشش نداشتن همین الان استخون

دستم داشت میشکوند فقط اشک ریختم رفت تکیه داده بودم ب دیوار اشکام پاک کردم و
رفتم تو سالن ولی دلم اشوب بود بیقرار بود بیقرار شور میزد دلم خیلی ....
رادوین :عصبی بودم چرا انقد اذیتش کردم ک اشک ریخت ولی ی ان نتونستم خودم کنترل
کنم تحمل این نداشتم وقتی بهم بگه بی غیرت شوهرش راحت هر غلطی ک دلش میخاد با
اون میکنه بعد ب من ب منی ک هر وقت هرجوری دیدمش چشام بستم فقط قلبم بود ک
تند میزد نبض هوسم نمیزد چون خودش قلبش وجودش میخاستم ک مال من باشه سوار
ماشین شدم روشن کردم ماشین و حرص و عصبانیتم سر پدال گاز خالی کردم و تو خیابونا دور
میزدم نمیدونستم کجا برم چ غلطی بکنم فقط میخواستم ذهنم خالی شه ولی نمیشد نمیشد
چشاش جلو نظرم بود صدای نازش تو گوشم بود گوشیم زنگ خورد از رو داشبورد برش داشتم
دکمه اتصال زدم
بعله
سلام رادوین جان خوبی اگ میتونی الان یه تکه پا بیا بنگاه الان قرداد ببندیم
رادوین :بنگاه ؟Part 150
یادت نیست ی چند وقت پیش برا خونه سپردی دو تا جارو خوشت اومد قرار شد تخلیه کنه
یکیش ،،،یکیشم ک گفتم صاحبخونه خارج از کشور نیومده

رادوین :اهان سلام خوب هستین ببخشید ب جا نیاوردم این روزا خیلی درگیرم
ن خواهش میکنم عیب نداره فقط میتونی الان بیای بنگاه چون اون خونه ای ک گفتم خیلی
خوبه اپارتمانیم بود صاحبخونش دیروز برگشته ولی میخاد سریع بره امروز گفتم بیاد بنگاه اگه
بشه پول رهن بدیم بهش و قرداد ببندیم و پول اجاره رو هر ماه بفرستی ب حسابش
رادوین :اره اره الان میام خودمم میخواستم بهتون سر بزنم تا یک ساعت دیگه اونجام ،،،گوشی
قطع کردم و گاز دادم اولین دور برگردون دور زدم باید میرفتم تهرانپارس
رادوین :ساعت 7بود رسیدم وارد بنگاه ک شدم ک اقای پناهی پشت میز نشسته بود و ی اقای
دیگه رو مبل نشسته بود حدس میزدم باید صاحب خونه باشه ،،،جلو پام بلند شدن و سلام
احوالپرسی کردم و نشستم
پناهی :خب اقافرشاد اینم اقا رادوین ک تعریفش کردم از بچه های گل روزگارPart151
فرشاد :بله معلومه همه چی از نگاه ادم مشخص میشه ،،،خب اقا رادوین من راستش زیاد
نمیتونم بمونم ایران الانم ک اومدم اومدم سر بزنم ب پدر بزرگ و مادر بزرگم ک طبقه پایین
اپارتمانن پدر و مادر پدرمن ک فوت شده خیلی ازشون خواستم ک بیان با من امریکا ولی
متاسفانه دل نمیکنن از ایران ،،،راستش من دنبال ی ادم مطمنیم پدر بزرگ و مادر بزرگم

هیچمشکلی ندارن خدارو شکر ولی خب سالمندن و هزار مشکل یکی میخام طبقه بالای خونه رو
بهش بدم بشینه که بتونه حداقل مشکلی چیزی بود کمک کنه متوجهین که
رادوین :بعله متوجهم اتفاقا من این خونه رو میگیرم برا کسی ک جای پدرم من بزرگ کرده ،،،
پس مطمن باشین براشون بی سرو صداییم
فرشاد :ممنونم ازت رادوین جان ،،،پس اقای پناهی بنویس قرداد ...
رادوین : ی چک 03میلیونی برا رهن خونه نوشتم بهش دادم اجاره رو هم مبلغش یک میلیون
زده بود ک فرشاد گفت دو ماه اول اجاره نمیخاد بدی ،،وقتی امضا کردم قرداد ،،کلید خونه رو
بهم داد ازش گرفتم قبلا خونه رو دیده بودم جای خوبی بود ،،
رادوین :سوار ماشین شدم کلید گزاشتم تو داشبورد باید فردا ب سامان میگفتم اثاثارو ببره
اونجا ،،،،ب ساعت نگاه کردم 9شب بود رفتم سمت سالن نوشین ،،، وقتی رسیدم ماشین نوشین
نبود ب گوشیش زنگ زدم خاموش بود ....عصبی از ماشین پیاده شدم Part 152....
رادوین :چند قدم مونده بود برسم دم سالن که سحر از ارایشگاه زد بیرون هنوز من ندیده بود
داشت در قفل میکرد رفتم سمتش با صدای سلام من روش برگردوند
سحر :سلام اقا رادوین خوبین
رادوین :سلام خوبین ،،راستش اومدم دنبال نوشین کجاست قراربود بیام دنبالش
سحر :راستش خیلی زود رفت خونه چه جوری بگم امشب تولد اردلان

بود یعنی رفت که ...
رادوین :رفت واسه شوهر جونش تولد بگیره ههه بهش گفته بودم امشب میام دنبالش ،،،تولد
ههه شوهرش باخت باید خیلی زود قیدش بزنه ،،،روم برگردوندم سمتش که از پشت صدام زد
سحر :راستی اقا رادوین خیلی خوشحال شدم که شرط بردین امیدوارم خیلی زود اردلان شرش
کم کنه از زندگی نوشین
رادوین :ممنون سحر خانوم ،
سحر :اقا رادوین نوشین فقط اگ عشق واقعی لمس کنه بفهمه باورش کنه از بتی ک از اردلان
برا خودش ساخته دس میکشه اردلان عشقش نیس چون نوشین این همه عیب اون نمیبینه
اردلان ی بت برا نوشین ک اون میپرستش
رادوین :میشکونم این بت نابودش میکنم .....Part 153
,رادوین :سوار ماشینم شدم ،،،ماشین روشن کردم و گاز دادم سمت خونه نوشین و فرمون
محکم فشار میدادم اونقد عصبی بودم ک اصلا نفهمیدم کی رسیدم دم خونه ش ب ساعت نگاه
کردم از 03شب گزشته بود ماشین خاموش کردم و رفتم سمت خونه ،،ی نگاه ب در ساختمون
کردم و خودم از دیوار کشیدم بالا هیچ هولی تو دلم نبود ،،،پریدم پایین سگی ک با زنجیر ب
درخت بسته شده بود چند بار پارس کرد بی اعتنا بهش رفتم سمت در ساختمون ،،،وقتی
رسیدم دم سالن چراغا روشن بود در باز کردم صدای چند نفر میومد

خدمتکارا تو اشپزخونه
مشغول بودن ی نگاه کردم دور تا دور پذیرایی و باید میرفتم بالا از پله ها بالا رفتم و ی سالن
عریض و طویل بود و چند تا اتاق خواب صدای قهقهه و خنده از تو اتاق میومد ب چراغ اتاقی
ک روشن بود نگاه کردم و رفتم سمتش صدای قهقهه نوشین و قربون صدقه هاش میومد رفتم
سمت اتاق کناری درش باز کردم رفتم تو تراس ،، اروم چند قدم رفتم سمت چپ پرده کنار
بودیخوردش پنجره هم باز بود نگاهم رفت سمت نوشین که با ی لباس توری نشسته بود رو
تخت سی...هاش واضح معلوم بود اردلان داشت با ش....هوت نگاش میکرد و من دستم مشت
شد کیک بزرگی وسط تخت بود اردلان با بالا تنه لخت و شورت پاش رو تخت دراز کرده بود
نوشین کنارش نشسته بود داشت قربون صدقش میشد ی ان نوشین اردلان بغلش کرد داشت
قربون صدقش میرفت بوسش کرد لباش رفت رو لبای اردلان اونم با تمام حس عطشش
داشت دس میکشید ب تن نوشین دامن پیرهن نوشین بالا رفته بود شورت توری مشکیش
معلوم بود دستم مشت کردم لعنتی لعنتی کیک برید و نوشین یخورده از کیک تو دهن اردلان
گزاشت و دس کشید تو موهاش بعد کیک گزاشت رو عسلی کنار تخت و دستش رفت سمت
بندای پیرهن توریش که از رو تخت بلند شدو اومد سمت تراس سریع

خودم کشیدم گوشه
دیوار پرده رو کشید درشیشه ای تراس بست ،،،و وقتی رفت پرده کشیده شده بودو فقط صدای
خنده ها و قربون صدقه های نوشین میومد ..Part 154
رادوین :اخرین نخ سیگار ک کشیدم پاکت خالی سیگار تو مشتم مچاله کردم و پرتش کردم رو
زمین فقط صدای اه و ناله ش...وتی نوشین بود صدای بم و پر از هوس اردلان ک داشت
فحشای زننده و میداد مشتم کوبیدم ب دیوار و اومدم سمت اتاق کناری از تراس داخل اتاق
شدم و اومدم تو اتاق انگار دیگه ضربان قلبم کند میزد من کجای قلبش بودم هیچی اصلا من
اندازه سر سوزن بهم ارزش نزاشت تو دلم حرفام میزدم جرعت اینکه ب زبون بیارم. نداشتم
غرورم له شده بود امشب له شد ،،،،انگار ن انگار ک اردلان باخته انگار من باختم اخه اون
بیشرف چی داره چی داره این پست فطرت چی داره با دستام سرم گرفتم زوق زوق میکرد
نوشین :از حموم ک بیرون اومدم فقط موهام سشوار کشیدم و لباس خوابم پوشیدم رفتم سمت
تخت اردلانم خوابیده بود ،،،لبخند زدم رفتم سمتش کنارش خوابیدم از فکر رابطه چند دقیقه
پیشمون ک 0ساعت طول کشید لبم ب دندون گرفتم اروم لبخند زدم خوابیدم کنارش سرش
گزاشتم رو سی...هام و محکم بغلش کردم یهو یادم اومد صبح باید برم سالن فردا مشتری

عروس داشتم ،،باید گوشیم میزاشتم رو ساعت 7صبح باید بلند میشدم اروم دستم از دور کمر
اردلان باز کردم و بلند شدم رفتم سمت کیفم ک رو اویز بود ،،،گوشیم از کیفم دراوردن و
روشنش کردم بخاطر اینکه رادوین زنگ نزنه خاموشش کرده بودم نمیخاستم شب تولد عشقم
خراب کنهPart 155
نوشین : تا گوشیم روشن کردم کلی پیام برام اومد اولین پیام باز کردم رادوین بود هول ورم
برداشت 03تا پیام داده بود
کجایی ???
لعنتی گوشیت چرا خاموش کردی ???
مگه نگفتم میام دنبالت امشب گوشی خاموش میکنی برام من میدونم و تو دارم میام خونت تو
راهم ....
نوشین :ی ان ترس تموم وجودم گرفت وقتی سومین پیامش خوندم ساعت 9گفته بود داره میاد
الان نزدیکای 0شبه وای گوشی فشار دادم ب قفسه سی...نم
و گوشیم زنگ خورد سریع صفحه گوشیم نگاه کردم رادوین بود قلبم تند تند میزد سریع دکمه
اتصال زدم و از اتاق اومدم بیرون و رفتم اتاق کناری
رادوین :تو ماشین بودم با سرعت گاز میدادم برم سمت کارگاه اعصابمم داغون بود از خونش
زده بودم بیرون مشغول رانندگی بودم که صدای تیک تیک پیام اومد گوشیم از رو داشبورد
برداشتم ،،،تیک پیامای ارسال شده ب نوشین بود تند تند داشت تیک

میخورد ههه پس
گوشیش روشن کرده ،،،سریع شمارش گرفتم خون خونم میخورد فقط میخام جواب ندی فقط
میخام جواب ندی که تماس وصل شد ولی صدایی نیومد با صدای بلند گفتم الو الو حرف بزن
نوشین :الو س سلام صب کن ،„
رادوین :صدای ناز و ظریف زنونش تو گوشم پیچید فقط با گفتن الو سلامش قلبم شروع کرد
زدنPart 156
نوشین :رفتم تو اتاق کناری تا وارد اتاق شدم بوی سیگار پیچید ،،،تعجب کردم نشستم رو تخت
و نفسم اروم بیرون دادم و جوابش دادم
ببخشید گوشیم خاموش شد
رادوین :خاموش شد یا خاموشش کردی هرزه هان مگ نگفتم میام دنبالت
نوشین :من خ خب تولد اردلانم بود تولدش میفهمی
رادوین :خفه شو خفه شو اردلانت هه دیگه چند روز دیگه باهاش ی غریبه میشی ادمت میکنم
با زبون خوش درس نمیشی
نوشین :شوهرم میفهمی شوهرم کار خلاف ک نمیکنم
رادوین :دیگ چند روز دیگ از شوهری در میاد
نوشین :دستم گزاشتم رو سی.....هام صدای مردونشم از پشت تلفن من میترسوند ،چرا اذیتم
میکنی هان چرا مگ چیکارت کردم مگ من کالام ک میخای روم معامله کنی شرط بندی کنی
رادوین :داشت اشک میریخت فهمیدم حتی خیسی چشاشم ی این

حس کردم ولی نمیتونستم
رو عصبانیتم خط بکشم داد زدم
خفه شو هرزه جرت میدم ب شرفم قسم جرت میدم ،،،،هین بلند کشید و صداش پر بغض شد
،،،
هم واسش تولد گرفتی هم تنت دادی بهش اره همه جوره در خدمتشی امشب لهم کردی چند
روز دیگ همه چی تموم میشه و وقتی عده ت تموم شد عقدت میکنم157 Part
نوشین :اشکام شدت گرفته بود اما چی میتونستم بگم ب این غولتشنگ زورگو ،
رادوین :فردا صبح میام دنبالمت وای ب حالت وای ب حالت نباشی نوشین روی سگم میبینی
دیگه
نوشین :تا میخواستم بگم فردا نمیتونم که تماس قطع کرده بود بهش زنگ زدم رجکت کرد
دوباره زنگ زدم رجکت کرد بهش پیام دادم
ی لحظه گوشی بردار چرا انقد زور میگی بهم فردا نمیتونم مشتری دارم تورو خدا اذیتم نکن
نمیتونم کنسلش کنم عروس از قبل وقت گرفتن
رادوین :فقط بهش پیام دادم باشه نتونستم بهش بگم امشب چی دیدم نتونستم بگم چی شنیدم
میگفتم ک بی غیرتم کسی ک دوسش دارم زیر یکی دیگه دیدم ی بیشرف بی ناموس ،،نفسم
عصبی بیرون دادم گوشیم زنگ خورد سامان بود جواب دادم بدون کوچکترین حرفی

داداش تو راهم فدات دارم میام نزدیکم
نوشین :اشکام پاک کردم و از جام بلند شدم رفتم سمت اتاق خواب ،،،زورگوی لعنتی محاله
بزارم دستت ب من بخوره فکر اینکه از اردلانم از زندگیم طلاق بگیرم تا ابد تو خواب شبات
فقط میبینی فقط تو خواب شبات رادوین خان بهت قول میدم
Part 158.....
رادوین :امروز هرچی اثاث بود باید میبردیم خونه ایی ک گرفته بودم سامان با ماشین اثات
رفت منم با ماشین خودم پشت ماشین رفتیم ب نیمرخ مش صادق نگاه کردم داشت زیر لب
ذکر میگفت گاز دادم
دلت گرفته حاج بابا
مش صادق :خیلی وقته بهم نگفته بودی حاج بابا ،،،چیشده پسرم
رادوین :بدت میاد نگم حاج بابا ،،،دلت نگیره درسته اونجایی ک میبرمت اپارتمان ولی هروقت
دلت بگیره نوکرتم هستم هرجا بخوای میبرمت هرجا
مش صادق:تو هرجا باشی من همونجا راضیم بابا،فقط تو خرج افتادی بابا جان
رادوین :نه ب خرج نیافتاده اونجا برات سم بود برا ریه ت هرروز میومدی کارگاه نمیشد دیگه
بمونی
رادوین : با رسیدن.ب اون خونه حرفامون نیمه تموم موند ،،ماشین پارک کرم و پیاده شدم
رفتم سمت وانت سامانم پیاده شد کلیدا رو دادم ب مش صادق بره داخل ،،خودم.و سامانم اثاثا

رو اوردیم پایین و بردیم داخل ،,مش صادق مشغول صحبت با پدر صاحب خونه بود ،لبخند
زدم و از کنارشون گزشتم و سریع رفتم توخونه سامان وسط پذیرایی میون کلی اثاث هاج وواج
مونده بود با شوخی تشر زدم بهش
معطل چی هستی سامان بدو دست بجمبون همه رو باید بچینیم بعد بریم کارگاه بمونه وسایلا
مشغول میشه مش صادق خودش ،
سامان :چشم بابا تسلیم فقط رادوین ی سوال بنظرت رنگ اتاقم عروسکی رنگ بزنم مثلا
صورتی چطوره?;;Part159
رادوین :بیا برو انقد حرف نزن ،،،با خنده مشغول کار شدیم ،،
نوشین :دلم شور میزنه سحر یعنی باهام چیکار داره ???چی میخاد از جونم دلم میخواد فرار
کنم از اینجا برم نباشم برم ی جای ک پیدام نکنه
سحر :خوشحال بودم از اینکه رادوین اومده تو زندگی نوشین میدونستم خیلی زود اردلان باید
نوشین طلاق بده مجبوره
نوشین جان حالا برو ببین چیکارت داره گلم رادوین اقاست کنارش نباید بترسی اصلا
نوشین :سحر من از این غلتشنگ زورگو بدم میاد میفهمی
سحر :از اون اردلان بی غیرت باید بدت بیاد ن رادوین
نوشین :قول داده کاراش ترک کنه
سحر :اون گفت تو هم باور کردی اگ ترک میکرد سرت شرط بندی نمیکردکه
نوشین :اون رادوین عوضی و دوست بی همه چیزش مجبورش کردن

وگرن اردلان من ....
سحر :بسه نوشین انقد خودت گول نزن پاشو اماده شو ساعت 7الاناس که برسه
رادوین :ساعت 6غروب بود که کارام تموم شد حتی نشد بریم کارگاه با سامان تا 6عصر
مشغول بودیم سامان که ی وری افتاده بود رو کاناپه تو حال داشت اخ و واخ میکرد
سامان :ای کمرم مردم رادی بیا یکم بمال کمرم لگد کن لامصب استخونام شکست
رادوین :پاشو جمع کن ،سیاه نوکر بابات بود پاشو مرتیکه کوه کندی مگهPart160
سامان :ای از صبح دارم عین اسب کار میکنم یخچال جابه جا کن فرش بنداز تخت بیار کوفت
بیار
رادوین :تنها بودی من شلغم بودم
سامان :خداییش الان بدنت درد نمیکنه وایستادی رو سرم کری میخونی
رادوین :ن کسی ک از 8سالگی باشگاه بره نه
من میرم دوش بگیرم بعدشم باید برم جایی کار دارم بعد من برو دوش بگیر بدنت باز شه
از حموم که دراومدم رفتم سمت اتاق در کمد باز کردم و همینطور که سرم با حوله خشک
میکردم تیشرت طوسیم برداشتم با شلوار لی حوله رو پرت کردم تو کمد و لباسام پوشیدم و رفتم
سمت ایینه بیخیال سشوار کشیدن شدم فقط یخورده واکس مو زدم و ب موهام دس کشیدم ب
موهام و سوییچ ماشینم از رومیز برداشتم و از اتاق زدم بیرون ،،سامان

رفته بود حموم صدای
بلندش ک داشت میخوند میومد خوشحال شدم ک نیست سوال بپرسه
باز از خونه زدم بیرون
سوار ماشین شدم و روشن کردم ب ساعت نگاه کردم 7بود گاز دادم
سمت سالن نوشین
رسیدم که دم سالن ی پیام دادم بهش که بیا بیرون بعد چند دقیقه
اومد بیرون داشت میومد
سمت ماشینم ومنم از دور نگاش میکردم با باز و بسته شدن در ماشین
عطر تنش پخش شد تو
ماشین اروم زیر لب سلام داد
نوشین :سلام
رادوین :علیک،،وقتی از این به بعد خواستی باهام حرف بزنی تو چشام
نگاه میکنی حرف میزنی ن
نگاهت بدزدی ب اندازه کافی از دستت شکار هستم فهمیدی که....
ماشین روشن کردم و پام گزاشتم روگاز ...Part 161
نوشین :بدون اینکه جوابش بدم فقط روم برگردوندم سمت شیشه
ماشین و بیرون نگاه کردم از
اینکه کنارش نشسته بودم حالم بده میشد از اینکه نمیتونستم داد
بزنم بگم ازت بدم میاد بگم
برو ولی ازش میترسیدم
رادوین :ب چی فکر میکنی ب شوهر عزیزو باغیرتت،،، جوابی نداد
نمیتونستم مثل ی جسم بی
روح کنار خودم تصورش کنم من تمامش میخاستم جسمش روحش
قلبش تمامش میدونم
میخاست بی روح باشه تا من برم نباشم فک کرده همه مثل اون اردلان
بی غیرتن ک فقط برا

جسمش بخوانش و ناموس ندونه چیه
با توام مگه صدات نزدم
نوشین :میدونستم اگه جوابش ندم قاطی میکنه تو سالن خودم میخاس من داغون کنه الان که
تو ماشین خودشم هر بلایی بخواد سرم در میاره اروم سرم تکون دادم بله
رادوین :ب چی فکر میکنی هان
نوشین :ب هیچی همینجوری تو فکر بودم
رادوین ,:بیخیال شدم نمیخاستم زیاد تو فشار بزارمش ،،کنار ی سفره خونه نگه داشتم از ماشین
پیاده شدم و نوشینم پیاده شد کنار من داشت میومد قدش تا شونمم نمیرسید رفتیم داخل
،،،رفتم سمت ی تخت نوشینم کنارم بود تا نشستم گوشیم زنگ خورد سامان بود از رو تخت
بلند شدم و از تخت فاصله گرفتم و جواب گوشی دادمPart 162
رادوین :بیرونم میام زود فدات پاشو ی چیزی درس کن شب ی غذایی بخوریم ظهر ک نخوردیم
چیزی
سامان :اوهوع داداش خسته م ی چیز بگیر بیار خداحافظ فعلا ههه تو دلت فحش ندیا
رادوین :هی تو روحت سامان ،،،روم برگردوندم که خون جلو چشام گرفت ی نفر کنار تخت داشت
ب نوشین چرت و پرت میگفت نوشینم میگفت مزاحمم نشو لطفا قدمام تند کردم رفت سمت
تخت یقش از پشت گرفت پرتش کردم رو زمین صدای جیغ نوشین اومد و مشتایی ک من به

صورتش میزدم همه دورمون جمع شده بودن
دستای ظریف نوشین دور بازوم حلقه شد
نوشین :تورو جون من ولش کن بیا بریم تورو خدا رادوین
رادوین :تو صداش بغض داشت ترس داشت ولی صداش عشق نداشت
من فهمیدم صدای لرزونش
باعث شد دستم از دور گردن این پسر بردارم و دست نوشین گرفتم و
سریع از سفره خونه زدیم
بیرون ،،،رفتیم سمت ماشین درماشین باز کردم و نشست دور زدم
رفتم ،،پشت فرمون نشستم و گاز
دادم داشت اشک میریخت
رادوین :چرا گریه میکنی هیچی نشده اروم باش تا من هستم نمیزارم
کسی اذیتت کنه
نوشین :تو من اذیت میکنی بودنت میفهمی من مثل ی عروسک اینور
اونور میبری نمیخام باشم
باهات نمیخام میفهمی لعنتی
رادوین :داشت اشک میریخت و میگفت ،،بی غیرت بودن مرد دوس
داری خیلی خوشت میاد نه
عادت کردی دیگه
نوشین :تو حق نداری راجع ب اردلانم حرف بزنی
رادوین :زر نزن همه چی میدونم هرزه ،، هین بلند کشید و زدم رو ترمز
پرت شد جلو ....Part 163
نوشین :گیج بودم یهو استرس تمام وجودم گرفت خودم رو صندلی جا
ب جا کردم و اروم لب
زدم چی میدونی ???
رادوین :پاکت سیگارم از رو داشبورد برداشتم بهش نگاه کردم چشاش
مثل ی تیر قلبم نشونه

میگرفت ،،،ی نخ سیگار گزاشتم گوشه لبم فندک گرفتم زیرش روشن کردم فندک پرت کردم
رو داشبورد بهش زل زدم
نشنیدی چی گفتم همه چی میدونم همه چی
نوشین :چیو خب تورو خدا خون ب دلم نکن انقد اذیتم نکن
رادوین :اب دهنم قورت دادم سیبک گلوم بالا پایین شد زل زده بود تو چشام
میدونم ک زیر رفیق شوهرت میخوابی هرزه
چشاش از تعجب برق میزد و نی نی چشاش ثابت موند ترس استرس همه چی تو نگاهش
خوندم. سریع دستش رفت سمت دستگیره ماشین قفل کودک زدم
نوشین : چی میخای از جونم هان این دری وریا رو کی گفته بهت ولم کن لعنتی
رادوین :با خونسردی تمام دستم گزاشتم رو فرمون و داد زدم
هرزه خوب گوش کن ببین چی میگم من همه چی میدونمPart 164
رادوین :حتی میدونم چرا زی....ر اون بی همه چیز میخوابی چون شوهرت انحراف ج....سی داره
و مجبورت میکنه اونقد متاسفم برات هرزه اما ب حراج گزاشتی برا دو تا مرد چون این عشق
مسخره تو قلبت هه تو واسه هرزه بازیات دلیل بیار من برا لاشی بودن شوهر بی ناموست
نوشین:اشک از چشام اومد چ جوری همه چی میدونس حتما الان ک میدونه هر جوری بخواد با
من رفتار میکنه وای خدایا تو ذهنم فقط ترس بود و ترس و ترس
چ چی از جونم میخای من دست خورده م من ول کن میفهمی دستمالیم مثل لنگ حموم دیگه

چ توقعی داری هان اره فقط دس از سرم بردار
رادوین :عصبی بودم دستم رفت بالا محکم خوابوندم تو گوشش
ادمت میکنم هرزه خیلی زود پشیمونت میکنم تو ی احمقی کسی ک میدش دست این و اون
قلبت برا کی میتپه هان ،
محکم گلوش فشار دادم
هان بنال دیگه هرزه ،فقط اشک میریخت و من حسرت جایی میخوردم تو قلبش ک نداشتم
چون تمامش متعلق ب اردلان بود
تو چشام نگاه میکرد خب بنال زر بزن„با صدای اروم پر از بغضش لب زد
نوشین :چ چون قلبم بدون اون نمیتونه
رادوین :دستم از رو گلوش برداشتم بغض گلوی منم گرفت تمام رگ و پی بدنم دوس
داشتنش فریاد میزد من میخاستم تو قلبش باشم قلبی ک جایی من نبود ی ان ب اردلان
حسودیم شد مثل بچه ها .....Part 165
رادوین :روم ازش گرفتم و ماشین روشن کردم و صدای جیغ لاستیکا اومد ،،،صدای هق هقش
سکوت ماشین میشکست بدون زدن کوچکترین حرفی رفتم سمت خونش ،،از حرفای نگفته
دلم پر بود غرورم اجازه نمیداد دوست داشتنم فریاد بزنم و بگم من بخواه چون میخامت
،،،بغضم قورت دادم با اب دهنم ،،،،کنار خونه نگه داشتم ،ب روبرو نگاه میکردم صدای بسته
شدن در ک اومد نگاه کردم ب رفتنش
دور زدم ی ان از ایینه بغل ماشین ی پاژیرو مشکی دم خونه نوشین نگه

داشت ماشین نگه
داشتم رانندش ک از ماشین پیاده شد با دیدن مبین محکم فرمون
فشار دادم ،،رفتم جلوی
خونه ،،،بدون اینکه در بزنه کلید انداخت رفت داخل نفسم عصبی
بیرون فرستادم داد زدم
حرومزاده
از ماشین پیاده شدم و رفتم دم خونه ب دور و برم نگاه کردم و خونش
دوربین داشت برام
مهم نبود هیچی و خودم کشیدم بالا و پریدم پایین سریع رفتم دم
ساختمون دستیگیره در
فشار دادم اه لعنتی قفل بود چشمم ب پنجره های اتاقا افتاد فاصلشون
زیاد بود با زمین رفتم
کنار دیوار پنجره ی یکی از اتاقا میله نداشت فقط کافی بود شکسته شه
همش تا خودم بتونم
داخل بکشم نگاهم ب دور وور بود ی چیزی پیدا کنم بشکونم شیشه رو
دورتا دوردرخت و
درختچه بود ی باغ بودبرا خودش ،،،ی سنگ برداشتم ورفتم سمت
پنجره اروم چند ضربه زدم
سمت دستگیره پنجره شکست دستم بردم داخل باز کردم پنجره رو رو
مچ دستم زخم شد
بدون توجه ب دستم خودم داخل کشیدم. رفتم تو اتاق در باز کردم
رفتم تو پذیرایی
،،بایدمیرفتم طبقه بالا صدای جیغ و داد نوشین میومد دستم مشت
کردم وزیر لب ب مبین
حرومزاده فحش میدادم از پله ها رفتم طبقه بالا .....Part 166
رادوین : پشت فرمون بودم گاز میدادم سمت خونه چشام ب روبرو بود

ب تاریکی شب اما
چشاش میومد جلونظرم هق هقش دستای ظریفش که مشت میشد و ب قفسه سینم میزد
داشت فریاد میکشید که من نمیخاد من پسم زد مشتم میکوبیدم ب فرمون میخاستم تمومش
کنم همین الان بگم تمومه پیشش نمیرم اما فکرشم عذابم میداد فکرشم داغونم میکرد ی
فکرایی تو ذهنم میچرخید انگار همینجا الان قلبم میخاس وایسته بدون نوشین اینکه نباشه
میخاستم سرم بکوبم ب دیوار همه چی فراموش شه اخه لامصب من چی کم دارم چی که من
نمیخای تو خودم دنبال ی عیب بودم که من برا چی پس میزنه،،،بغض بود راه گلوم یا تنهایی
که فشار میاورد بهم ،،،جلوی خونه ماشین نگه داشتم با بی حالی پیاده شدم و رفتم سمت خونه
خدا خدا میکردم مش صادق و سامان خواب باشن حوصله سوال جواب دادن نداشتم کلید
انداختم و رفتم داخل چراغا خاموش بود رفتم سمت اتاق مش صادق رو تخت دراز کشیده بود
و تسبیحش از لای انگشتاش اویزون بود لبخند زدم یخورده اروم شده بودم صورت ش تو
تاریکیم دیدم در بستم و نمیخاستم برم تو اتاق میترسیدم سامان بیدار شه نشستم رو کاناپه و
تیشرتم دراوردم و دراز کشیدم بیقرار بودم چه حس مسخره ای بود شبیه جون کندن بود وقتی
تو ماشین بودم میخاستم برسم خونه الان که خونه بودم میخاستم

بزنم بیرون برم برم ی جای
خلوت ک خیال نوشین نباشه دلم بیقراری میکرد قلبم تند تند میزد
گوشی از جیبم دراوردم و
کوبندم ب میز لعنتی لعنتی دراز کشیدم دستم گزاشتم رو پیشونیم
فقط صورتش جلو نظرم بود
چشام بسته شد
نوشین :هق هق گریه امونم بریده بود نمیدونستم خوشحال باشم
امشب مبین بهم دست نزده یا
ناراحت از پیدا شدن رادوین تو زندگیم ی لحظه خوش ندارم وجودم
داغون میکنه حتی
نمیتونستم ب کسی بگم جیک بزنم فقط باید ساکت بمونم لال
شمPart 167
من
رادوین :چند روزی بود برا اینکه از خیال نوشین بیام بیرون اومده بودم
پیش یکی از رفقام تو
شمال ،، مش صادقم اورده بودم کارای کارگاه رو ب سامان سپرده بودم ،،
باهم خیلی کار
میکردیم میدونستم اینجا شاید اگه ازش دور باشم فکرش نباشه هرکار
میکردم از ذهنم بره
بیشتر قلبم میلرزید و میتپید براش ،،اونقد خودم سرگرم کار کرده بودم
که وقتی شبا
برمیگشتم خونه ب سامان زنگ میزدم صداش میشنیدم و سامان حرف
میزد خوابم میبرد
میدونستم زیاد نمیتونم دووم بیارم اینجوری داشتم جسمم نابود
میکردم و قلبم فراموش کنم
که برا کی میزنه

صبحها با رفیقم میرفتیم سر زمینای شالی و باغا شب خسته کوفته برمیگشتم
نوشین :تقریبا دو هفته ای بود رادوین سمتم نمیومد هم تعجب از اینکه چرا دیگه دور و ورم
نیست هم خوشحال از اینکه نمیاد یه دلشوره و ترسی هم ته دلم بود اگه دوباره سر و کله مبین
پیدا شه چیکار کنم فکرشم من میترسوند
رادوین :اونقد سامان زنگ میزد هرروز که بعد 00روز مجبور شدم برگردم خودمم ته دلم
میخواستم برگردم تهران انگار رسیده بودم اول خط مثل ی بچه شده بودم که ببینه کی ب
یادشه دلم بوی تنش میخواست میترسیدم گوشیم روشن کنم چون مطمن بودم نه زنگی ن
پیامی این همه راستی حقیقت من میترسوندPart 168
رادوین :امروز رسیده بودم تهران ساعتهای 0بعد ازظهر بود باورم نمیشد اصلا دوس نداشتم
برم خونه انگار همه جا واسم تنگ میشد میخاستم ببینمش کل این دو هفته هرچی خواستم بی
فکر باشم دود هوا شد ی چیزی من سمت نوشین میکشوند ،،،تا رسیدم خونه رفتم سمت حموم
ی دوش گرفتم و اومدم بیرون قلبم تند میزد انگار میخواستم برم سر قرار هه اره قراری که یه
طرفس ،،،
رفتم سمت کمد لباسام یه تیشرت طوسی پوشیدم جذب تنم بود فیت فیت ،،شلوار لی پوشیدم
و موهام واکس مو زدم و حالت و رفتارام شبیه کسی بود که انگار کسی

منتظرشع ولی کسی
منتظر من نبود سوییچ ماشین برداشتم و از خونه زدم بیرون ،ماشین که روشن کردم گاز دادم
ماشین پرواز کرد میدونستم الان سالن رفتم سمت سالنش ،،
بعد یکساعت رسیدم سالنش ماشینش پارک نبود پس یعنی نبود چنددقیقه با دل دل همونجا
وایستادم و بعدش از ماشین پیاده شدم رفتم سمت سالن ولی پشیمون شدم و مجبور شدم
شماره سحر بگیرم نمیخاستم نوشین بدونه من باز اومدم اینجا بدونه هرجا باشه خودش پنهون
میکنه میخاستم یهویی ببینمش ،،بعد چند بوق جواب داد تا گفتم سلام انگار میدونست برا چی
زنگ زدم
من
سحر :سلام اقا رادوین خوب هستین
رادوین :سلام ممنون
سحر :اقا رادوین نوشین یک ساعت پیش از سالن رفتPart 169
رادوین :کجا رفت خونه
سحر :نه رفت مهمونی
رادوین :با اوردن اسم مهمونی دستم مشت شد
رفته مهمونی رفیقای اون حرومزاده
سحر :نه اقا رادوین تولد یکی از دوستای قدیمیش بود
رادوین :میشه ادرس بدین ممنون میشم
سحر :باشه اقا رادوین اس میکنم
رادوین :ممنون خداحافظ گوشی قطع کردم و رفتم سمت ماشینرادوین :پشت فرمون بودم تو جاده ،، صدای پیام گوشیم اومد بازش کردم

ادرس فرستاده بود
نیاوران بود ،،
نوشین :مشغول حرف زدن با سپیده بودم داشتم میخندیدم که گوشیم زنگ خورد وقتی گوشیم
از کیفم دراوردم و چشمم ب شماره رو صفحه تماس افتاد بدنم لرزید رجکت کردم دوباره
زنگ زد گوشی تو دستام گرفتم و ب سپیده لبخند زدم از صندلی بلند شدم و چند قدم اونورتر
وایستادم صدای موزیک بلند بود جواب دادم
الو
رادوین :فقط میخاستم صداش بشنوم الو گفتنش فقط نفس بکشه میخواستم بگم که چقد
میخامش که چقد قلبم بی تابیش کرده ولی فقط با صدای جدیم گفتم سلام کجایی
نوشین :باید بهت جواب پس بدم کجام باز چی از جونم میخای اومدی نبودی راحت بودم
میفهمی تازه نفس راحت کشیدم اومدی که زندگیم جهنم کنی برو زنگ نزن لعنتی دس از
سرم وردار
رادوین :باورم نمیشد انقد باهام بد حرف بزنه تو حیاط ساختمون بودم گوشی با حرص فشار
دادم و رفتم سمت ساختمون .....Part 170
رادوین :وارد که شدم شلوغ پلوغ بود همه در حال رقصیدن بودن مهمونی زنونه بود انگار مرد
تک و توک بود چش چرخوندم تا نوشین ببینم ی ان نگاهم ب نوشین افتاد ی بچه رو بغل

کرده بود داشت با ی خانومی حرف میزد ب لباسش نگاه کرد ی ماکسی بلند مشکی بود یقه
پیرهنش باز بود کفرم گرفته بود بهش گفتم بودم اینجوری لباس نپوش هوف منتظر بودم که از
جاش بلند شه همینجوری سر جام وایستاده بودم بیقراری میکردم کی از جاش بلند شه که ی
ان بچه رو بغلش گرفت و بلند شد داشت میومد جلو سریع خودم پنهون کردم پشت ی ستون
وسط سالن داشت میرفت سمت سرویس بهداشتی و از عقب دیدش زدم انقد ماکسی چسب
بودم برامدگی باس..نش مشخص بود و پشتش کاملا باز بود رفتم پشت سرش رفت داخل
سرویس ی نگاه ب دور و ورم کردم و دستیگره در سرویس فشار دادم بچه بغلش بود داشت
قربون صدقش میرفت و صورت بچه رو میشست حواسش نبود انگار ی تک سرفه که کردم
برگشت فقط میتونستم ترس و تعجب همه چی تو چشاش ببینم هین بلند کشید بچه رو ب
سی..نه ش فشار داد و من داشتم صورتش از نزدیک میدیدم رفتم جلو
رادوین :دختر بچه بغلش با زبون شیرینش میگفت خاله بریم دیگه صورتم شستی ،،نوشین فقط
زل زده بود ب من
ک پشت تلفن داد و بیداد میکنی هه خیلی بهت این دو هفته خوش گذشته چاق شدی هوم
نوشین :فک کردم دیگه نمیبنمت خوشحالیم زود تموم شدPart 171
رادوین :خوشحالی زیادم خوب نیس برات هه انگار از خونسردی من شیر

شده بود روش کج
کرد و میخاست از کنارم بگزره بره محکم بازوش گرفتم بچه زل زده بود
ب من و من
میخواستم خونسرد باشم
نوشین :جلوی بچه زشته میترسه ولم کن لعنتی
رادوین :بچه رو میزاری بره خودتم با من میای
نوشین :من هیچ جا با تو ..لع
رادوین :زیاد مطمن نباش ب زور میبرمت ،،در سرویس باز کردم. و
بیرون اومدیم محکم
دستش فشار دادم و بچه رو خودش میره تو با من میای
نوشین :اما
رادوین :اما نداره بجم ،،محکم دستش کشیدم و باخودم بردم سمت در
خروجی سالن با صدای
بلند ب بچه میگفت برو پیش مامانت خاله کشون کشون بردمش بیرون
داشت هق میزد
بردمش سمت ماشین در جلو رو باز کردم نشست و رفتم پشت فرمون
نشستم و ماشین روشن
کردم
نوشین :اشک میریختم هرکاری دلش میخاس میکردمن مثل ی عروسک
ت دستاش بودم
رادوین :اشک تمساح نریز فقط
نوشین :به نیمرخ صورتش نگاه کردم ب بازوهاش ک رگشون برجسته
شده بودمیترسیدم ازش
غیر قابل پیش بینی بود داشت میرفت
سمت. خونم من فقط اشک میریختم Part172
رادوین :0روزی میشد از اونشبی که خونه نوشین رفته بودم تو این 0روز

نه زنگ زده بود نه چیزی منم
پیگیر نشدم میخاستم تا اخر 03روز صب کنم ولی دلم بیقرار نوشین
بودم دست و دلم پی کار نبود
دنیای دیگه سیر میکردم صدای زنگ موبایلم من از فکر بیرون اورد به
صفحه تماسش نگاه کردم سحر
بود هروقت زنگ میزد یه خبری داشت نفس عمیق کشیدم و گوشی
جواب دادم از سالن کارگاه اومدم
بیرون
الو جانم
سحر :سلام اقا رادوین خوبین
را دوین :ممنون شما خوبین
سحر :اقا رادوین شما میدونین نوشین میخاد با رادوین بره المان
رادوین :چی???المان
سحر :چند روزه دنبال کارای رفتنن نوشین ب خاله ش گفته که کارای
اقامتشونم اینجا درس کنن
فککنم چند روز دیگه برن
رادوین :شما کی فهمیدی سحر خانوم ؟؟
سحر :راستش دو روزی بود نوشین ارایشگاه نمیومد میومدم سریع
میرفت امروز برام توضیح داد گفت
سالن میسپاره بهم میره
رادوین :همینطور که گوشی کنار گوشم بود لباسای کارم دراوردم عصبی
بودم شلوارم پام کرد تیشرت
مشکیم تنم کردم نفسم عصبی شده بود سریع از کارگاه زدم بیرون
سحر خانوم شمانگین که من میدونم
سحر :نه نه معلومه اصلا
رادوین :گوشی قطع کردم و رفتم سمت ماشین نشستم پشت فرمون

ماشین روشن کردم و گاز دادمPart 173
رادوین :همینجور که گاز میدادم سمت شرکت ناصر از اونشب مهمونی اصلا ندیده بودمش زنگ هم که
میزد جواب نمیدادم امروز باید میرفتم پیشش اون چکی که اردلان کشیده بود ازش میگرفتم میزاشتم
اجرا محکم زدم رو فرمون
حرومزاده بی صفت
زنگ زدم ب نوشین بعد چند بوق جواب داد
الو سلام کجایی ??
نوشین :س سلام ه هیچی بیرونم
را دوین :مگه سالن نیستی
نوشین :نه اومدم خرید
رادوین :داشت دروغ میگفت دستم مشت شد
قرارمون که یادت نرفته فقط یک هفته وقت داری
نوشین :نه توافقی ازش جدا میشم
رادوین :فرمون محکم فشار دادم نباید عصبانیتم میفهمید گوشی قطع کردم رسیدم شرکت ناصر ماشین
خاموش کردم و پیاده شدم با سرعت رفتم سمت در ورودی
شرکت شلوغ بود خیلی کارمند داشت رسیدم اتاق مدیر عامل اتاق خودش دو تا منشی داشت بی توجه ب
منشی زن که بدو بدو سمتم اومد و صدای کفشای پاشنه بلندش خراش میداد مغزم دستگیره در بالا پایین
کردم رفتم داخل در بستم ،ناصر پشت میزش نشسته بود داشت با یکی حرف میزد سریع بلند شد اومد
سمتم
ناصر :سلام رادوین جان خوش اومدی بفرما بشین کار منم داشت تموم

میشد
رادوین :با گفتن این حرف اون اقایی که نشسته بود بلند شد رفت سمت ناصر دست داد و از اتاق زد بیرونPart 174
نشستم رو مبل اومد روبروم نشست
ناصر :چه خبر رخ نمودی بالاخره ب ما
رادوین :حوصله نصیحت اونم از طرف تورو ندارم
ناصر :حق داری من تند رفتم اونشب
رادوین :چکی که از اردلان گرفتی میخام وکیلت خبر کن باید همین امروز بزارمش اجرا جلبش
کنم
ناصر :اما ب این سرعت که نمی..
رادوین :همین امروز ناصر دارن از ایران میرن باید ممنوع الخروجش کنم
،،بهس نگاه کردم
کمکم کن ناصر ؛؛تو چشام خیره شد و از جاش بلند شد رفتم سمت میزش کتش برداشت و
رفت سمت گاو صندوقش ،،بعد چند دقیقه برگ چک تو دستش بود
ناصر : بریم رادوین
رادوین :از شرکت اومدیم بیرون رفتم سمت ماشینم ناصرم نشست تاماشین روشن کردم
ادرس دفتر وکیلش داد
رسیدیم که دفتر وکیل اول ناصر از منشی اجازه گرفت رفت داخل من نشستم تو سالن انتظار
بعد چند دقیقه ناصر با وکیلش اومدن بیرون از جام بلند شدم واومد سمتم دست داد
نگران نباش اقا رادوین نمیزاریم از شهر خارج بشه چه برسه کشورPart 175

رادوین :ساعت 0ظهر بود رسیدیم شرکت نوشین ،،حکم جلب اردلان گرفته بودیم خدارو شکر
ناصر کلی پارتی داشت دادگاه و کلانتری وکیلشم همراهمون بود رفتیم داخل شرکت
مامور رفت سمت منشی و ازش خواست بگه اردلان از اتاقش بیاد بیرون
منشی همش من من
میکرد خودم رفتم سمت اتاق و در باز کردم داشت مشروب میخورد ببشرف مامور دنبالم اومد
با دیدن من از جاش بلند شد مامور رفت سمتش داد زدم
حرومزاده میخواستی از ایران بری ،،خارج میبرمت خودم گوشه هلفتنی دو سیب بکش
مامور حکم جلب نشون داد و گفت ب جرم کشیدن چک بی محل بازداشتین
مامور دستبند زد دستش و از اتاق بردتش بیرون و من و ناصرم دنبالش رفتیم
تو کلانتری بودیم ب نوشین زنگ زده بودن بیاد قیافش دیدنی بود اگه میفهمید نقشش فهمیدم
سرم که بالا اوردم نوشین دیدم داشت از ی سرباز چیزی میپرسید داشت میومد سمت اتاق از
رو صندلی راهرو بلند شدم رفتم سمتش من دید فقط بهش زل زدم تو چشاش زل زدم
که میخواستی من دور بزنی گفته بودم من دور بزنی اون روی سگم میبینی نگفته بودم ؟؟؟
قطره اشکی از گوشه چشمش اومد
نوشین :چی میخای از جونم نامرد چرا کابوس تو تموم نمیشه چی میخای از جونم عوضی

رادوین :جونت میخام ک مال من باشه وجودت....Part 176
نوشین :ازت متنفرم نامرد لعنتی اون چیزی که تو سرت کور خوندی بهش برسی
رادوین :پوزخند زدم دستش برد رو دستگیره در که بره داخل مچ دستش گرفتم سریع دستش
فشار داد رو دستگیره حلقه دستم از مچش باز کردم رفت داخل منم پشت سرش رفتم ناصرم
اومد زیر لب ی سلام اروم گفت و رفت سمت میز
نوشین :جناب سروان شوهرم چرا اینجاست ??
سروان :چک بی محل کشیده خانوم نزدیک یک میلیارد این اقایون هم پولشون میخان
نوشین :میدونستم چک شرط بندی ب رادوین نگاه کردم قطره اشک از چشام اومد نمیتونستم
بهش راستش بگم که شرط بندی کردن چون پای اردلانمم گیربود ،،از کیفم صند دراوردم
صند خونه رو گزاشتم رو میزش
میخام با قید وثیقه ببرمش
سروان :میتونین ولی ممنوع الخروجین جفتتون تا پول این اقایون نده شوهرتون
نوشین :بله متوجهم امروز خونه م میزارم برا فروش پولشون پس میدم
را دوین :هیچ رقمه کوتاه نمیومد چون قلبش باهام نبود برا ی دقیقه فقط ی قیقه میخاستم جای
اردلان باشم تو قلبش نفسم عصبی بیرون دادم و سروان سرباز صدا زد و گفت از بازداشتگاه
بیارنش عصبی بودم پام تکون میدادم و ناصر حال خرابم فهمید دستش گذاشت رو پام. زیر

گوشم اروم گفت
ناصر :اروم باش پسر طوری نشده بازم ما برنده یم ممنوع الخروجش کردیم اردلان ،،زن بدون
شوهرش جایی نمیره Part 177
رادوین :از کلانتری اومدم بیرون امادلم اشوب بود خیلی. من هرچقدر تو اتیش خواستنش
میسوختم اون سرد بود سرد
چند روزی بود که خبری از نوشین نداشتم امروز اونقد حالم بد بودزود اومده بودم خونه،،،رو
مبل روبروی تی وی نشسته بودم برصفحع ت وی خیره شده بودم اما فکرم درگیر بود جسمم
اینجا روحم ی جا دیگه ،،پکهای عمیق میزدم ب سیگارم،،، دورادور از سحر جویا بودم احوالش
میگفت همش دنبال مشتری برا خونه میگرده از این بنگاه ب اون بنگاه کی از حال دل من خبر
داشت مگ من دنبال پول بودم کل این پول کبریت میگیرم زیرش اتیش میزنم
صدای زنگ گوشیم من از فکر کشید بیرون خاله رعنا بود سیگارم تو جاسیگاری خاموش کردم
و صدام صاف کردم گوشی جواب دادم
سلام ب خاله خوشگل خودم خوبی
رعنا :سلام قربونت بشم سراغی از من نمیگیری چرا
رادوین :همش یه هفتس ندیدمت ها کار داشتم رعنا جان میام پیشت
رعنا :همین امشب بیارادوین :حالم خوب نیست باشه ی روز دیگه
رعنا :اتفاقا امشب حالت خوب میشه بیای قول میدم پیش بچه ها باشی فرشته های خدا حالت

خوب میکنن فرشته کوچولوها منتظرتن بیا
رادوین :دس کشیدم تو موهام ،،چه خبره امشب
رعنا :امشب جشن سالروز تأسیس پرورشگاه منم هستم چند تا از همکارا بچه ها هم که
خودشونن گلای امشب جشنن
رادوین :ی حسی بهم میگفت برم همیشه کنار این بچه ها بودن دوس داشتم چون خودم تنهایی
و بی کسی نداشتن پدر و مادر درک کردم ،
میام رعنا جان
رعنا :منتظرتیم گلم
رادوین :گوشی قطع کردم و رفتم سمت حموم دوش بگیرم .....Part 178
رادوین :رسیدم پرورشگاه ساعت 7شب بود صدای شلوغی داد و هورای بچه ها میومد دستم چند تا
نایلکس خرید بود رفتم سمت دفتر خاله کسی اونجا نبود رفتم سمت سالن بازی بچه ها همه اونجا
بودن سالن پر از شرشره و بادکنک کرده بودن ی کیک بزرگم وسط میز بود بچه ها تا من دیدن
یهویی اومدن سمتم هورا هورا میکردن خم شدم نایلکسارو گزاشتم زمین و چند نفرشون بغل کردم
رعنا :سلام فدات شم خوش اومدی
رادوین :سلام فدا مداتیم
رعنا :بیا اونور
رادوین :چشم اگه این وروجکا بزارن
رادوین :با بچه ها که بازی کردم امیر علی بغل کردم و رفتم بیرون از سالن همش شیرین زبونی

میکرد و حرف میزد در یکی از اتاقا باز بود داشتم رد میشدم صدای اشنایی بود رفتم جلو از لای در
نگاه کردم نوشین بود رو تخت نشسته بود و محدثه رو بغلش گرفته بود داشت گریه میکرد داشتم
نگاه میکردم یهو محدثه سرش کج کرد سمت در اتاق سریع از جلوی در کنار رفتم و رفتم تو سالن
امیر علی گزاشتم زمین و رفتم سمت خاله
خاله
رعنا :جانم
رادوین :اون تو اتاق بچه ها ی خانومی پیش یکی از بچه ها بهار بود کیه ?
رعنا :نوشین خانوم میگی عاشق بهار ، میخاد ب سرپرستی قبول کنه بچه رو خیلی میاد میره خیلیم
کمک نقدی میکنه ب پرورشگاه ولی متأسفانه نمیتونیم سرپرستی بهار رو بدیم بهش چون شوهرش
سابقه داره و برای بهارم خانواده پیدا شده چند روزی فهمیده امشبم اومده حال روحیش خیلی بده
طفلک. ولی ما طبق قانون باید عمل کنیم ....Part 179
رادوین :ساعت 0شب بود رسیدم خونه خواب بودن چراغا خاموش بود رفتم سمت کاناپه کتم
دراوردم رو میز انداختم و تیشرتم دراوردم و دراز کشیدم رو کاناپه دستم رو پیشونیم گزاشتم
ب نوشین فک میکردم باید ی کاری میکردم براش اعصابم خراب بود امشب که هق هق تو
صداش شنیدم اشک چشاش چه جوری زجع میزد میدونستم بهار دوس داره عاشقشه میخاد

ب فرزند خوندگی قبولش کنه میدونستم که اگه بهار نتونه بیارتش پیش خودش داغون میشه
میخاستم هر کاری براش بکنم اشک تو چشاش نباشه فقط بخنده شاد باشه باید همه تلاشم
بکنم بهش کمک کنم خوابم نمیبرد گوشی از جیب کنم برداشتم نمیدونستم بیداره یا نه
شمارش گرفتم ،،،امشب من ندیده بود اونجا خودم پنهون کردم از جلو چشش ،،،
نوشین :اردلانم تو بغلم خواب بود سرش رو سی...هام گذاشته بود و دستم تو موهاش بود
خوابیده بود من داشتم اشک میریختم برا بهارم اگه بدنش بری خانواده دیگه من چیکار کنم
میمیرم دق میکنم خدایا کمکم کن میدونی که چقد این بچه رو دوست دارمش ،،،صدای زنگ
موبایلم اومد سریع برا اینکه اردلانم بلند نشه بلند شدم رفتم سمت کیفم رو اویز بود گوشی
برداشتم رادوین بود رجکت کردم و زیر لب لعنتی گفتم ،،گوشی رو سایلنت گذاشتم و میخاستم
بندازم تو کیفم که ی پیام اومد بازش کردم
گوشی بردار راجع ب بهار حرف دارم باهات بردار واجبه
نوشین :با تعجب از حرفی که زده ،راجع ب بهار میخاست چی بگه یعنی ،، گوشی جواب دادمPart 180
نوشین :از اتاق اومدم بیرون که اردلان بیدار نشه
رادوین :سلام خوبی
نوشین :مگه حال خوب گزاشتی برام چی میخای از جون من از زندگیم از اردلانم

رادوین :میدونم ناراحتی ولی خدا خودش میدونه که حاضر نیستم خار تو دستات بره ولی دورم زدی
میخواستی از ایران بری فک کردی پیدات نمیکردم من ی مردم ی مرد ک سرش بره قولش نمیره ی مرد
که زخم دیده ی مرد که قلبش زخم خورده رو هیچ وقت دور نزن
نوشین :پشت تلفنم از تهدیداش میترسیدم اروم لب زدم
راجع ب بهارم چی میخواستی بگی هان
رادوین :من امشب اونجا بودم پرورشگاه ،،مدیر اون پرورشگاه خاله من امشب گفت بیام خودمم هرزگاهی ب
بچه ها سر میزنم حالم خوب میشه امشب اومدم اتفاقی دیدم گریه میکنی از خاله که پرسیدم گفت برا بهار
خانواده پیدا شده
نوشین :تعجب از حرفاش که رعنا خانوم خاله رادوین ولی خونسرد گفتم خب که چی
رادوین :فردا باهات حرف دارم راجع ب بهار ب نفع خودته که بیای اجباری نیست ولی میخام کمکت کنم
که بهار مال تو شه تلفنی نمیشه فردا بیا یه جا حرف میزنیم
نوشین :هیجان از اینکه گفت بهار مال من میشه گفتم
باشه میام بگو کجا
رادوین :فردا میام دنبالت فعلا شب بخیر. ....
نوشین :گوشی قطع کردم ،،شاید بخواد کمکم کنه و ب خاله ش بگه وای خدایا یعنی میشه ...بهارم بیارم
پیش خودم .Part 181.....
رادوین : کارگاه بودم نزدیکای 00ظهر بود گوشیم زنگ خورد نوشین بود جواب دادم
نوشین :س سلام گفتی امروز قرار بزاریم راجع ب بهارم حرف بزنی من

الان کجا بیام
رادوین :لبخند زدم انقد عجله داشت خندم قورت دادم و اروم لب زدم دارم راه میفتم میام دنبالت اماده باش
نوشین :باشه باشه اماده ام
رادوین :گوشی قطع کردم از کارگاه اومدم بیرون رفتم سمت اتاق استراحت لباسام دراوردم و
تیشرتم از تو کمد برداشتم پوشیدم ی دستی ی موهام کشیدم جلوی ایینه و زدم بیرون از
کارگاه
جلوی سالن نگه داشتم ماشین خاموش کردم بهش تک زدم اومد بیرون چشم ب در سالن بود
از در سالن اومد بیرون
موهای لایت شده اش از زیر شالش معلوم بود و یقه مانتوش باز بود مانتو سفید چسبش با اون
شلوار جین ابی روشنش که روناش کامل مشخص بود فیت تنش ،،فرمون فشار دادم فقط کافیه
ی مرد ببینتش سریع هوف لعنتی هم جنسام میشناختم با باز و بسته شدن در نفس عمیق
کشیدم و بهش نگاه کردم سرش پایین اورد و اروم سلام داد
نوشین :س سلام
رادوین :علیک
مگه نگفتم اینجوری تیپ نزن نپوش ،،ی حرف چند باید تکرار کنم همیشه انقد مهربون
نیستما !!!Part 182
نوشین :نباید امروز رو حرفش حرف میزدم چیزی میگفتم باید تحملش میکردم امروز اروم لب

زدم
ببخشید از خونه اومدم دیگه لباس دیگه سالن نداشتم
رادوین :اروم باهام حرف میزد بدون ناراحتی فکمیکرد نمیدونم بخاطر چیه که بفهمه قضیه از
چه قراره ،، روم برگردوندم ازش و ماشین روشن کردم همینجوری که ب جلو خیره شده بودم
گفتم
مشتری واسه خونت پیدا کردی که بفروشی پول ناصر بدی ???
نوشین :میدونم میخاست عصبیم کنه ولی من مجبور بودم اروم باشم انگارنه انگارکع دلیل همه
ناراحتیام خودشه
نه مشتری پیدا نکردم ولی پیدا میکنم این روزا ذهنم درگیره
رادوین :بخاطر بهار ؟؟؟
نوشین :اره بخاطر بهار
رادوین :چون شوهرت لیاقت نگه داری بهار نداره
نوشین :درست حرف بزن
رادوین :خیلی دارم خوب حرف میزنم الان این اروم حرف زدنم هه واقعا با چه دلی میخای بچه
طفل معصوم ببری خونه ای که اون بی ناموس حرومزاده هست هان ؟؟
نوشین :درست حرف بزن نامرد
رادوین :میخای بهارم مثل خودت برده جنسی بکنه اره؟؟؟Part 183
رادوین :زدم رو ترمز کنار یه کافی شاپ نگه داشتم بی توجه ب نوشین ماشین خاموش کردم
و پیاده شدم رفتم سمت کافی شاپ نوشبنم دنبالم اومد
وارد کافی شاپ شدم سمت یکی از میزای جلویی رفتم صندلی جلو دادم نشستم ،نوشینم

نشست رو صندلی روبروی من بی حاشیه شروع کردم حرف زدن
رادوین :تو چشای خوشگلش نگاه کردم اب دهنم قورت دادم
ببین من هرچیم بگم میدونم از این شوهر بی ناموست دفاع میکنی
ولی حرفام میزنم باید برم
کار دارم
من از اون چک و شکایتم میگزرم دیگه هم کاریت ندارم ولی شوهرت
ممنوع الخروج کردم
نوشین :خوشحال بودم از اینکه گفت کاریم نداره ولی تعجب کردم
رادوین ب همین سادگیا
نمیگزشت
رادوین :ببین من دیگه کاریت ندارم ولی میخام بهت کمک کنم بهار
پیش خودت بیاری ببین
اردلان سابقه داره مطمن باش که قبول نمیکنن بهار رو ب فرزند خوندگی
ببریش اونا فقط
سابقه ش میدونن کافیه بدونن چه جونوری هم هست ولی من میخام
کمکت کنم میدونی که
فرصت کمی هم داری
ازش طلاق بگیر من عقدت میکنم بهار رو هم ب فرزند خوندگی قبول
میکنم خودمم دنبال
کاراش میرم ،،خاله رعنا رو هم راضی میکنم خانواده ای که برا بهار پیدا
شده رو قضیش
منتفی کنه ولی باید زن من بشی .....Part 185
نوشین :اشک از چشمم اومد بهش زل زدم باید میدونستم که این
قصدش کمک ب من نیست فقط میخاد
من از اردلان طلاق بگیرم تا خودش من عقد کنه زیر لب زمزمه کردم
لعنتی

چی از جونم میخای میدونستم قصدت کمک نیست ولی ساده بودم ی ان باورت کردم تو لعنتی از اون
چیزی که میخای نمیگزری فک کردی که من برا ی لحظه باهات زیر ی سقف بیام کور خوندی
میخاستم از رو صندلی بلند شم که پوزخند زد دستش مشت کرد اروم گفت
رادوین : ببین گفتم که فکرام کردم زوری ک نمیشه عقدت کنم میشه نه ولی واقعا دیگه نمیخام ب زور ب
من جواب بدی امروز میرم اگاهی و رضایت میدم چکم از ناصر میگیرم پاره میکنم یا میدم ب خودت دیگه
کاریت ندارم نه من میبینی نه زنگی نشونی پیامی هیچی
از رو صندلی بلند شدم که سر پا وایستاد چشاش نم اشک داشت
نوشین :تو نامرد این پیشنهاد دادی که من توتنگنا بمونم بگم اره تو خیلی نامردی
رادوین :گفتم که دیگه کاریت ندارم من نمیبینی دیگه از الان ب بعد من نمیبینی اما شوهرت سابقه داره
تنها راهش اینکه که ازش طلاق بگیری عقد یکی دیگه بشی بتونی بهار بیاری پیش خودت هرکسی که
میخای اعتماد داری ک بهت صدمه نمیزنه انتخاب کن
دستم بردم جیب شلوارم کیف پولم دراوردم چند تا اسکناس دهی گزاشتم رو میز و از میز فاصله گرفتم و
اروم زیر لب گفتم خداحافظ سریع از کافی شاپ زدم بیرون برا ی ان ترسیدم وقتی پشت فرمون نشستم و
ماشین روشن کردم دیدم نوشتی از کافی شاپ اومد بیرون کنار خیابون منتظر تاکسی بود برا ی لحظه
ترسیدم از اینکه قید بهار بزنه ولی از اردلان جدا نشه اما سریع خیال

امن جاش ب حال ناخوشم داد ،،،گاز
دادم سمت شرکت ناصر ....
با صدای بلند ناصر جا خوردم از رو مبل بلند شد و اومد سمتم با
عصبانیت داد زد
ناصر :یعنی چی رادوین این مسخره بازیاچیه مگه تو این زن نمیخاستی
خواستی ازش شکایت کنی که زن از
اون حرومزاده طلاق بگیره اونوقت ب من میگی بیام رضایت بدمPart
186
رادوین :اره بیا دلش با من نیست زوری نمیخامش ،،از رو صندلی بلند
شدم که از پشت بازوم کشید
چش تو چش ناصر شدم
ناصر :رادوین من کمکت میکنم مطمن باش
رادوین :یک میلیارد خودم میدم بهت خورد خورد ولی این چک باید پس
بدیم و امروز رضایت بدی
ناصر :این پول مال خودت خودت بازی کردی من فقط میخواستم روی
این کم کنم وگرن پول این
قمارا حرومه من تازه ب خودم اومدم اما خب خریت ک کاریش نمیشه
کرد ،،،میام باهات کلانتری
رضایت میدم ...
نوشین :ساعت 0ظهر بود دم ر خونه بودم کلید انداختم ک در باز کنم
ی موتوری کنار خونه نگه
داشت روم برگردوندم فک کنم پیک موتوری بود ،،رفتم جلو ی پاکت
دستش بود ازش گرفتم و
رفتم داخل خونه پاکت باز کردم ی چک ی میلیاردی بودی ی کاغذ دیگه
هم تو پاکت بود با خط
درشت نوشته بود

مرد و قولش دیگه ،،دیگه من نمیبینی این اخرین پیام بود رضایت دادم شوهرت ازاده ،،اینم چک ی
میلیاردی ....همه چیز تمومه طول میکشه یادم بره ولی خب نشدنی نیس عزت زیاد .....
نوشین :پاکت مچاله کردم الان که گفت میره بازم حسم بد بود تحت فشار بودم انگار ،،خوشحال
بودم اردلانم ازاد شده در ساختمون باز کردم رفتم داخل ،،،همش فکرم درگیر بهار بود اگه نتونم زود
کاری کنم بهار ب ی خانواده دیگه میدن ..
جلوی اینه اتاق خواب بودم داشتم ارایش میکردم چند روزی بود حسابی ب هم ریخته بودم رادوین
راس میگفت ن زنگ میزد ن میومد در سالن ن خونه ،،همش ب بهارم فک میکردم ،،،من هم
اردلانم میخاستم هم بهارم باید امشب با اردلان حرف بزنم باید ی مدت ازش جدا شم تصمیم گرفته
بودم ب هیچکس مثل رادوین نمیتونم اعتماد کنم اما فقط چند وقت مجبورم تحملش کنم فقط
چندوقت تو ایینه پوزخند زدم ....Part 187
نوشین :اردلان داشت سیگار میکشید باهام قهر کرده بود از پشت خودم چسبوند م بهش
الهی من فدات شم میدونی این دوری چقد برام سخته باور کن بعد ک طلاق بگیرم همه چی
تموم شه فقط تا یه مدت عقدش میمونم سرپرستی بهارم ک بگیرم قاچاقی از ایران میریم ی
جایی ک کسی دستش ب ما نرسه فقط تحمل کن ب جون خودم نمیزارم دستش بهم بخوره

فقط ناراحت نباش الهی فدات شم
اردلان :داشتم پوزخند میزدم ناراحت نبودم که نوشین داره طلاق میگیره و زن رادوین بشه
چون میدونستم همه چی سوریه همه چیز نوشین مال من تسلیم من بود فقط میخاستم فک کنه
ناراحتم سیگارم پک زدم و الکی با ناراحتی گفتم خیالی نیست محکمتر از قبل بغلم کرد گریه
میکرد اما من خوشحال بودم تو دلم برا اون پسر ه خط و نوشین میکشیدم
نوشین :الهی فدات شم خاله رادوین مدیر پرورشگاه س مطمنم بهار مال من میشه قول داده
بهم فقط تو طاقت بیار وقتی پامون برسه اونور هرهربهش میخندیم
اردلان :باشه من حرفی ندارم فردا توافقی از هم جدا میشیم عشقم من منتظرت میمونم
بغلم کرد پوزخند زدم ....
رعنا :هیچ معلوم هست میخای چیکار کنی رادوین ؟؟؟داری خودت بدبخت میکنی میخای ی
زن بیوه رو بگیری اینم قضیش مثل عسل اره چقد برا اون هشدار دادم بهت هان چقد گفتم
نکن چیشد دودش تو چش خودت رفتPart 188
رادوین :از رو مبل بلند شدم ی نگاه ب سامان کردم داشت سیگار میکشید و مش صادق
داشت تسبیحش میچرخوند همه فهمیده بودن دیگه باید میفهمیدن امروز فردا باید عقدش
میکردم عده نوشبنم گزشته بود
سامان :ن رعنا خانوم بزار بره بگیرتش اما باید از رو جنازه من رد شه

مگمن میزارم خودش
بدبخت کنه
مش صادق :صلوات بفرس بابا جان بزار ببینیم چی میگه خودش
رادوین :حرفم زدم میخامش میخام بشه خانوم خونه م هیچ چیز گزشتشم واسم مهم نیست
هیچی
رعنا :داری خودت بدبخت میکنی اون زن بیوه س اون زن عاشق شوهرش بوده اصلا چیشده
ک یهو طلاق گرفته هان اونم الان میخاد با پسری کوچیکتر خودش ازدواج کنه اره
رادوین :بلند شدم سرپا خاله مم بلند شد تو چشای مهربونش نگاه کردم بلند گفتم
محکم زدم رو قفسه سینم
خاله عاشق شدم رعنا جون عاشق شدم اسمش میاد قلبم تند میزنه میخامش یا کمکم میکنی
بهار ب سرپرستی قبول کنیم کمکم میکنی عقدش کنم همه چیز ختم ب خیر شه یا خودم
فکمیکنم تنهام و ی تنه همه کارام میکنم خودم اونقدر میرم پله های دادگاه بالا پایین میکنم
سرپرستی بهار میگیرم اما بدون یادت باشه خاله رعنا ی روزی میگفتی جونت پای من میدی و
همچین کاری انجام ندادی برام خاله
رعنا :امارادوین ..
رادوین :اما نداره دیگه دمت گرم ،،سریع روم برگردوندم از خونه زدم بیرون در محکم بستمPart 189
سامان : از تاکسی پیاده شدم همون ارایشگاهی بود که رادوین تعقیب

کرده بودم با عصبانیت
منتظر وایستادم تا بیاد بیرون از دور ی بار دیده بودمش بعد چند دقیقه ی خانومی اومد بیرون
خودش بود همین ارایش غلیظ و مانتو و شلوار تنگ و چسبون رفتم سمتش ازپشت دسته
کیفش کشیدم تا روش برگردونه ،،،هین بلند کشید روش برگردوند تو چشاش خیره شدم
خوشگل بود حتما برا داش رادوینم عشوه میومد رامش کرده بود
نوشین :وحشی لعنتی مزاحم چیکارم داری گمشو تا جیغ نزدمت
سامان :پس جیغ بزن تا همه ببینن برا رادوین نقشه کشیدی جیغ بزن بزا پلیس بیاد زنیکه
نوشین :تو کی هستی ؟؟
سامان :داداش همون کسی که از راه بدرش کردی زنیکه
نوشین :تو چشاش زل زدم عصبی بود چشاش قرمز شده بود با صدای بلند گفتم
اونی که دس از سرم برنمیداشت داداش تو بود ن من دست از سرم بردار ،،،سریع رفتم سمت
ماشینم ک خودش جلو انداخت
سامان :ب جان خودم قسم ب شرافتم اگه دور داشم خط نکشی و تمومش نکنی زنیکه خون ب
پا میکنم،،،این عشوه هات برا کس دیگه بریز خر شه بگیرتت ن داش من داش من دستخورده
نمیخوره
شیر فهمه ؟؟؟ خون ...ب پا میکنم
نوشین :ترسیدم عقب عقب رفتم ازش از حرفش ترسیدم حرفش بوی خون میداد نشستم تو

ماشین سرم گزاشتم رو فرمون اشک از چشام اومد قلبم تند میزدPart 190
رادوین :گوشیم زنگ خورد از جیب شلوارم دراوردم ،،،اسم نوشین رو صفحه بود سریع دکمه
اتصال زدم صدای هق هقش تو گوشم پیچید
چی شده خانومی چرا گریه میکنی بگو فدات شم حرف بزن هق هق نکن
نوشین :تو که صد نفر مثل خودت داری ک من تهدید کنن چرا بهم پیشنهاد ازدواج دادی هان
مگه چیکارت کردم ؟؟
رادوین :چیشده خانومی درست حرف بزن کسی چیزی گفته
نوشین :چی گفته تهدیدم کرد که دورت خط بکشم
رادوین :کی ؟؟؟
نوشین :برادرت
رادوین :زیر لب لعنتی گفتم و سریع کتم پوشیدم و رفتم سمت ماشین نشستم پشت فرمون ،،
گاز دادم
خانومم کجایی الان ؟
نوشین :جلوی در سالنم اونقد حالم بده نمیتونم رانندگی کنم
رادوین :الهی فدات شم من الان میام صب کن اروم باش خودم درست میکنم همه چی صب
کن ،،،باشه ارومی گفت و گوشی قطع کرد
محکم زدم رو فرمون اخ سامان اخ سامان دستم بهت برسه ادمت میکنم هوف شمارش گرفتم
خاموش بود گوشی با شدت پرت کرد سمت داشبورد گاز دادم سمت سالنPart 191
رادوین :پشت ماشین نوشین نگه داشتم رفتم سمت ماشینش در باز

کردم سرش از رو فرمون بلند
کرد ،،تو چشام که نگاه کرد قلبم تیر کشید چشاش خیس اشک بود
خانومی فدات بشم سامان پسر خوبیه اون فقط از گزشتع من دلش پره
فک میکنه تو هم مثل بقیه
دخترایی نمیدونه که تو فرشته ای گریه نکن خانومی خوشگل اشک
چشات دیونم میکنه فقط بزار
برم خونه من میدونم و اون بی عقل غلط کرده حرفی زده بهت تو اروم
باش اروم باش فدات بشم
پیاده شو من بشینم پشت فرمون برسونمت خونه دوستت بعد بیام
ماشینم ببرم از اینجا پاشو خانومی
پیاده شد منم پیاده شدم رفتم پشت فرمون نشستم روشن کردم
ماشین ،،ب نیمرخ چهره ش نگاه
کردم چقد دوس داشتنی مظلوم بود همین که ب حرفم گوش داده بود
بعد طلاقش ازش خواستم تا
عده ش بره خونه دوستش باشه نره خونه خودش ی موقع اردلان مزاحم
نشه همین که گفته بود
باشه ی دنیا برام ارزش داشت ،،،سرش سمت شیشه ماشین بود
الهی قربون این خانومی خوشگل برم من من امشب درستش میکنم
فقط صبرکن تو رو برسونم شب
برم خونه ،،،راستی ی خبر خوش دارم
نوشین :چی ؟؟
رادوین :روت سمت من کن بهت بگم ،،،صورتش برگردوند اخ چشای
خیسش داغونم میکرد با لبخند.
گفتم
خاله رعنا رضایت داده برا ازدواجمون برا بهارم قول داد بعد عقد همه کارا
رو انجام بده بهمون بدنش

حالا بخند چند روز دیگه میام واسه اینکه بنده رو ب غلامی قبول کنی ..
نوشین :فقط میخاستم این کابوس تموم شه سرم تکون دادم ...چشام بستم
رادوین :رسیدم جلوی خونه داشت بارون میومد گوشی برداشتم زنگ زدم ب سامان خاموش بود
زنگ زدم خونه گوشی برداشت فقط گفتم بیا پایین کارت دارمPart 192
رادوین :از ماشین پیاده شدم بارون شدید بود داشت میومد سمت ماشین رفتم سمتش
سامان : سلام چیشده داداش چرا نمیای بالا
رادوین :عصبی بودم تو چشاش زل زدم دستم رفت بالا و خوابوندم تو گوشش صورتش کج شد بهم زل زد
حتی نگاهشم غم دار شده بود
سامان :بزن داداش بازم ،،میدونستم بهت میگه بزن داداش بازم هرچقدر میخای
رادوین :داد زدم ،،،ب چه حقی رفتی پیش نوشین دری وری گفتی هان میدونی چقد اشک ریخته بود هان
ب چه حقی ب کسی که قراره بشه ناموس برادرت دری وری گفتی
سامان :هه نمیزارم زنت بشه ک درد بکشی که مثل اون عسل اذیتت کنه خیانت کنه داداش این زن زن
زندگی نیست من از چشاش خوندم ولش کن تو رو جون سامان جون مش صادق بیخیال شو
رادوین :پشیمون از سیلی که ب پاره تنم زده بودم ب رفیقم برادرم ،،ولی عصبی بودم از دستش داد زدم
این زن اسم داره اسمشم نوشین قراره بشه زن داداشت ،،،محکم زدم رو تخت سینش چند بار پشت سرهم
،،فهمیدی اسمش از این به بعد اینه زنداداش

سامان :هرچی گفتی گفتم چشم بیا ازش بگزر جونم برات میدم نزار حال خراب بمونه برات ک منم روحم
بمیره تو نباشی من ب کی دلخوش باشم
رادوین :تو چشاش زل زدم دستم گزاشتم رو قلبم
سامان من عاشق شدم ایندفعه فرق داره قلبم میزنه براش وقتی میبینمش داداشم دلم لرزیده براش حال
داداشت با این خوبه اگه نوشین نباشه من مثل مرده متحرکم دوست داری مثل مرده متحرک باشم اره
دوس داری جسمم پیشت باشه پیش خانوادم روحم قلبم پیش اون من با وجود نوشین زنده م این قلب برا
اون میزنع میفهمی میفهمی ،،،بغلش کردم بارون شدید شده بود داد زدم
سامان پشت داداشت باش پشتم باش تا روح داداشت نمیره نخواه که روحم بکشی ...محکم بغلم کرد اروم
کنار گوشم گفت نوکرتم لبخند زدم ....Part 193
رادوین : کنار ارایشگاه ماشین نگه داشتم هم خوشحال بودم هم ی دلشوره عجیبی داشتم از
ماشین پیاده شدم رفتم دم در سالن بعد چند دقیقه ی خانومی اومد گفت عروستون الان میاد
اماده س ،،سحر دست نوشین گرفته بود اومدن محو تماشای نوشینم شدم تو لباس عروس ی
شنل سفید توریم روش پوشونده بود اومدم نزدیکش دستش گرفتم چقد سرد بود دستاش من
تو تب میسوختم ولی اون سرد سرد سحر خوشحال بود از سالن اومدیم بیرون رفتم سمت
ماشین در جلو رو باز کردم سوار شد دامن ماکسیش دادم تو در بستم

،،،دور زدم رفتم پشت
فرمون نشستم ماشین روشن کردم گازدادم سمت تالار
خانومم حالت خوبه ؟؟؟چرا انقد سردی نکنه فشارت افتاده هان
نوشین :نه خوبم ممنون
رادوین :چقد سرد حرف میزد انگار ب قلبم چاقو میزدن اما باید قلبش
مال خودم میکردم
میدونم سخت بود اما باید تحمل میکردم
ماشین جلوی دم تالار نگه داشتم از ماشین پیاده شدیم دستش گرفتم
رفتیم تو ،،دورمون شلوغ
شد یهو خاله رعنا با اسپند نزدیکمون شد و هله میکشید سامان اومد
بغلم کرد عمو فرهاد مش
صادق اخ همینا بودن بس بود برام اما جای خالی مادرم ازارم میداد مادرم
نتونسته بود بیاد
شوهرش تصادف کرده بود و نتونست بیاد عروسی پسرش هه ،،،با تنه
سامان ب خودم اومدم
سامان :فک نکن اقا داماد شدی همیشه داداش خودم میمونی 2نصفه
شبم خوابم نبرد میام
سراغت نباید چیزی بگی دلم تنگ بشه
رادوین :خندیدم این پسر تو بدترین شرایط خنده رو لبم میاوردPart
194
رادوین :رفتیم جایگاه عروس و دوماد نشستیم رو صندلی خاله رعنا و
سحر کنار نوشین
اومدن شنلش دراوردن و ی شال توری رو قسمت برهنه شونه ش و
یقش انداختن خاله رعنا
میدونست من حساسم ،،دستم گزاشتم رو دستش حتی بهم نگاه کرد
نگاهش بی روح و سرد

بود همه مشغول رقص خوشگزرونی بودن،، اصل من بودم خود داماد که شاد نبود همه ب
جز خودم انگار شاد بودن ،,همه کادوهاشون میدادن و فقط ی لبخند.
خشک و خالی میزدم
نوشین هم ب ی سر تکون دادن و لبخند. اکتفا میکرد ،،هنوز یک ساعت نگزشته بود که
اسمم صدا زد
نوشین :رادوین
رادوین :اونقد مشتاق شدم که انگار تمام تنم شده بود گوش که صداش بشنوم با خوشحالی
گفتم
جانم
نوشین :میشه بریم حالم خوب نیست خواهش میکنم خیلی حالم
بدهرادوین :فقط ازم خواهش کرد نه ب عنوان این که شوهرشم نه چیزی فقط خواهش کرد
نگاهش پر التماس بود انگار مجلس عروسی براش بدتر از جهنم بود
گلوم بغض گرفته بود
نمیتونستم چیزی بگم یعنی اینجا جاش نبود ،،،تو چشاش نگاه کردم و اروم سرم تکون دادم و
دستش گرفتم از جامون بلند شدیم خاله اومد سمتون
رعنا :کجا میری عزیز دلم
رادوین :خاله حالم اصلا خوب نیست نمیدونم چرا یهو ابنحوری شدم دوباره اون سردردای
مسخره اومد سراغم لطفا از مهمونا عذر خواهی کن
رعنا :اما ،،،اما هنوز نرقصیدین،عکس نگرفتین حتی ،،
رادوین :حالم بده خاله درک کن خودت جمع و جورش کن ،،،دست

نوشین گرفتم و سریع از
میون جمعیت گزشتیم ،،،بغض گلوم فشار میداد باید عروس امشبم از جهنم خودم دورش
میکردم چون عروسیش یعنی جهنم چون نمیخاست باشه ،،دستم مشت شد با دست دیگم
دستش محکم گرفتم و رفتم سمت ماشین ....Part 195
نوشین :خیلی داشت تند میرفت میدونم حتما خیلی عصبانیه ،،،وقتی پیش خاله ش گفت خودش
حالش بده خیلی خجالت کشیدم نخواست من پیش خانوادش خراب شم ولی گردن خودش انداخت
،،نمیتونستم عروسی مسخره م رو تحمل کنم رادوین فک میکرد واقعی من که میدونستم همش
فرمالیته س من دلم پیش اردلان بود پیش یک نفر بود دلم دیگه برام معنایی نداشت چیزی ب
نیمرخش نگاه کردم خیلی عصبی بود انگار حواسش اینجا نبود داشت فقط روبرو نگاه میکرد ،یخورده
فقط چند لحظه دلم بحالش سوخت خب امشب عروسیش بود از ته دلش من میخاس ولی من دقیقه
اول همه چی خراب کرده بودم اما سریع خودم زدم ب بی خیالی
،،،گوشیم زنگ خورد از کیف
کوچیک سفیدم گوشی موبایلم با استرس دراوردم فک کردم اردلانه گفته بودم خودم زنگ میزنم
،،سحر بود جواب دادم گوشی گزاشتم کنار گوشم صدای داد و بیداد سحر تو گوشی پیچید
سحر :تو چیکار کردی نوشین فقط ی لحظه اون دلت رحم نیومد ،،،خاله رادوین گفت رادوین حالش

بده من که میدونم کار تو میدونم رادوین برا این لحظه ها انتظار میکشید میدونم اونقد مرد
نخواست خرابت کنه خیلی بی انصافی نوشین ارزوی ی پسر مجردی که دلش ب تو باخته نابود
کردی اخه اون دل بی انصافت ی معتاد داعم الخمر عوضی بی ناموس میخاد بسه ب خودت بیا
خجالت داره دلم برا رادوین داره اتیش میگیره تو لیاقت محبتهای اون داری واقعا ؟
نوشین :نمیتونستم جوابش بدم،،،گوشی قطع کردم رو سحر ،،گوشی خاموش کردم ب نیمرخ رادوین
نگاه کردم بازم حواسش ب جاده بود ،،
جلوی مجتمع ماشین نگه داشت میدونم نمیتونست از برادرش و پدر خونده اش دور بمونه برا همین
ی اپارتمان تو مجتمع کنار خونه خودشون رهن کرده بود ماشین برد تو پارکینگ حتی نمیدونستم
باید چیکار کنم پیاده شم نشم ،،،استرس داشتم در ماشین باز کرد و پیاده شدم دستم محکم گرفت و
از پارکینگ اومدیم بیرون رفت سمت اسانسور ،،،هیچی نمیگفت فقط نفسهای عمیقش نشون حال
بدش میداد196 Part
نوشین :وارد خونه که شدم تعجب کردم چه دکوراسیون شیکی همه چی خوشگل تو پذیرایی چیده شده
بود خونه زیاد بزرگی نبود نقلی بود اشپزخونه سمت چپ بود ی اشپزخونه نقلی ،،، همه چی چیده شده
بود چشم خورد ب تابلوی ون یکاد که روبروم بود تو پذیرایی دستم گزاشتم رو قلبم ،رادوین رفته بود

سرویس من همینجا تو پذیرایی سر پا وایستاده بودم رادوین اومد روبروم موهای کنار پیشونیش خیس
بود صورتش خیس بود صورتش شسته بود چقد چشاش قرمز شده بود همینجوری داشت نگام میکرد
یجوری شده بودم نمیخاستم زیاد پیشش باشم ،،،رفتم سمت اتاق خواب فقط همین ی اتاق داشت در که
باز کردم با تعجب نگاه کردم ولی تخت خواب گوشه اتاق بود دورش پر شمع بود و روش گلبرگهای
قرمز ریخته شده بود پوفی کشیدم هه اینا با خودشون چی فک کردن حتما کار خاله ش فک میکنه
خبریه ،،چشمم چزخوندم دور تا دور اتاق پرده های اتاق شکلاتی بود رویه ی ش توری سفید بود چه
هارمونی قشنگی بود ،،،ی کمد لباس قهوه ای بزرگ سمت راست روبروی ایینه قدی سلطنتی نقره ای
بود رفتم سمت کمد درش باز کردم پر لباسای مجلسی و لباس خوابای توری و س،،،سی بود عصبی شدم
حتی نگاه کردن بهشون حالم بد میکرد ک واقعا چی فککرده راجع ب من ،،در کمد بستم رفتم جلوی
اینه چقد اندامم تو این ماکسی خود نمایی میکرد موهای فرخورده طلاییم که بالا با کلی گیره مو بسته
شده بود چقد سخت بود کندن این همه گیره از سرم ،،موهام پر تافت بود ،،باید میرفتم دوش میگرفتم
باید لباسم در میاوردم وای زیپش از پشت بود ،،وای چقد بد شانسم حالا چیکار کنم ،،با صدای در روم
کردم سمت در رادوین بود ،،،کتش دراورده بود امشب چقد جذاب شده بود اگه عروسش من نبودم

امشب کلی میتونس بهش خوش بگزره ولی من نه ،،،اومد سمتم سرم پایین انداختم
رادوین :عصبی بودم ولی نگاه کردن بهش حالم عوض میکرد خوب میشدم مگه میشد تو نی نی چشاش
نگاه کنی بد بمونی تو چشای نازش،،دستم بردم زیر چونش سرش اوردم بالا
نوشین :میشه زیپ لباسم بکشی پایین میخام برم دوش بگیرم منتظر عکس العملش نشدم و پشتم کردم
بهش دستای تب دار و داغش بهم خورد و زیپ لباسم پایین داد و سنگینی ماکسی افتاد رو پام از
خجالت اب شدم اونقد سریع باز کرد زیپ نتونستم لباس نگه ش دارم
Part 197.....
رادوین :لباس عروس افتاد رو زمین پشتش ب من بود تن سفید و س..سیش داشتم میدیدم
اونم از فاصله کم ناخوداگاه دستم رفت، پشتش لمس کردم اروم دستم کشیدم داغ بود بازوش
از پشت کشیدم سمت خودم روبروم لباش ب دندون گرفت ی سوتین دکلته سفید تنش بود با
شرت کرم رنگ س.س ،،سیبک گلوم بالا پایین شد اب دهنم قورت دادم داشت بهم نگاه
میکرد دستاش گذاشت رو قسمت برهنه سی***هاش که بیرون بود از من از شوهرش داشت
خودش میپوشوند بغض کرده بودم مثل ی سنگ وسط گلوم گیر کرده بود پایین نمیرفت تو
چشای نازش ک نگاه میکردم حال و هوام عوض میشد چه برسه ک الان با سوتین و شورت

جلوم وایستاده دستم بردم سمت تار موی که رو پیشونیش بود زدم پشت گوشش نفسام داغ
شده بود حالم واقعا بد شده بود ،،،زوم کردم رو بالا تنش رفتم جلوتر صورتم نزدیک صورتش
کردم میخاستم لبام بزارم رو لباش که سرش کج کرد ی چیزی تو قلبم فرو ریخت مثل ی
سوزن ب قلبم خورد با حرفی که زد خشکم زد
نوشین :نباید میزاشتم از این جلوتر پیش بره من رادوین دوست نداشتم و این میدونستم نباید
بزارم هیچ اتفاقی بیفته اروم لب زدم
تو بهم قول دادی تا بهت علاقه پیدا نکردم دست نزنی بهم لطفا سر قولت بمون میمونی ؟؟
رادوین :باورم نمیشد شب اول عروسیمون برام شرط بزاره که دست نزنم بهش اغوشش سهم
من بود همین امشب دریغ کرد ازم چند قدم عقب رفتم حرفا و جمله ها تند تند تو ذهنم
میومد ولی قدرت بیانشم نداشتم هر کلمه ای که میگفتم غرور خودم بود که نابود میشد عقب
عقب رفتم بهش زل زدم راست میگفت من قول داده بودم تا من نخواد دست نزنم ولی خیلی
بد پسم زد خیلی بدPart 198
نوشین :با صدای بسته شدن محکم در چشام بستم ،،اونقد عصبی شد که هیچی نگفت فقط رفت
نمیخاستم راجع به ناراحت شدنش فک کنم ،،ماکسی از رو زمین برداشتم و گزاشتم رو تخت
سریع رفتم حموم ...

رادوین :تو پذیرایی نشسته بودم و پکهای عمیق ب سیگارم میزدم هزار جور حرف و جمله و فکر
ب ذهنم میومد ،، کلی پیام و تماس از دست رفته رو گوشیم بود حالم ب قدری بد بود که
نمیتونستم جواب بدم فقط ی پیام ب سامان دادم که نگران نشه ،،ب چایی سرد رو میز خیره
شدم بر داشتم و چند قلپ خوردم گزاشتم ش رو میز ،،گوشیم زنگ خورد میخاستم بیخیال بشم
میخاستم خاموشش کنم که دیدم ناصر ،، ی حسی گفت جواب بدم حتما اومده تالار دیده نیستم
هه گوشی جواب دادم ولی صدای خش خش و صدای ناله ضعیف میومد بلند گفتم الو الو ناصر
تویی
ناصر :ا الو را را دوین بیا م من چ..ا ق.
رادوین :چیشده بلند بگو کجایی الان ناصر ،،سیگارم تو جاسیگاری خاموش کردم و بلند شدم
سوییچ ماشین از رو میز برداشتم بلند گفتم
ناصر کجایی ؟؟
ناصر :ا تو بان همتم ب ب یا رادوین
رادوین :باشه الان میام اروم باش پسر فقط جی پی اس گوشیت روشن کن سریع گوشیت
شارژداره
ناصر :ا اره داره ،روشنه بیا
رادوین :گوشی قطع کردم رفتم سمت در خونه یهو یادم از نوشین اومد باید بهش میگم میرم رفتم
سمت اتاق نمیدونستم برم داخل یا نه ،،هه199 Part

رادوین :در که باز کردم صدای شر شر اب اومد ،،رفته بود حموم ،رفتم سمت حموم چند تا تقه ب در
حموم زدم چند بار صداش زدم
نوشین ،نوشین
رادوین :شیر اب بست
نوشین :حوله رو سی..ن..ه هام پوشوندم و رفتم سمت در حموم اروم گفتم بله
رادوین:دارم میرم بیرون یکی از دوستام زنگ زد در قفل میکنم شاید دیر بیام در اتاقت قفل کن بخواب
کاری داشتی بهم زنگ بزن جواب میدم یا پیام بده
نوشین :باشه
رادوین :فقط گفت باشه ن سوالی ن چیزی عین ی تیکه سنگ سرد فقط گفت باشه ،،وقت تحلیل کارای
نوشین نداشتم ناصر حالش بد بود ،،سریع ازش خداحافظی کردم و از خونه زدم بیرون
تو ماشین بودم داشتم میرسیدم همونجایی که ناصر هست از دور هم ماشینش میشد ببینم ماشین نگه
داشتم پیاده شدم رفتم سمت ماشینش کسی نبود توش اه لعنتی ب دور ور نگاه کردم اونور اتوبان ،،،از دور
ی چیزی دیدم دوییدم اون سمت ،،ناصر بود ،،خون از پهلوش میرفت پیرهن سفیدش خونی شده بود سریع
دستم گزاشتم زیر پاهاش بلندش کردم و اوردم سمت ماشین خودم و صندلی عقب گزاشتم گاز دادم حال
ناصر وخیم بود
چیشد کیا زدنت ناصر هان
ناصر :چند ن نفر بودن تع قیبم میکردن بعد ب عد

رادوین :اروم باش پسر هیچ طوری نیست الان میریم بیمارستان ...
رادوین :خدارو شکر بخیر گزشته بود ناصر دراز کشیده بود رو تخت چند تا بخیه زده بودن ب پهلوش
،،سرم تکیه دادم به صندلی ساعت 4صبح بود حواسم رفت پی نوشین دل تو دلم نبود بهش زنگ بزنم
میترسیدم خواب باشه از خواب بیدارش کنم ،،دل نگرانش بودم ...Part 200
رادوین :ساعت 4بعد از ظهر بود رفیق ناصر اومده بود بیمارستان ،،ناصر مرخصش کردن ،،از
بیمارستان اومدیم بیرون رفتیم سمت ماشین زیر دست ناصر گرفته بودم ناصر کمک کردیم
صندلی عقب بشینه و دوستش سهیل جلو نشست گاز دادم سمت خونه ناصر
ناصر تو اتاق خواب رو تخت دراز کشید من اومدم بیرون از اتاق رو مبل تو پذیرایی نشستم
سهیل کنارم نشست
پسر خوبی ب نظر میومد ،،صدام زد
سهیل :رادوین ب نظرت کار کی میتونه باشه فقط بفهمم
رادوین :حال ناصر خوب شه سهیل جان بالاخره ی چیزایی میگه حتما اونارو میشناخته
سهیل :اره فعلا هیچی نمیپرسم ،،واقعا ازت ممنونم رادوین جان که زود رسوندیش بیمارستان
رادوین :ن بابا کاری نکردم رفیق منم هست،،از جام بلند شدم
سهیل جان من باید برم راستش خانومم خونه تنهاست از دیشب اینجا بودم فقط ی بار بهش
زنگ زدم ،،،از جاش بلند شد و با حالت شرمندگی سرش تکون داد

سهیل :واقعا ببخشید رادوین جان اره دیشب عروسیت بوده ناصرم داشته میومده عروسیت
اینجوری شده
رادوین :فردا بهش سر میزنم
سهیل :بیا رادوین جان این کلید خونه اگه من نبودم فردا ی قرار کاری دارم حالا ک ناصر
حالش بده نباید بزارم شرکتش ب باد بره کهPart 201
رادوین :من صبح میام حتما تو ب کارات برس صبح 03اینجام
سهیل :ممنون رادوین جان
رادوین :از خونه ناصر زدم بیرون سوار ماشینم داشتم میرفتم سمت خونه م ،چند دقیقه مونده بود
برسم جلوی ی فروشگاه نگه داشتم میخواستم برا خونه خرید کنم از ماشین پیاده شدم رفتم سمت
فروشگاه
کیسه های خرید گزاشتم صندلی عقب و گاز دادم سمت خونه ،،
ماشین بردم تو پارکینگ و کیسه های خرید برداشتم رفتم سمت واحد خودمون ،،اولین بار بود
داشتم از بیرون برمیگشتم خونه خودم خونه ایی که نوشین توش منتظرم ،،کلید انداختم در باز
کردم رفتم سمت اشپزخونه کیسه های خرید گزاشتم رو اوپن ،،صدای تی وی میومد رفتم سمت
پذیرایی ،،،نوشین رو مبل نشسته بود انقد صدای تی وی بلند بود اصلا متوجه اومدن من نشد
حواسش معلوم نبود کجا پرت بود ی تاپ شیری رنگ پوشیده بود با ی ساپورت مشکی جذب
صندلای کرم رنگشم پاش بود پاش رو پاش انداخته بود و کنارش ک

نشستم یه هین بلند کشید
نوشین :یهو مبل بالا پایین شد روم برگردوندم هین کشیدم ترسیدم ی ان رادوین بود
رادوین :اروم باش منم خانومم خوبی ،،دستم بردم سمت بینیش وگرفتم کشیدم سمت خودم
همچین که بوش میاد غذا مذا نداریم نه
نوشین :حوصله نداشتم چیزی درس کنم اونجایی که بودی نخوردی مگه
رادوین :نفسم فرستادم بیرون میدونم اون من دوست نداشت چ برسه اشپزی کردن خونه من
چی دوست داری خانومی درس کنم من پیتزا بلدم املتم بدم و کتلتم بلدم دستپخت من امشب
بخور شاید مشتری بشیPart 202
رادوین :دستاش تو دستم گرفتم بهش نگاه کردم چسبیدم بهش ،، انگار راحت نبود لباش ب
دندون گرفت
خانومی من قربون اون صورت خوشگلت برم فک میکنی اخه من ..من لامصب تورو برا دلم
میخام ،،یهو تو چشام براق شد و با سوالی که کرد ی ان تعجب کردم
نوشین :تو اصلا من برا چی میخای برا چی میخواستی زنت بشم
رادوین :لاخ موهاش انداختم پشت گوشش تو چشایی که از دیدنش سیر نمیشدم نگاه کردم
تو رو برا خودت میخام وجودت فقط همین
نوشین :یعنی تو حاضری اصلا ب من دست نزنی خودت کنترل کنی ؟؟
رادوین :فک کردی من هولم خانومی اره ،زن لخت جلوی روم تو مهمونی لخت شد از مهمونی
زدم بیرون

نوشین :انتظار داری باور کنم شما مردا از این دروغا خیلی میگین
رادوین : یاد اون مهمونی افتادم همون مهمونی ناصر همونجا که برا همیشه قید ناصر زدم ی
مهمونی مختلط بود یادمه قرار بود بازی کنن قمار کنن من ندونسته رفتم گفت شیرینی زدنشرکتم ،،وقتی دیدم همه مشروب میخورن و تو هم میلولیدن وقتی اون زنیکه مرجان همیشه
دنبال ی فرصت بود خودش بچسونه بهم رو پیرهنم شربت البالوش خالی کرد وقتی ناصر اومد
کنارم رفت گفت برو اتاق خواب من لباس تو کشو هست عوض کن وقتی رفتم تو اتاق مشغول
عوض کردن لباسام بودم دیدم یکی در بست روم برگردوندم همون زنیکه ای که رو لباسم
شربت ریخته بود اون پیرهن توری نازکش داشت در میاورد دستش برد سمت بند پیرهنش
،،دروغ نگفتم اگه بگم یک کیلو ارایش تو صورتش بود ،،پیرهنش ک دراورد پشتش بهم کرد و
سوتین شورتش دراورد دهنم خشک شده بود قفل کرده بودم ن برا تن هرزه ش خب منم
مردم دیدن تن ی زن اونم وقتی هیچکس نداشتم ولی من از اول با دلم عهد کرده بودم زنی که
نخوام دستم ب ناخنشم نخوره ،،هول نبودم هم این خودم میدونستم هم دور و وریام ،،داشت
تحریک امیز دستش رو سی**ش میکشید داشت میومد جلوم کلید اتاق خواب نمیدونم پرت
کرد کجا قهقهه میزد با عشوه میگفت میدونی که خیلی وقته دنبالتم عزیزم رادوین جان من

تو رو مال خودم میکنم امشب برات اماده شدم ببین اخ امشب میخام زیرت بخوابم داشت
میومد سمتم صدای موزیک خیلی زیاد بود عقب عقب رفتم سمت پنجره پرده سفید کنار
کشیدم و در پنجره رو باز کردم فاصله خیلی زیاد بود اما من مجبور بودم و باید میتونستم مثل
قدیم که تو کانادا بودم مربیمون همه جور ه باهامون کار کرده بود برا ورزیده شدن اندامون
،،چشام بستم و پریدم صدای جیغ اون زنیکه و شنیدم و پایی که ی ان استخونش ترق توروق
کرد ی پام شکسته بود لنگان لنگان فاصله حیاط تا ساختمون طی کردم کل صحنه اش یادم
اومد نوشین بازوم تکون داد ب خودم اومدم
نوشین :چیشد رفتی تو فکر خودتم میدونی دروغ میگی اخع هیچمردی از زنی ک جلوش باشه
نمیگزره
رادوین تو چشاش نگاه کردمPart 203
رادوین :دستم تو موهاش بردم و اروم گفتم
زمان همه چیز ثابت میکنه فقط زمان ،،من قانونایی دارم برا خودم تا قلبم کسی نخواد دست
نمیزنم بهش ،،من دلم فرق داره میخام وقتی با یکی باشم تمامش سهم من باشه قلبش روحش
جسمش وجودش همه چیش
نوشین :اگه برعکس باشه چی
رادوین :یعنی چی خانومم ؟
نوشین :یعنی طرف تو رو نخواد

رادوین :دستش بوسیدم و تو چشاش نگاه کردم اونقدر منتظر میمونم تا عاشقم بشه بعدش همه
جاش تصاحب میکنم
خب حالا بگو خانومیم چی دوست داره درس کنم ؟؟
نوشین :کتلت
رادوین :ای ب چشم ،،از جام بلند شدم و رفتم سمت اشپزخونه بسته گوشت از یخچال دراوردم
،،خاله رعنا فکر همه جاش کرده بود در نبود مادرم اون بود که هوام داشته باشه ،بسته رو
گزاشنم تو ی ظرف و مشغول پوست کندن سیب زمینی و پیاز شدم ،،
نوشین :از جام بلند شدم رفتم سمت اشپزخونه چه بوی کبابی راه انداخته بود رادوین خیلی
خودش کنترل کرده بود از دیشب شب عروسیمون بود ولی بهم دست نزد امروز میدونستمپای حرفاش قول قراراش میمونه و دس نمیزنه همچین مردی مثل رادوین که خودش کنترل
کنه کم پیدا میشه حرف سحر باورش کردم ،تو اشپزخونه تکیه داده بودم ب اپن رادوین
مشغول سرخ کردن کتلتها بود با این هیکل ورزشکاری و قد بلندش اون بازوهای عضله ایش
که از دورم رگای برجستش معلوم میشد یه جورایی خنده دار بود داشت اشپزی میکرد داشت
زیر لب اهنگ میخوند اروم خندم گرفته بود ی ان روش برگردوند هول کرد
رادوین: عه خانوم خوشگلم از کی اینجایی
نوشین :رفتم جلو روش وایستادم دقیقا تا قفسه سینش میرسیدم ،،
هیچی کارت بکن

رادوین :دستش گرفتم و نشوندمش رو صندلی
شما بشین اینجا خسته نشی تا من برا خانوم خوشگلم شربت درست کنم
نوشین :ب قیافش نمیومد اصلا زن زلیل باشه ولی داشت خیلی لوس میکرد من گوشیش زنگ
خورد جواب داد
رادوین :گوشیم زنگ خورد جواب دادم وای مامان بود ،،سلام دورت بگردم سلام نوکرتم سلام
فدات شم چطوری مادرم
خوبی پسرم الهی قربونت بشم رادوینم میدونم از دستم خیلی دلخوری مادرم میدونم نتونستم
بیام عروسیت نشد بیام ایران میدونی که هم برادرت مریض بیمارستان بردمش هم..Part 204
رادوین :اره میدونم فدای سرت عطر نفست از دورم ب مشام میرسه نفس زندگی منی مادرم
میدونم مادر بدی بودم برات هیچ وقت مادری نکردم اونجوری که باید دیگه نگو این فدات بشم
چرا اخه این همه التماست کردم بیای کانادا نیومدی هان حداقل هرروز پیشت بودم سایه سرم
بودی
الهی فدات شم نمیشد بیام مش صادق جونش ب اینجا وصله خارج بیا نیست سامان چبکار
میکردم خاله رعنارو عمو فرهاد اینا خانواده منن مادرم ،،تازه هم که عروس خانومیت اضافه
شده هه
الهی من فدای عروسم بشم رادوین عکساش برام بفرس رعنا فرستاد

چند تا ولی بازم بفرس
عکسای عروسیتونم بفرس ،وای مادر براش ی سرویس ایتالیایی گرفتم میخام بیام خودم
گردنش بندازم وای نمیدونی چقدر شوق دارم فقط بزار بچم حالش خوب شه از تخت
بیمارستان پاشه سریع میام ایران ،،مادرم الان عروسم پیشته گوشی بهش بدی ؟؟
رادوین :اره عشق رادی اینجاست گوشی ،،گوشی گرفتم سمتش و با تعجب نگاه میکرد اروم کنار
گوشش گفتم
حرف بزن عشقم مادرمه شوق داره باهات حرف بزنه ،،،گوشی گرفت و اروم گفت مادر جون
سلام سرم خم کردم و رو موهاش بوسیدم عطر موهاش عمیق نفس کشیدمPart 205
نوشین :چقدر مادرش مهربون بود مثل خود رادوین پشت میز نشسته بودم داشت با ی حالت خنده
داری ظرفا رو میز میچید لیوانا رو گزاشت ظرف سالاد گزاشت چقدر خوش سلیقه میز چید نشست
کنارم یخورده از خودم خجالت کشیدم درسته دوسش نداشتم اما اولین روز زندگی مون بود باید ی
چیزی درس میکردم ن اینکه رادوین از راه بیاد و با عشق غذا بپزه ،،بهش نگاه کردم با لبخند داشت
در نوشابه رو باز میکرد دستم بردم سمت ظرف کبابا که حداقل براش کباب بزارم که بلند گفت
رادوین :چیکار میکنی خانومم عه دست نزن
نوشین :خندم گرفت خب میخاستم برات بزارم

رادوین :اهان من فک کردم میخاستی بخوری اولین لقمه غذای اولین روز زندگی مشترکمون من
میزارم دهنت ،، چند تا کتلت با چنگال گزاشتم تو بشقابش و با قاشق تیکه کردم و گزاشتم تو نون
خیارشورم توش گزاشتم و بردم سمت دهنش دستش اورد که بگیره ازم بلند گفتم
نه خانومیم اولین لقمه رو من میزارم دهنت دهنت باز کن
نوشین :دهنم باز کردم و لقمه رو گزاشت دهنم چقد خوشمزه شده بود داشت بهم نگاه میکرد لقمه رو
قورت دادم و چند تا کباب گزاشتم تو بشقابش
چرا نمیخوری پس ؟؟
رادوین :قرار شد اولین لقمه غذای اولین روز زندگیمون تو بزاری دهنم
نوشین :دستم بردم سمت بشقابش و یه تیکه کتلت گزاشتم لای نون بردم سمت دهنش دهنش باز
کرده بود خندم گرفت تا لقمه رو گزاشتم دهنش مچ دستم گرفت و نوک انگشتام تو دهنش میک زد
وای ی طوری شدم لبام ب دندون گرفتم و دستم ول کرد اروم دستم بوسید و گفت بخور خانومم
،اروم اروم مشغول خوردن بودن ولی رادوین داشت با ولع میخورد
رادوین :انگشتش که تو دهنم میک زدم اشتهام چند برابر شد مشغول خوردن شدم ...Part 206
نوشین: شام که خوردیم میخاستم بشقابارو جمع کنم نزاشت میخاستم بشورم دستم. و گرفت و
بوسید خودش مشغول جمع کردن بشقابا شد بعدشم رفت سمت سینک ظرفشویی ،،صدای
زنگ موبایلم اومد سریع از اشپزخونه اومدم بیرون رفتم سمت اتاق

خواب در بستم و با استرس
رفتم سمت کیفم ،،ب اردلانم زنگ زده بودم در دسترس نبود
میدونستم اردلانم گوشیم از
کیفم دراوردم و جواب دادم صداش که تو گوشم پیچید قلبم شروع کرد
زدن
سلام الهی فدات شم اردلانم خوبی کجا بودی بهت زنگ زدم
اردلان :صدای ناراحت و غمگین ب خودم گرفتم و جوابش دادم که
فککنه ناراحتم
خانومی من عشق من اخه دوری ازت سخت میدونی دیشب تا خود صبح
چی کشیدم مبادا
بهت دست نزده باشه
نوشین :ب جون خودم بهم دست نزد یعنی نمیزارم که دس بزنه من
فقط مال توام فقط بزار
کارای بهارم انجام بدم بچه رو بیارم پیش خودم میام پیشت بعدش
میام پیشت الهی قربونت
بشم دلم برات ی ذره شده اخ عشقم اخ نفسم تو که میدونی چقد
دوست دارماردلان :اره خانومیم میدونم خلاصه زودتر کارات بکن منم
دنبال یکیم بتونه قاچاقی از مرز
ردمون کنه
نوشین :دستم گزاشتم رو س***نم و نشستم رو تخت
الهی قربونت بشم دلم هوای عطر تنت کرده،،،،شام خوردی اقاییم
اردلان :چیزی از گلوم پایین نمیره
نوشین :برو بخور اقایمم زنگ بزن رستوران بیارن برات باشه اقاییم
اردلان :باشه خانومیم هرچند چیزی از گلوم پایین نمیره،،، با صدای
شهره از حموم سریع از اتاق
زدم بیرون و تو راه پله ها سریع میخاستم خداحافظی کنم اگه بفهمه

هوف زنی خونس وای
،،،گندت بزنن الان وقت دراوردن صدات بود ،،،خانومی من برم فعلا یکی از رفیقام پشت خطه
دیده جواب نمیدم نگرانه خانومیم
نوشین :باشه برو فدات شم شامتم بخور
اردلان :گوشی قطع کردم و رفتم سمت اتاق خواب شهره لخت جلوی کمد وایستاده بود از پشت بغلش کردم .....Part 207
نوشین :گوشی قطع کردم لبخند زدم صداشک شنیدم اروم شدم بلند شدم گوشی گزاشتم تو کیفم و سریع ا اتاق اومدم بیرون مبادا شک کنه
تی وی روشن بود و شبکه فوتبال بود رفتم سمت کاناپه دیدم رادوین رو کاناپه خوابش برده
وای یعنی انقد خسته بود زود خوابیده بود رفتم جلوش خم شدم اروم نفس میکشید تیشرتش
دراورده بود بازوهای عضله ایش و بدن تختش و هیکل سیکس پکش معلوم بود مثل بچه ها
اروم خوابیده بود و دستاش بغل کرده بود همینجوری بهش نگاه کردم ی ان دستم بردم سمت
دستاش و از هم بازشون کردم و بیدار نشد چقد خوابش سنگین بود میخاستم بلند شم که چشمم خورد ب جورابای سفید تو پاش دستم بردم سمت پاهاش
جوراباش دراوردم و تو هم جا کردم و گزاشتم پایین ،،،حتی شلوار راحتی هم نپوشیده بود با
شلوار جین خوابیده بود اروم از جام بلند شدم چراغ خاموش کردم و رفتم سمت اتاق خواب

دراز کشیدم ....
رادوین :صبح که از خواب بیدار شدم با دیدن پاهام ک جوراب پام نبود لبخند زدم تو دلم چقد
قربون صدقه خانومیم رفتم دست کشیدم تو موهام و رفتم سمت اتاق خواب اولش نمیخاستم
برم تو ولی خب زنم بود لختم ک خوابیده باشه محرممه
وارد اتاق خواب که شدم رفتم سمت تخت خوابیده بود پتو نازک رو ش بود تا بالا تنش گرفته
بود نشستم کنار تخت دستاش بوسیدم. بهش زل زدم اخ که چقدر دلم میخواست بگیرم بغلش
کنم و بوسش کنم اما ن پتو رو زدم کنار ن چیزی زل زدم ب صورت ناز و معصومش
پیشونیش بوسیدم و بلند شدم از اتاق زدم بیرون .....Part 208
نوشین :چند روزی بود خونه رادوین بودم هرروز بیشتر از روز قبل سرد رفتارعدت میکردم و
رادوین بیشتر مهربونی میکرد ی جورایی در مقابل۵۷ مهربونیاش کم میاوردم ،،وقتی خانواده ش
دیشب برا اولین بار اومدن خونه رادوین مثلا اومدن مهمونی ،،رادوین غذا از بیرون گرفته بود و
خاله ش فهمید چقد عصبی شده بود زیاد نموندن و رفتن دلم نمیخواست تا این حد بد کنم
ولیتد نمیخاستم کوچکترین محبتی کنم که رادوین فک کنه من دوسش دارم یا ب زندگی
باهاش دلگرمم ،،،امروز باید راجع به بهارم باهاش حرف بزنم ک زودتر بیفته دنبالت کاراش
استرس داشتم بلند شدم رفتم اشپزخونه هوس لازانیا کرده بودم

خودمم میخاستم درس کنم
برا رادوین تا بتونم امروز حداقل راجع به بهارم حرف بزنم باهاش ده روزی میشد ب قول
خودش خانوم خونش شده بودم ولی. دست ب سیاه سفید نزده بودم
ناهار ک درس کردم چایی دم کردم ک صدای چرخوندن کلید تو قفل اومد روم برگردوندم
که رادوین با نایلکس های میوه پشت سرم وایستاده بود رفتم جلو
رادوین :سلام خانومی خوشگلم خانومیم چه بویی راه انداخته غذا بخوریم یا خجالت خانوم
خوشگل بوش تا ده کیلومتر اونورترم میاد چرا زحمت کشیدی خانومم ؟؟
نوشین :رفتم سمتش کیسه های خرید ازش گرفتم گزاشتم رو اپن آشپزخونه
دستات بشور بشین چایی بریزم برات ....Part 209
رادوین :چه لذتی بالاتر از اون که ی مرد از در خونش وارد شه زنش ناموسش واسش غذا
درس کرده باشه چایی دم کرده باشه با روی خوش استقبال کنه دیگه چی میخاد از این دنیا
دستش گرفتم و تو چشاش زل زدم دستش بوسیدم و رفتم سمت سینک اب باز کردم و
چندمشت اب پاشیدم ب صورتم و نشستم رو صندلی. ب دستم حوله داد ازش گرفتم و صورتم
خشک کردم
فنجون چایی گزاشت جلوم و روبروم نشست
نوشین :رادوین
رادوین :اخ که وقتی اسمم صدا میزد قلبم پر میکشید تو چشاش زل زدم و بلند گفتم

جان دلم جانم خانومی
نوشین :کی راجع به بهار با خاله ت حرف میزنی طاقت ندارم دیگه
رادوین: فنجون چایی سر کشیدم
خانومم چشم حرف میزنم ببخشید امشب بریم خونه شون ؟؟
نوشین:ن خودت برو باهاش صحبت کن
رادوین :چشم خانومم غذا رو میکشی خیلی گشنمه ...
نوشین :باشه الان ..Part 210
رادوین : با عصبانیت از رومبل بلند شدم عمو فرهاد بلندشد دستم گرفت
فرهاد :عمو جان از حرفای رعنا ناراحت نشو ب ولا اندازه مادرت میخادت هرچی میگه برا
خودت عمو جون
رادوین :چی برا خودم میگه اینکه زیر حرفاش میزنه غرور من پیش زنم خورد میکنه پیش
ناموسم
رعنا :هه بدبخت تو اون ناموس خودت میدونی اون پشیزی برات ارزش قاعل نیست اون از
طرز نگاهی فهمیدم من ی زنم مطمن باش هم جنسم میشناسم
نگاهش ب تو رو دیدم بی
تفاوت و سرد من ب جواب بله ای ک ب تو داده مشکوکم میفهمی من حس خوبی بهش ندارم
دیدی که اومدیم خونت شام درس نکرده بود ب خودش زحمت نداده بود از رستوران سفارش
دادی
فرهاد :بس کن رعنا مگه بنده خدا غذا درس نکرده خون که نکرده خب حتما حالش مناسب

نبوده ما رفته بودیم خودشون ببینیمرعنا :فرهاد خودت خوب میدونی مشکل من چیه مشکل من بی تفاوتی این خانوم خانوماش
این که دوسش نداره و من این فهمیدم
رادوین :هه مسخرس ب ولا مسخرس زن من چون غذا نپخته من دوست نداره دوس نداشته
چیزی درس کنه دردت به جونم رعنا جون خودم ک نمردم نوکرتونم هستم ،
رعنا :خودتم خوب میدونی دوست نداره ،من حاضرم قسم بخورم تو حتی بهش دست نزدی
اون حتی تمکینت نکرده
رادوین : اره خاله راس میگفت چی میتونستم بگم بغض تو گلوم بود
رعنا :الانم من چیزی نگفتم فقط شرطم اینه ی سال از زندگیتون بگزره بعد بهار ب فرزند
خوندگی ببرین
رادوین :هه دمت گرم غرور من جلوی زنم خورد میکنی خودم مطمن باش شده 24ساعته
دادگاه باشم وکیل بگیرم میگیرم و سرپرستی بهار میگیرم احتیاج به کمک خاله عزیزم ندارم
خداحافظ با عصبانیت رفتم سمت در و صدای بلند عمو فرهاد که با نگرانی صدامم میزد
نتونست نگهم داره در بستم ....Part 211
رادوین :با عصبانیت گاز میدادم خیلی سخت بود اول زندگیم با نوشین بهش بگم اون کاری ک
خواستی نشده نمیتونم ن من شده جونمم بزارم حلش میکنم
نمیدونستم رفتم خونه چه جوری
بهش بگم

بعد نیم ساعت رسیدم خونه میدونستم بیدار ه منتظر بود من برم ببینم چی شده ،،،کلید انداختم
در باز کردم چراغ پذیرایی روشن بود در ک بستم از رو مبل بلند شد اومد سمت من وقتی
دیدمش انگار سطل اب یخ بریزن رو اتیش تمام عصبانیتم فرو کش کرد
نوشین :سلام چقدر دیر اومدی ؟؟چیشد ؟؟؟
رادوین :ن پرسید حالم چطوره شام خوردم نخوردم فقط پرسید چی شده داغونتر از این بودم
ک بخوام این وقت شب از قلب نوشین ک دوسم نداشت گله کنم
خانومم میگم برات میشه ی دوش بگیرم خیلی خسته م
نوشین :باشه ،،،دل تو دلم نبود ک خاله ش چی گفته اما چشاش قرمز بود و چهره ش عصبانی
ولی مجبور بودم با زبون رامش کنم تا بگه چیشده اروم گفتم باشه و رفت سمت اتاق خواب
منم رو مبل نشستم
رادوین :از حموم ک دراومدم لباسام که پوشیدم از اتاق خواب اومدم بیرون برم تو پذیرایی
بخوابم سرم درد میکرد خیلی ،،رفتم تو پذیرایی نوشین رو مبل نشسته بود نشستم رو مبل
میدونستم تا نفهمه چیشده ول کن نیستPart 213
نوشین :چیشد رادوین خاله ت چی گفت میشه بگی لطفا دلم هزار راه رفت
رادوین : قول بده ناراحت نشی من خودم درستش میکنم مطمن باش راوین سرش بره قولش
نمیره
نوشین :یعنی چ این حرفا چی گفت ؟؟

رادوین :گفت تایکسال از ازدواجمون نگزشته دنبال کارای بهار نباشین گفت انجام نمیده کاری
،،با عصبانیت از رو مبل بلند شد سرپا وایستاد روبروم بلند شدم داد زد
نوشین:وای شوکه شدم باورشم سخت بود یعنی چی یکسال از ازدواجمون بگزره من ب بازی
گرفته بودن داد زدم
فک کردی من عروسک دست تو و اون خاله تم از اولشم نقشه بود من اوردی تو خونت از
اولشم دروغ گفتی
رادوین :دستش گرفتم که دستم پس زد با هق هق گفت
نوشین :لعنتی دروغگو نامرد
رادوین :خانوم خوشگلم حق میدم عصبی باشی ولی این حرفا رو نگو فک میکنی من ناراحت
نشدم با قهر از خونشون زدم بیرون بیا ببین گوشیم خاله م و عمو فرهاد چند بار زنگ زدن
میگه زنت دوست نداره میگه برا بچه زنم شدی
نوشین :هان چیه مگه دروغه چرا ب خاله ت نمیگی مزاحم ناموس مردم میشدی چرا ب خاله
ت نمیگی سر من شرط بندی کردی لعنتی نامرد
رادوین:خانومم خاله ی من نمیدونه ک تو برا بچه زن من شدی اگه بفهمه فک میکنی راضی
میشه اگه بفهمه اولین نفر خودت ضرر میکنیPart 214
رادوین :مطمن باش بهار میارم پیشت حرف من حرف اگ شاهرگم بره انجامش میدم
نوشین :فقط ی لحظه تو چشاش نگاه کردم از رنگ نگاهش از قولش حس ارامش بهم دست

داد باورش کردم ولی سریع هق هق جاش گرفت و با حالت قهر رفتم سمت اتاق خواب رادوین
دنبالم اومد و من در قفل کردم
رادوین :میدونم ناراحتی خانومم در باز کن اشک نریز ب ولا اگه امشب ناراحت نبودی در
میشکوندم خانومم میدونم حق داری مطمن باش بهار میارم پیشت گریه نکن خانومم ،،،خودم
از دیوار کشیدم پایین نشستم بی حال بودم سرم تکیه دادم به دیوار ...
نوشین :با صدای زنگ گوشیم از خواب بیدار شدم گوشی از رو عسلی کنار تخت برداشتم
اردلان بود سریع جواب دادم
سلام عزیز دلم الهی فدات بشم
اردلان :سلام خانومی میشه بیای بیرون منم نزدیکم بهت بیا بیرون
نوشین ,:قلبم پر شد از حس دیدنش هیچ حتی فکنمیکردم ک دارم ب رادوین خیانت میکنم
انگار بودن با رادوین گناه میدونستم با خوشحالی چشم گفتم و رفتم سمت حموم دوش بگیرم ...
اماده بودم برا دهمین بار خودم تو ایینه دیدم ب قول سحر ماه شده بودم دلم بیقرار اردلانم بود
کلید خونه رو گزاشتم تو کیفم و کفشای پاشنه ده سانتیم پوشیدم و از خونه زدم بیرون .....دلم
میخواست تا رسیدن محل قرار پیش اردلان پرواز کنمPart 215
نوشین : تو ماشین اردلان بودم فقط داشتم نگاش میکردم دستاش گرفته بودم داشتم ب عشقم
نگاه میکردم ماشین ی جای خلوت پارک کرده بود ی ان محکم بغلش

کردم تو چشاش نگاه
کردم اشک از چشام اومد
الهی قربونت برم میدونم سخت تحمل کنی ولی جبران میکنم فقط صب کن الهی دورت بگردم
اردلان :چشم خانوم خوشگلم فقط بگو کی میشه تموم شه بیای پیشم من بخاطر دل تو راضی
ب این کار شدم خانومم
نوشین :میدونم فدات بشم میدونم
اردلان :راستی چیشد قضیه بهار حل شد
نوشین :راستش خاله ش شرط گزاشته که یکسال از ازدواجمون بگزره بعد رضایت بده
اردلان :چی تو چی گفتی من میدونستم اینا الکی میگن این رادوین بیشرف میشناختم این
چشش فقط تن تو رو گرفته بود نه
نوشین :تو خواب ببینه اینکه دست بزنه گلم اما میدونی چیشد رادوین بهم قول داد دیشب
گفت خودش میفته دنبال کاراش گفت همه چی درس میکنه
اردلان :خانومی نمیتونه نوشین جان اخه خاله ش مدیر اون پرورشگاه برش داره تا نخواد
نمیشه نامه میزنع ب دادگاه که نمیشه اینا صلاحیت نداره تا اون نخواد نمیشه نوشین جانPart 216
اردلان :نوشین فقط یک راه هست اینکه رادوین راضیش کنی رامش کنی ب خاله ش بگه بهار
چند روز حداقل بیارین پیش خودتون
نوشین :اخه فایده نداره اردلانم تا نتونیم کارای قانونیش بکنیم
اردلان :من فهمیدم اینا از اولشونم نمیخاستن بهار بدن بهت فقط ی

کاری کردن زن رادوین
بشی
نوشین :اما نفسم زندگیم خاله رادوین نمیدونه که قرار من و رادوین چی بوده
اردلان :فیلمشع میدونسته تو ساده نباش خانومم
نوشین :گیج شدم چی بگم دیگه موندم
اردلان :تو فقط تنها کاری ک میکنی امشب ب رادوین میگی ک منتظر میمونی یکسال
نوشین :چی میگی من نمیتونم بدون تو حتی ی..
اردلان :خانومی فیلم باید بازی کنی براش ک رام شه ولی در اصل بچه رو ک اوردن پیشت
من با اونی که مبین معرفی کرد قاچاقی از مرز رد میکنه صحبت کردم گفت تو روز و
ساعتش بگو بقیش با من
نوشین :یعنی تو میگی بهار بدون اینکه سرپرستیش بگیرم فرار کنیم
اردلان :اره خانومی قاچاقی از مرز ردمون میکنه میریم اونور برا این بچه شناسنامه میگیرم
میریم ی جا عقل جنم نرسهPart 217
نوشین : اگه همه چی خوب پیش نرفت اگه گرفتنمون
اردلان :خیالت تخت باشه خانومی فقط تو امشب با رادوین حرف بزن بتونه بهار برا چند روز
بیاره پیشت بعدش کارا رو بسپار ب عهده من
نوشین :الهی فدات شم من زندگیم
اردلان :اوف چه ناز شده بود چند وقت بود زیرم نخوابیده بود بهش زل زده بودم که دستم
رفت سمت مانتوی تنگ و چسبش س**نش فشار دادم اخ گفت بدون

اینکه چیزی بگه اه
میکشید چقدر قشنگ تسلیم من بود بدون اینکه فک کنه ناموس رادوین ته دلم ب رادوین
خندیدم هه
خانومی خوشگلم نمیخای ب اقاییت برسی اوف دلم تنگته
،،دستش رفت سمت دکمه های مانتوش بازشون کرد تا باز کرد تاپ لختی نازک بندیش
معلوم شد دستم بردم سمت سی..هاش انداختم بیرون و محکم گاز میگرفتم و م...یک میزدم
مثل بچه ها نوشینم قربون صدقم میرفت کاش میبردمش خونه که حداقل میتونستم ترتیبش
بدم اخ چ حالی داشت ناموس رادوین تسلیمت باشه ...
نوشین :قربون صدقش میرفتم و دستم تو موهاش بود نازش میکردم کاش میشد زمان وایستع
تا از اردلانم جدا نشم قطره اشکی از گوشه چشمم اومد .....Part 218
نوشین : اردلان :رسیدم خونه ساعت ۷غروب بود در ک باز کردم خونه سوت و کور بود چراغا
خاموش چراغ پذیرایی روشن کردم رفتم سمت اشپزخونه ب میز نگاه کردم همون فنجون
چایی که من صبح ریختم نصفه خوردم رو میز بود و حتی میزم جمع نکرده بود نفسم عصبی
بیرون فرستادم و رفتم سمت پذیرایی و بلند داد زدم
نوشین کجایی ،،نوشین
رفتم اتاق خواب نبود ،،تو حموم نبود فکر اینکه ولم کرده عذابم میداد همون ی دقیقه مغزم
قفل کرد نمیدونستم چیکار کنم برم دنبالشم کجا برم چیکار کنم اخ

لعنت ب من ک بخاطر
دلت پا رو دلم گزاشتم از اتاق خواب اومدم بیرون داشتم میرفتم سمت در خونه ک برم در باز
شد ،،نوشین اومد سر تا پاش نگاه کردم ارایش غلیظ صورتش و مانتو و ساپورت تنگ
چسبونش و موهای رنگ کرده طلاییش همش بیرون بود از زیر روسری طلایی کوتاهش ،
دستم مشت کردم و اروم سلام داد
نوشینم :وارد خونه که شدم چقدر عصبی بود من ک بهش پیام داده بودم میرم پیش دوستم
چشاش قرمز بود نمیدونم چرا اینجوری میکرد ،،اروم سلام دادم و از کنارش رد شدم رفتم
سمت اتاق خواب .....Part 219
نوشین :جلوی کمد لباس بودم و ی تایپ یقه گرد مشکی برداشتم از کمد تنم کردم رو سی..ه
هام یخورده قرمز بود جای گاز اردلان مونده بود وای خدا رو شکر که رادوین بهم دست نمیزد
اگه امشب من اینجوری میدید کارم ساخته بود تاپ تنم کردم و گلسر از موهام باز کردم ک
موهام شونه کنم که دستم محکم از پشت کشیده شد جیغ زدم
،،،رادوین بود محکم دستم
پیچوند و کوبید به کمد ،کمرم درد گرفت اخ گفتم
رادوین :محکم کوبیدمش ب کمد مچ دست ظریفش تو دستم بود داد زدم
از صبح تا حالا کدوم گوری بودی بیشرف بهت رو دادم پررو شدی اره فک کردی چه خبره

من احمق اگ همون شب اول افتتاحت میکردم ک حالا اینجوری برا من دور برنمیداشتی گوشی
خاموش کردی رفتی دنبال خوش خوشانت مگه تو خیر سرت زن این خونه نیستی دو هفته س
از ازدواجمون میگزره شده ی غذا درس کنی یا ی چایی بزاری جلوم بیشرف حتی خاله رعنای
بدبختمم فهمیده من دوست نداری همه فهمیدن جز من نفهم ک نفهمیدم تو من دوست نداری
،کجا رفته بودی بگو تا کار دو هفته پیش ک قرار بود انجام بدم ندادم امشب زوری روت پیاده
کنم دحرف بزن یالا تا اون روی سگم بالا نیاوردی حرف بزن
نوشین :ترسیده بودم نکنه امشب اونقد زجرم بده تا بفهمه پیش اردلانم رفتم ن جونمم بگیره
نمیگم هاشا میکنم
ب ب جون خودم بهت پیام دادم ظهر رفتم پیش یکی از دوستام گوشیم ببین
رادوین :هیچ پیامی برای من نیومده ضر نزن
نوشین :رفت سمت گوشیم و اشکم سرازیر شد ....Part 220
رادوین :رفتم سمت گوشیش داد زدم ک رمز گوشی بگو اروم گفت باز کردم قفل گوشی
،،رفتم قسمت پیاما چند تا پیام بود ب سحر و دوستای دیگش داده بود پیامی ک ب من داده
بود باز کردم پیام ارسال نشده بود عصبی شده بودم هه حتی نگاه نکرده بود که پیام ب دستم
رسیده یا نه رفتم سمتش گوشی پرت کردم رو زمین گوشاش گرفت داد زدم

اونقد برات بی اهمیتم صب نکردی ببینی پیامی ک بهم دادی سند شده یا نه چیکارت کردم
لعنتی جز محبت و عشق جز اینکه تحمل کردم تا عاشقم بشی وقتی ک کنترلم از دست میدادم
دلم میخواست تو بغلم باشی نبودی فقط سیگار میکشیدم هه مسخرس نه ب جای خوابیدن
کنار عشقت رو تخت خواب بخوابی لعنتی چیکار برات نکردم اخه فقط بگو فقط حرف بزن تو
زندگیت جایی ندارم این میدونم اما بگو با این دل بی صاحاب چیکار کنم
نوشین : اشک از چشام اومد بغض کرد فهمیدم سریع از اتاق زد بیرون گناه من چی بود که
اردلانم دوست داشتم نمیتونستم کسی قبول کنم گناهم چی بودPart 221
نوشین :ساعت ۸شب بود ولی هنوز رادوین خونه نیومده بود از دیشب ک اینجوری عصبی شد
صبح ک رفته بود سرکار دیگه نیومده بود نگران بودم نکنه بلایی سرش اومده باشه خاله ش
بیاد رو سر من سرو صدا کنه امشب باید بهش ب دروغ میگفتم که شرط خاله ت قبول میکنم
تا راضی شه چند روز بهار بیاره این بازی باید خیلی زود تموم شه خیلی زود ..تو فکر بودم که
یخو در باز شد رادوین اومد داخل دستش هیچی نبود ب صورتش نگاه کردم هیچ ذوق و
شوقی نداشت انگار،، از رو مبل بلند شدم رفتم سمتش لبخند زدم سلام خسته نباشید

رادوین :علیک
نوشین:تا دس و صورتت بشوری میز شام اماده میکنم
رادوین :تعجب کردم ی لحظه چرا اخلاقش عوض شده ولی نمیخاستم سریع وا بدم همون اخم
رو صورتم بود و بهش زل زدم ،، بوی قرمه سبزی پیچیده بود تو خونه همونِ غذایی که دوس
داشتم ...اخ که برا ی لحظه تمام خستگیام رفت همه چیز شده بود نوشین و چشمای نازش و
صداش .....Part 222
رادوین : سر میز شام بودیم نوشین اروم غذا میخورد و من داشتم بهش نگاه میکردم،،یعنی
میشد همه بدبختیامون تموم بشه یهنی میشد قلبش باهام راه بیاد یعنی میشد همینجوری که
زل زده بودم بهش یهو اسمم صدا زد تو دلم سریع گفتم جانم ولی اروم گفتم بله
نوشین : راستش من میخام شرط خاله ت قبول کنم یعنی میخام یکسال از ازدواجمون بگزره
بعدش
رادوین : تعجب کردم از رفتارهای یهویی ش مطمنی??
یعنی تو حاضری یکسال منتظر بمونی ؟؟
نوشین : اره حاضرم ب خاله ت بگو شرطش قبول کردم
رادوین باشه خانومی تو از دست من ناراحتی یا شایدم عذاب وجدان گرفتی بحاطر همین از
تصمیمت منصرف شدی
نوشین : نه راستش بخوای خیلی فک کردم من تورو ب عنوان مرد

زندگیم قبول کردم یعنی تو
خیلی خوبی میتونم که دوست داشته باشم شاید طول بکشه ولی میشه
Part 223.....
رادوین : خوشحال بودم انگار بهم نفس تازه دادن رفتم کنارش دستش
تو دستام گرفتم
بوسیدمش اروم زمرمه کردم خوشبختت میکنم
رادوین : رو کاناپه دراز کشیده بودم که نوشین اومد جلوم
نوشین : بیا سر جات بخواب رادوین جان جای ت و اونجاست ن اینجا
رادوین :دستش گرفتم و رفتیم سمت اتاق خواب دراز کشید رو تخت
منم کنارش دراز کشیدم
نمیخاستم بهش دس بزنم تا وقتی ک نخواد قلبم تند میزد کشیدمش
تو بغلم سرش رو قفسه
سینم بود
نوشین : رادوین
رادوین : جانم خوشگلم
نوشین : میشه به خاله ت بگی بهار چند روز بده بیاریش پیش خودمون
قول میدم ازش عین
چشام مواظبت کنم دلم خیلی تنگشه لطفا
رادوین : با خاله حرف نمیزدم از اونشب ولی بخاطر نوشینم غرورم
میشکونم دوباره میرم
درخواست میکنم
نوشین : چشم خانومم فردا میگم .....Part 224
رادوین : اونقد ذوق و شوق داشتم برا رفتن خونه زود کار تعطیل کرده
بودم ساعتهای ۳عصر
بود پشت فرمون بودم گوشیم زنگ خورد جواب دادم خاله رعنا بود چه
بهتر که خودش زنگ

زد مبخاستم فردا برم پیشش
الو سلام خوبی
رعنا : سلام فدات شم خوبی احوال نمیپرسی دیگه
رادوین : احوالی نمونده خاله
رعنا : متلک نگو پاشو بیا خونه کارت دارم
رادوین : دارم میرم خونه میشه فردا بیام
رعنا : ن الان بیا دلم تنگ شده
رادوین : باشه میام
اولین دور برگردون دور زدم و گاز دادم سمت خونه خاله رعنا .....
رادوین : رو مبل نشسته بودم خاله کنارم نشسته بود
راستی خاله نوشین با شرطت موافقت کرد حاضره یکسال صبر کنه
رعنا : خیلی مشکوک بود که یهویی موافقت کرده اما ترجیح دادم هیچی نگم چون میدونستم
باعث ناراحتی رادوین میشه ..رادوین از جونمم برام عزیز تر بود اونشب خیلی تند رفته بودمPart 225
رادوین : خاله هنوزم میگی نوشین دوسم نداره اره
رعنا : تو چشمای عزیزترین موجود زندگیم نگاه میکردم رادوینم بچه خواهرم کسی که عین
پسرم دوسش داشتم ی حامی و تکیه گاه بود برام نمیدونستم چی بگم ک باعث ناراحتیش نشه
ولی من حرف نوشین باور نکرده بودم چطور انقد زود عوض شد نظرش موافقت کرد ی کاسه
ای زیر نیم کاسه بود و رادوین ساده دل و مهربون من از بس عاشق بود نمیفهمید نفس عمیق
کشیدم دستم گزاشتم تو دستش محکم دستم گرفت و بوسید
رادوین : اونشب که از خونه ت زدم بیرون تا صبح سیگار میکشیدم که

ب چی فک میکنی
عصبانی اولین بار بود با خاله رعنام داشتم قهر میکردم ببخشید
رعنا : تو میدونی همه دنیای منی
رادوین : من نوکرتم هندیش نکن این اشک تو چشات چیه اخه نوکرتم
رادوین مرده باشه خاله
رعناش اشک بریزه
رعنا : اشک شادی اینکه کنارمی قربونت برم فدات بشم
رادوین : من نوکرتم
رعنا : تو چشاش نگاه کردم چه جوری نوشین میتونس مقابل این چشا دووم بیاره و دوسشون
نداشته باشه ...بلند شدم رفتم کیک از داخل فر در بیارم بیارم براش
رادوینم عاشق کیک
شکلاتی بود ...یعنی نوشین میدونه رادوین چی دوس داره از چی بدش میاد ....Part 226
رادوین : اخرین تیکه از برش کیک خوردم و رو کردم سمت خاله
من فدای این خاله مهربونم بشم عجب عصرونه ای بود
رعنا : نوش جان
رادوین : راستی خاله
رعنا : جان دلم
رادوین : نوشین گفت بهار میتونی ی هفته یا چند روز اجازش بدی بیارمش پیش خودمون
نوشین خیلی بی تابیش میکنه گفت ببینمش اروم بشم
رعنا : برا ی لحظه شوک شدم ترسیدم ترس از حرف نوشین حس خوبی نداشتم و مطمن بودم
هرچی بگم رادوین قبول نمیکنه ترجیح دادم سکوت کنم
رادوین : خاله میدیش چند روز بیارمش پیش خودمون

رعنا : اره عزیزم یعنی من فردا بعد از ظهر قرار بود با فرهاد بریم شمال میخواستم ب شما هم
بگم همه با هم بریم حالا که تو این میخوای باشه بهارم با اجازه و مسعولیت خودم شمال
میارمش هم پیش نوشین باشه هم بدونی حرفت زمین نمیندازم
رادوین : اره عالیه منم ب ی هوای تازه احتیاج داشتم دمت گرم
رعنا : پس رفتی بهش بگو برا فردا خودش اماده کنه
رادوین : چشم خاله مهربون من ....Part 227
نوشین : صدای در که اومد سریع از رو مبل بلند شدم رفتم سمت رادوین که در میبست اروم
سلام دادم
رادوین : سلام خانومی خوشگلم فدات بشم وای بفهمی چیشده غش میکنی میفتی بغل من
نوشین : چیشده
رادوین : خاله موافقت کرد گفت فردا بعد ازظهرمیرن شمال بهارم میاره گفت من و تو هم بریم
نوشین : شوک شدم ن من این نمیخاستم بریم شمال ک خاله ش باشه نمیتونستم بهار بردارم و
بریم وای خاله ش فکر همه جا رو کرده لعنتی
رادوین : چیشد خوشحال نشدی خانومی
نوشین : چ چرا شوک شدم وای عالیه عزیزم
رادوین : من برم ی دوش بگیرم میام
نوشین : فکرم درگیر شد نشستم رو مبل ذهنم درهم برهم شد
نوشین : چند روزی میشد از اومدنمون شمال میگزشت تو این مدت خاله ی رادوین ی دقیقه
هم از کنار بهار جم نخورده حتی شبا هم پیش من تو ی اتاق میخوابه تا

پیش بهار باشه
...اردلانم شمال اومد دو دفعه خواستم بهار بردارم فرار کنم نشد شانس نیاوردم هرروز استرس
دارم امروز قراره برگردیم روز اخر ولی من هیچ کاری نتونستم بکنم از خودم لجم گرفته با
صدای رادوین ب خودم اومدم
رادوین : خانومم ساعت ۰۰ظهر اماده شو باید بریم کم کم راه بیفتیم سمت تهران
نوشین : من فقط امروز وقت داشتم فقط امروز .....Part 228
نوشین : تو جاده بودیم نگاهم رفت ب نیمرخ رادوین حواسش ب جاده بود بهار تو بغلم خوابش
برده بود میدونم ب محض رسیدن تهران خاله ش بهار میگیره ولی نباید میزاشتم باید امشب
پیش خودم نگهش میداشتم تا بتونم با اردلان برم
رادوین جان
رادوین : جانم خانومم
نوشین : ی کاری بگم انجام میدی
رادوین : جون بخواه خانومم
نوشین : میشه ب خاله ت بگی امشب بهارم ببریم پیش خودمون لطفا صبح زودم وقتی میری
سرکار ببرش
رادوین : روم برگردوندم تو چشای نازش نگاه کردم چقد خواسته هاش کم بود ازم اون بهار
میخاست فقط برا ی شب بیشتر پیشش باشه ،، دست کشیدم تو موهامباشه خانومم راضیش میکنم
نوشین : مطمن بودم راضیش میکنه وقتی رادوین قولی بده عمل میکنه

رسیدیم سمت ازادی رادوین ماشین نگه داشت استرس داشتم نکنه بهار ببره رادوین پیاده شد
از ایینه بغل ماشین میدیم رفت سمت ماشین خاله ش خاله ش از ماشین پیاده شد
رادوین : عمو فرهاد و خاله از ماشین پیاده شدن
خاله چرا اینجا نگه داشتی نمیای خونه مگه
رعنا : ن عزیزم خیلی خسته م فردا هم باید برم سرکار باید برم بخوابم
رادوین : فدات بشم من میشه بهار امشب ببرمش خونه فردا صبح میارمش دم خونه
رعنا : اما عزیزم بهار بچس کوچیکه مسعولیت داره خدای نکرده ی تار مو از س..Part 229
رادوین : خودم شش دنگ حواسم بهش هست خیالت راحت باشه الانم تو بغل نوشین خوابه
صبح میارمش نوکرتم
رعنا : تو چشای پر از خواهش رادوینم نگاه کردم دلم شور میزد جونمم میخواست بهش میدادم
اما از بهار نمیتونستم دل بکنم بسپارمش دست نوشین بهش اعتماد نداشتم ولی مجبور بودم
بخاطر رادوین . فرهاد بهم نگاه کرد چشاش بست و بهم اطمینان خاطر دادم سرم تکون دادم و
قبول کردم رادوین بغلم کرد ولی من پر بودم از دلشوره و اظطراب ...
نوشین : باورم نمیشد رادوین با خوشحالی پشت فرمون نشست پس اجازه داده بود اخ همه چی
داشت خوب پیش میرفت
وقتی رسیدیم خونه هنوز بهار خواب بود رادوین ماشین برد پارکینگ بهار بغلم بود رفتم سمت

اسانسور رادوینم اومد بهم لبخند زد اونقد قلبم بخاطر ذوق و شوقم تند میزد حد نداشت امشب
این عقد لعنتی مسخره تموم میشه
در خونه رو که باز کرد گوشیم زنگ خورد سریع رفتم سمت اتاق خواب بهار خوابوندم رو
تخت و گوشیم نگاه کردم اردلان بود رجکت کردم پیام دادم زنگ میزنم رادوین اومد تو اتاق
نشست رو تخت زل زد ب من
رادوین : خب خانوم خانوما اینم بهارت دیگه چی
نوشین : ممنون عزیزم
رادوین : دستاش بوسیدم و بلند شد مشغول دراوردن مانتو و شلوارش شد منم از اتاق زدم
بیرون رفتم تو پذیرایی رو مبل روبروی تی وی نشستم و روشنش کردم
نوشین : زنگ زدم ب اردلانم اروم سلام دادمPart 230
نوشین : سلام فدات بشم تو کجایی
اردلان : من تو مجتمع ام
نوشین : اینجا چرا
اردلان : دیدم بهار اوردی خونه نوشینم امشب اخرین فرصته ب ی بهونه ای خودت تنها از
خونه بزن بیرون بیا جلوی در مجتمع کارت دارم سریع
نوشین : باشه باشه الان میام گلم بمون
سریع شالم سرم کردم و از اتاق اومدم بیرون میدونستم رادوین میپرسه کجا میرم ولی باید
میرفتم
.رادوین جان من میرم بیرون خرید حواست ب بهار باشه ی موقع بیدار شد گریه نکنه

رادوین : تو چرا بری خانومم خودم میرم
نوشین : ن گلم بشین فوتبالت نگاه کن سریع میام دیگه فروشگاه همین بغل مجتمعرادوین : باشه خانومم
نوشین : سریع از خونه اومدم بیرون رفتم سمت اسانسور طبقه همکف زدم ،،،
جلوی درمجتمع چشم چرخوندم ماشین اردلان دیدم داشت بوق میزد رفتم سمت ماشینش
نشستم
الهی فدات بشم من خیلی اذیت شدی این چند روز میدونم
اردلان : عیب نداره امشب تموم میشه همه چی خانوم جیگرم من همه صندا و دلار و پول هرچی داشتیم برداشتم اون یارو منتظرمون همون که قراره از مرز
ردمون کنه فقط باید امشب راه بیفتیم سمت ارومیه اونجا منتظرمون،، بسته رو از تو داشبورد
دراوردم و گرفتم سمت نوشین
بگیر
نوشین : این چیه اقاییم ؟؟
اردلان : بگیر این بریز تو غذای رادوین این ی خواب اور قوی که میتونه چند ساعت بیهوشش
کنه الان ساعت ۳بعد از ظهر ما باید قبل روشن شدن هوا از مرز رد بشیم رادوین تا چند
ساعت بیهوشه پس نمیتونه دنبالمون بیاد تا به هوش بیاد ما از مرز رد میشیم پس باید همین
الان که رفتی اینکار بکنی سریع بهار برداری بیای
نوشین : گیج شده بودم اردلان داد میزد نوشین لفتش نده ما باید سریع راه بیفتیم الانم دیره ...Part 231

نوشین : بسته تو دستم بود دلم شور میزد رو کردم سمت اردلان
اردلانم اگه ب هوش نیاد چی ی جوری دس ب سرش میکنم فرار میکنم
بزار این خواب اور
نریزم
اردلان : نوشینم خانوم خوشگلم اگه همینجوری بیای رادوین میگرده
دنبالمون سریع یا میرن
کلانتری اطلاع میدن هزار تا کار میکنه اخه چرا حالیت نیست ولی اگه
چند ساعت تو خواب
باشه تا ب هوش بیاد ما رفتیم برو خانومم من همینجا منتظرت میمونم
تا با بهار بیای
در ماشین باز کرد و پیاده شد لبخند زدم محکم زدم رو فرمون داد زدم
کارت ساخته س اقا
رادوین هیچ کس تا حالا تو قمار من نبرده بود تو بردی من باخت دادم
حالا ببین برنده واقعی
کیه وقتی ناموست زیر من باشه میفهمی هه تو ی بازنده ی احمقی
نوشین : اومدم خونه نایلکس خرید گزاشتم رو اپن برا اینکه شک نکنه
چند تا خرت و پرت
گرفته بودم بهار بیدار شده بود و رادوین داشت باهاش بازی میکرد رفتم
اشپزخونه مشِغول
درس کردن شربت شدم اونقد هول بودم که سریع شربت اب پرتغال
ریختم تو لیوانا دستام
میلرزید رادوین با خوشحالی داشت با بهار حرف میزد میگفت مامانی
رفته غذا درس کنه
تعادل نداشتم عرق سرد رو پیشونیم بود ولی مجبور بودم همش
میگفتم فقط چند ساعتمیخوابونش دیگه چیزی نمیشه که بسته رو باز
کردم ی پودر سفید رنگ بود تو ی پلاستیک

نصف قاشق کمتر ریختم تو لیوان ب هم زدم تو سینی گزاشتم و با شیرینی بردم سمت پذیرایی
دستام میلرزید ب خودم مسلط شدم و سینی گزاشتم رو میز بهار از بغلش گرفتم و بغلم کردم
شربتت بخور من لباسای بهار عوض کنم
رادوین : باشه خانومم
نوشین: بهار بردم تو اتاق خواب در قفل کردم اروم چمدون از بالای کمد برداشتم و و لباسام و
وسایلام شناسنامه م توش گزاشتم بهار همش ورجه وورجه میکرد
لباسای خودمم پوشیدم نباید
وقت تلف میکردم ب بهار گفتم همینجا تو اتاق بمون من الان میام
رفتم سمت پذیرایی
رادوین : خانومم جایی میخای بری
نوشین : نه نه با هم میریم شربتت بخور بریم
رادوین : چشم خانومی خوشگلم ..
نوشین : لیوان شربت نزدیک لباش برد دلم شور استرس تو وجودم بود همینطور که قلپ قلپ
همش سر کشید من اب دهنم قورت دادمPart 232
نوشین : از جاش میخاست پاشه با خنده که تلو تلو خورد مثل ادمای مست تنش ب رعشه
افتاد گردنش قرمز شد داشت میومد سمت من ترسیدم چند قدم عقب رفتم یقه تیشرتش
پایین کشید چند بار دست کشید ب گردنش میخاست اسمم صدا کنه اما نمیتونست
رادوین : بدنم گرم شده بود درست مثل ی اتیش میسوختم گردنم میسوخت میخاستم بیفتم تو

ی استخر اب یخ انگار کل معده م میخاست بیاد بالا برا ی لحظه قدرت تکلمم از دست دادم
میخاستم صدا بزنم اسم نوشین اما نمیشد نمیتونستم انگار چند نفر داشتن فشارم میدادن هیچ
قدرتی نداشتم سرپا وایستاده بودم و پاهام نمیتونستم عقب جلو کنم اما دستم مشت کردم
میخاستم برم جلو اشک تو چشمای نوشین بود بهار جیغ میزد بغلش کرد رفت تو اتاق وقتی
اومد بیرون ی چمدون دستش بود بهار بغلش گرفته بود بهار داد میزد نوشین بلند داد میزد
نوشین : ببخشید نمیخاستم اینجوری بشه من نمیتونستم دوست داشته باشم
رادوین : بدنم داشت سبک میشد انگار بی وزن بودم سرم داشت منفجر میشد و من میخاستم
تمام محتویات معده م خالی کنم میخاستم بیفتم زمین اما خودم نگه داشتم اسم نوشین
نمیتونستم صدا بزنم میخاستم فریاد بزنم اما نمیشد
ن ن ن و
نمیشد نوشین جلوش چشمم رفت من افتادم زمین جلوی چشمام دیدم سرامیک خونی شد
خون از دهنم میومد خودم کشیدم سمت در انگار وزنه وصل کرده بودن ب پاهام میخاستم
برم دنبال نوشین اما نمیتونستم وقتی ب خودم فشار میدادم انگار میخاست بدنم تیکه بشه
خودم رسوندم دم در دستم بالا بردم دستگیره رو فشار دادم نوشین رفته بود کلی خون از

دهنم پاشید بیرون و سرم سبک شد چشام سیاهی رفت و فقط ی کلمه تو ذهنم اومد سم بهم
داده بود یه ان همه جا سفید شد و پر از نور فقط سفیدی خالص و نور بود ...Part 233
سامان : از اسانسور پیاده شدم صدای جیغ میومد انگار یکی رو برانکارد گزاشتن داشتن میبردن سرم تکون
دادم رفتم سمت واحد داداش دیدم همه اونجا جمع شدن دستم مشت شد چشام باز و بسته کردم خون
جلوی در پر بود چند تا مرد اومدن سمتم و با گفتن حرفاشون و جمله هاشون همه چی خراب شد رو سرم
میگفتن داداشت دم در افتاده بود از دهنش خون میومد یکی از زنای واحد بغلی دیده بود زنگ زده بود
اورژانس مغزم قفل کرد دستام مشت کردم داد زدم خدا سریع رفتم سمت اسانسور دکمه رو زدم نیومد
رفتم سمت پله ها اونقد تند میرفتم پایین سرم ب دوران افتاده بود پس نوشین کجاست داداشم چه بلایی
سرش اومده .. از مجتمع اومدم بیرون دوییدم سمت ماشینم امبولانس داشت میرفت نشستم پشت فرمون
و گاز دادم پشت ماشین خدایا چیشده خدایا خدایا محکم میزدم ب فرمون شماره رعنا خانوم گرفتم
فقط داد زدم بیاین بیمارستان رسیدم دم خونه رادوین بردن منتظر نموندم ببینم چی میگه قطع کردم
ماشین بردم داخل بیمارستان داشتن رادوین رو برانکارد میزاشتن ببرن رسیدم سمتش داد زدم از پرستارا
چیشده
رادوین بردن داخل اورژانس

چیشده چرا هیچی نمیگین یه نفرشون رفت سمت دکتر بخش سریع
دکتر بلند داد زد معدش شستشو بدین
نمیدونم چی گفت که اونا سریع دس ب کار شدن رفتم سمت دکتر
اقای دکتر من داداششم رسیدم خونه اوردنش چیشده
دکتر : شما پیشش بودی ؟؟
سامان : ن اقای دکتر مسموم شده
دکتر چند لحظه مکث کرد
سامان : چیشده
دکتر : متاسفانه ایشون سم خورده
سامان : دنیا رو سرم اوار شد و فقط ب لبای دکتر نگاه میکردمPart 234
سامان : جلوی در اتاق وایستاده بودم دکتر داد زد اتاق عمل اماده کنین
من چشام قرمز شده
بود اشک از چشام میومد محکم سرم میکوبیدم ب دیوار پرستار داد زد
اقا برین پذیرش باید
رضایت بدین هر چه زودتر عمل بشه شستشتوی معده جواب نداد رفتم
سمت پذیرش فرم
گزاشتن جلوم امضا کردم صدای جیغ که اومد روم کردم سمت راهرو
خاله رادوین بود افتاده
بود رو زمین و اقا فرهاد کنارش بود داشت بلندش میکرد رفتم سمتشون
دوییدم
فرهاد : چیشده سامان دکتر چی میگه تو چرا گریه کردی د حرف بزن
لامصب تو کجا بودی
سامان : جلوی در خونه بودم رادوین بردن دکتر میگه سم خورده
..داداشم اگه ی مو از سر
داداشم کم شه من چیکار کنم
رعنا : تو سر و صورت خودم میزدم و اسم رادوینم صدا میزدم چند تا از

همسایه های رادوین
بیمارستان اومده بودن یکیشون میگفت دیده نوشین با یه چمدون از خونه اومده بیرون همون
که سریع زنگ زده ب اورژانس وای باورم نمیشد نوشین ب رادوینم سم داده داد زدم زنیکه
هرزه کثافت محکم میزدم تو سرم فرهاد شونه هاش افتاده بود ی ان احساس کردم پیر شد
سامان چشاش قرمز بود از بس گریه کرده بود مش صادق تسبیح ب دست بود و تکیه داده
بود ب صندلی بیصدا اشک از چشاش میومد کل خانوادم و عزیزام جلو چشمم داشتن نابود
میشدن بلند شدم برم دم اتاق عمل قدم اول ک برداشتم افتادم محکم با شدت صورتم خورد
کف زمین دندونم شکست و فقط دردش و سوزش عجیبش احساس کردم بعدش دیگه چیزی
نفهمیدمPart 234
سامان : رعنا خانوم افتاد چند تا پرستار اومدن بردنش ولی اقا فرهاد و مش صادق حواسشون
ب دکتر بود چی میگه
چیشده اقای دکتر حال داداشم خوب شد
دکتر : متاسفم ولی ما همه تلاشمون کردیم ایشون تو کما رفتن تمام محتویات معده شون تخلیه
شد ولی متاسفانه ..فقط دعا دعا میتونه اثر بخش باشه بدنش خیلی مقاوم بود وگرنه قلبشون
ایست میکرد
سامان : تو ی دقیقه پیر شدم تو ی دقیقه مش صادق دیدم خمیده شد

نشست رو زانوهاش اقا
فرهاد چشاش قرمز شد صدای شکستن تک تک استخونام شنیدم
میخاستم یقه دکتر بگیرم داد
بزنم مرتیکه چه راحت میگی رفت تو کما اون کسی ک رو تخت
بیمارستان خوابیده برکت
میده ب همه جا خود عشق خود وجود خود زندگی میفهمی چ اروم چ
راحت میگی رفت تو کما
داد زدم داد زدم همه جمع شدن دکترا میگفتن اروم مش صادق دستای
من تو دستای سردش
گرفت نگاهم افتاد ب چشمای ارامش بخش مش صادق ن من
نمیخاستم دنیا رو بدون داداشم
ن من نمیخاستم رو کردم سمت دکتر محکم یقش گرفتم یکی گفت
زنگ بزن حراست یکی
گفت اروم داد زدمببین دکتر ببین من من ی زخمیم داداشم نباشه
زخمی ترم میشم محکم زدم رو قفسه سینم
محکم زدم ببین چی میخای هان پول میخای چقد میخای هرچی بخوای
تو حسابته از تن من
وجودم هرچی میخای پیوند داداشم کن داد زدم لعنتی تن من سلاخی
کن رو تخت پیوند بزن
برا داداشم اونیکه رو اون تخت خوابیده همه وجود ی خونواده س برکت
زندگی اون نباشه دیگه
قلب این پیرمرد نمیزنه ببین عموش میشع مرده متحرک خاله ش دیدی
بیهوش داد بابای من
دق میکنه چون رادوین از من بیشتر میخاد کلی ادم چشم انتظارشن
پس برو اتاق عمل خوبش
کن وگرنه اتیش میزنم بیمارستان

فهمیدی لعنتیی امروز از عزراییلم نمیترسم وقتی داداشم نباشه از هیچی نمیترسم
مش صادق : بابا اروم باش پسرم سامان اروم باش
دکتر : حالت درک میکنم و ب حال اون کسی ک رو تخت بیمارستان خوابیده غبطه میخورم
که انقد خوب بوده همه دوسش دارن مطمن باش من ی دکترم وظیفم انجام میدم اون قلبش
میزنه ولی ولی بیهوش تو کماس سم اثر خودش گزاشته ما فقط تونستیم تخلیه کنیم سم از
بدنش من و بقیه همه تلاشمون کردیم اما کنار شما براش دعا میکنم جوون دعا میکنم تو هم
دعا کن از بالایی بخواه نبرتش بخواه ازش بخواه ک فقط الان خدا میتونه مشکل حل کنهPart 235
سامان : نشستم رو زمین اقا فرهاد نشست سرش پایین بود شونه هاش میلرزید داشت گریه
میکرد میدونستم مش صادق داشت ذکر میگفت از جام بلند شدم دوییدم سمت در
بیمارستان مش صادق داشت صدام میزد پیرمرد نفس نفس میزد
مش صادق : بابا سامان نرو کجا میری بابا وایستا الان عصبی نکن بابا جان وایستا
سامان : وایستادم رو کردم سمتش میخام زن فاسق داداشم هرزه لعنتی رو پیداش کنم
میکشمش من اون پست بد ذات میکشم
مش صادق : بابا الان عصبی نباید جایی بری دلم روشنه رادوین ب هوش میاد بابا
سامان : نکنه باور نداری اون زنیکه هرزه داداشم رو تخت انداخته چقد

گفتم نکنین این هرزه رو
نگیرینش براش یادته میگفتی ببین دل داداشت چی میخاد داداشم سم داده سم میفهمی
مش صادق : نباید قضاوت کنیم بابا باید حرفای اونم بشنویم نگاه من پیرمرد بکن اشک خیس
تو چشام اون ناموس برادرت نگو هرزه نگو نگو باباسامان : هه ناموس کدوم ناموس تو همیشه خواستی خوب و مهربون باشی حتی الان که رادوین
رو تخت بیمارستان از اون هرزه دفاع میکنی چرا حالیت نیست داداشم سم دادن
مش صادق : نگاه کن حالیم بابا اما ی چیز دیگه رم مطمنم دستت بزار رو قلب این پیرمرد ی
چیزی میدونم رادوینم پسرم طوریش بشه قلب منم از کار میفته تو دنبال کسی ک سم داده
من دنبال راهیم برا خوب شدنش تو دنبال نوشینی من دنبال رد پای خدام الان بابا ک
بگیرمش ب اجابت دعام برسم نگاه ب این موی سفیدم نکن هنوزم خدا رو با اسم اعظمش
صدا میزنم ..حالا یا کنار من میمونی کنار برادرت یا میری دنبال انتقام خودت رفتی دنبال
انتقامت دور رادوین خط بکش رادوین قلبش اینجاست نگاه بابا قلبش میزنه الان اینجاست
چیزی ک مهمه الان بابا اما عصبی شدن تو زمین زمان ب هم دوختن کار شیطان بابا ...
رادوین قلبش میزنه دنبال انتقام میری انتقام کار ما نیست بابا کار اوس کریم انتقام من و تو

فرق داره انتقام از این بالاتر اون دیگه رادوین من نداره دیگه سایه سرش نیستPart 236
سامان : ماشین کنار کلانتری نگه داشتم مش صادق پیاده شد ماشین پارک کردم منم پیاده
شدم دنبالش این پیرمرد اگه نبود تو لحظه های نبود داداشم کی میتونس اب باشه رو اتیش
وقتی مطمنم کرد رادوین میمونه یعنی میمونه مگه میشه مش صادق بگه اره و نشه نفس این
پیرمرد حقه وارد کلانتری ک شدیم مش صادق رفت سمت سربازی ک پشت میز نشسته بود
سرش خم کرد
سلام پسرم
سلام حاج اقا بفرمایین
مش صادق : من با سرهنگ رسول نظری کار دارم بابا جان شما کی هستین
یکی از دوستان قدیمشم بابا جان بگو صادق محبی خودش میشناسه بابا
چشم چند لحظه صبر کنینسامان : تعجب نکردم همه میدونستن مش صادق رفیق قاضی سرهنگ تیمسار کلی داره بعد
۸سال جبهه دیگه نخواسته بود تو ادارات دولتی باشه میگفت دینمون ب این کشور ادا کردیم
میترسیم لایق نباشیم اونجوری ک باید خدمت کنیم برا همینم هیچ کار دولتی رو قبول نکرد
همه هم رزماش سرهنگ و قاضی و رییس جای شده بودن ولی مش صادق ..با صدا زدن سرباز
از فکر اومدم بیرون رفتیم سمت اتاق تا در باز کردم ی مرد میانسال از

جاش بلند شد با خنده
اومد سمت مش صادق بغلش کرد
رسول : سلام پیرمرد سلام قربان
مش صادق : من باید بگم قربان شما ستاره های رو دوشت زیاده من ک ستاره ای ندارم خالی
خالیه
رسول : نفرما پیرمرد چوب کاری نکن تو برا ما هنوز همون فرمانده گردانی که ی لشگر عراقی
فقط با اسم صادق محبی اسلحه هاشون غلاف خاک میشد همون
فرمانده هی ک از منطقه فک
خیبر نصر مرامش و جون فشانیش ب گوش همه رسیده بود هنوزم همه دست بوستن حاجی
دست بوستن فرمانده تو ستاره های وجودت پیش خدا بالاتر از ی اسمون همه دوس داشتن تو
بغل تو شهید شن تو زمینی نیستی حاجی اسمونی اسمونی
رسول : این پسر کیه معرفی نمیکنی
صادق : پسر رفیقمرسول : بشین صادق جان ..راستی رادوین پسرت خوبه هنوزم صبح ها ب عشق دیدن صورتش
چشات باز میکنی
سامان : اشک از چشمای مش صادق چکید دستاش لرزید
رسول : چیشده صادق جان
رادوینم رو تخت بیمارستان
رسول : چرا چیشده
ناموسش بهش سم داده
رسول : وای خدایا حالش چطوره
صادق : تو کماس .

رسول میخام نوشین زنش پیدا کنی هرجا که شده اگه این کار نمیکنی خودم برم پی یش مطمن
اومدم اینجا پیش تو کارم بی فوت وقت انجام بدی رسول .میخام زن رادوین پیداش کنم
رسول : مطمن باش این پرونده رو فقط فقط خودم پیگیری میکنم همین الانم کارم شروع میکنم
فرمانده ...Part 237
سامان : حالا دیگه همه فهمیده بودن چ بلایی سر رادوین اومده دوروز از این ماجرا میگزشت
پدرم مادرم کاسبای بازار رفیقای رادوین اپدرم وقتی فهمید قلبش اذیت شد فشارش افتاد
بیهوش شد مادرم نمیدونست اشکای خودش پاک کنه و یا ب رعنا خانوم بگه غصه نخور
دست همه مون فقط ی بطری اب بود چیزی از گلومون پایین نمیرفت تو این چند روز مادر
طفلک من ب زور برامون ساندویچی چیزی میساخت اونم ی لقمه ب زور با بغض قورت
میدادیم حال این روزامون خیلی تلخ بود خیلی هممون بیمارستان بودیم رنگ خونه ندیده بودیم
امروز باید بعد از ظهر میرفتیم پیش دوست مش صادق از بیمارستان زدم بیرون باید میرفتم
سمت سالن نوشین احتمالا دوستش اونجا باشه شاید خبر داشته باشه رادوین همیشه ازش
تعریف میکرد ..
وقتی رسیدم جلوی سالن ماشین نگه داشتم ی خانومی از سالن اومد بیرون در بست رفتم

سمتش سرش خیلی پایین انداخته بود جلوی راهش گرفتم
سلام شما دوست نوشینین
سرش بلند کرد تا سرش بلند کرد صورت کبودش دیدم ی ور گونه سمت چپش کبود شده
بود اروم نفسم فرستادم بیرون انگار خودشم خجالت کشیدسحر : سلام بله من دوست نوشینم ..فک کنم شمارو بشناسم شما دوست اقا رادوینین سامان تو
عروسی دیده بودمتون
سامان : اره رادوین داداشم ن دوستم ..از دوستتون خبر دارین
سحر : چطور مگه خونش نیست
سامان : نخیر وقتی سم داد ب داداش من فرار کرد شما خبر ندارین کدوم گوری رفته بهارم
برده ب ولای علی بیچارش میکنم
سحر : چ چی گفتین ب ب اقا رادوین سم داده
سامان : عقب عقب رفت صورتش مثل گچ شد افتاد زمین هول کرده بود اونم نمیدونست این
عفریته کجا رفته
سحر : تورو خدا بگین حال اقا رادوین خوبه تورو خدا وای باورم نمیشه نوشین همچین خریتی
بکنه وای باورم نمیشه وای خدایا
سامان : تو کماس238 Part
سحر : وای خدا مرگم بده خدا لعنتت کنه نوشین لعنتی لعنتی تورو خدا ادرس بیمارستان بدین
سامان : بلند شین خودم میبرمتون چون باید برم بیمارستان مش صادق بردارم و بریم جایی
بریم دنبال این عوضی

سحر : باورم نمیشد از اونشبی ک سریع شب عروسیش رفت
میدونستم نمیخاد رادوین فقط
بخاطر بهار ولی سکوت کردم خفه شدم باورم نمیشد من بخاطر
مشکلاتی ک داشتم اومدم
سالن همه مشتریا رو زنگ زدم کنسل کردم چند روز نمیتونستم بیام
وای خدایا خدایا رادوین
خوبش کن
سامان : رسیدم بیمارستان با سحر رفتیم داخل اون رفت سمت ای سی
یو من مش صادق
دیدم داشت میومد سمتم باید میرفتیم پیش سرهنگ گفته بود ی
سرنخ هایی پیدا کردهسحر : با چشمای اشکی کنار رعنا خانوم نشسته
بودم زنگ زدم ب شماره نوشین خاموش بود
میدونستم نوشین دو تا خط داره ی ان دلم گفت اون خطشم بگیرم دعا
کردم برداره بعد چند
بوق جواب داد داد زدم
الو لعنتی تو چیکار کردی نوشین تو چیکار کردی تو رادوین گوشه
بیمارستان انداختی لعنتی
سحر : گوشی قطع کرد محکم گوشیم پرت کردم زمین رو صندلی
نشستم و هق زدم
نوشین : سحر بود گوشی قطع کردم حوصله سرزنشای سحر نداشتم
فقط حرف اخرش من
ترسوند یعنی چی ک بیمارستانه یعنی زیاد داروی خواب اور ریخته بودم
براش با اومدن اردلان
داخل اتاق حرفام نیمه تموم موند
خونه یکی از روستایی های اطراف ارومیه بودیم باید اینجا میموندیم تا
همونی ک قراره از مرز

ردمون کنه بیاد سراغمون ی اتاق کوچیک و با وسایل کهنه شده بود اتاق ما کی میشد از تین
کابوس رها شم و تموم شه امشب قرار بود بریمPart 239
سامان : پشت فرمون بودم تو جاده با ی سرعت وحشتناک رانندگی میکردم سرهنگ همش
میگفت اروم ..مش صادق عقب نشسته بود داشت تسبیح میچرخوند و صلوات میفرستاد
...سرهنگ فهمیده بود اینا قاچاقی میخان از مرز خارج بشن حتی رد پای مبین رفیق حرومزاده
اردلان وقتی پیدا کرده بودن همه چی گفته بود ولی محل دقیق اونارو نمیدونست محکم فرمون
فشار دادم دوس داشتم گردن نوشین همینجوری بشکونم لعنتی ...خدا کنه تا امشب پیداشون
کنیم
ساعت ۹شب بود کنار ی کافه نگه داشتم سرهنگ و من پیاده شدیم مش صادق خواب بود
اروم در بستم قدم ب قدم سرهنگ رفتیم داخل وارد ک شدیم برا چند ثانیه از غلیظی دود
سیگار و قلیون قیافه اونایی ک رو تخت نشسته بودن محو بود ...
سرهنگ رفت سمت پیشخون
ی مرد هیکلی میانسالی پشت دخل بود با سیبیلای پرپشت و پهن ی دسمتال یزدی هم دور
گردنش انداخته بود قیافش خیلی غلط انداز بود ب لهجه ترکی نمیدونم چی ب سرهنگ گفت
که سرهنگم ب لهجه ترکی جوابش دادعکس نوشین و اردلان از کیفش دراورد گزاشت رک میز داد زد بگو اون یارو شاکی شده بود

تیزیش کشید که سرهنگ قبل اینکه حواس بقیه ب ما پرت شه از جیب پیرهنش کارت
شناساییش دراورد و لبه کتش ی مقدار کنار داد و ب یارو اشاره کرد ببینه اسلحه سرهنگ تو
کمریش بود یارو تا دید اب دهنش قورت داد او کارت سرهنگ ک نگاه کرد اروم سرش
تکون داد و ی چیزایی ب ترکی گفت و بعدشم جمله های طولانی میگفت یهو سرهنگ رو کرد
سمت من گفت بریم سریع از کافه زدیم بیرون رفتیم سمت ماشین
مش صادق : چیشد رسول تونستی چیزی گیر بیاری
رسول : اره صادق این کافه همه جور ادمی پیدا میشه و صاحب این کافه همه اونایی که قاچاقی
بعضیارو از مرز رد میکنن میشناسه بیشتر قراراشونم تو همین کافه میزارن حتی اینجا خرید و
فروش تریاکم میکنن وقتی عکس نوشین و بچه و اردلان نشون دادم اول نمیخاست مغور بیاد
ولی مجبور شد گفت ک دیروز عصر اینجا بودن گفت حتما میرن ی روستا اسم اونی ک قراره
از مرز رد شون کنه طالب بود انگار هردفعه اونایی ک قراره از مرز ردشون کنه ی جا میبره
گفت نمیدونه ک اینبارم اونجا برده ولی ب احتمال زیاد همونجان باید بریم قبل اینکه دیر بشه
البته من قبلا ب همه پاسگاهها گزارش دادم و ب مرز بانی گفتم مطمن باشن قبل اینکه از مرز
رد بشن میگیریمشونPart 240
نوشین : بهار تو بغلم بود با ی پتو محکم پیچونده بودمش هوا سرد بود

از پله ها اومدم پایین
اردلان کنارم بود چمدون دستش بود امشب قرار بود راه بیفتیم ب اردلان خبر داده بود بریم
ی باغی صبح از همونجا ۱صبح بتونه مارو ببره خسته شدم از این خونه ب اون خونه رفتن نگاه
کردن ب ادمایی ک حتی زبونشونم بلد نیستم این چند روز خواب ب چشمم نرفته بود سوار
ماشین شدیم اردلان پشت فرمون نشست گاز داد ماشین که رو چاله چوله ها و سنگلاخا
میرفت بهار تو بغلم تکون تکون میخورد صدای زوزه گرگها امشب اتیش ب جونم انداخته بود
دلم شور میزد خیلی زیاد
سامان : پشت فرمون بودم خوابم گرفته بود از سوزش زیاد چشمام چشمام همش میافتاد رو
هم بکوب گاز میدادم دیگه نزدیک بودیم ب اون روستایی که سرهنگ ادرسش داده بود
جفتشون خواب بودن سر پیچ جاده ی دوراهی بود دور و ور فقط کوه بود و درختای خشک
شده جاده وحشتناکی بود با هر گازی ک میدادم ماشین تکون تکون میخورد رو سنگها میرفت
جاده ش اسفالتم نبود پر از سنگای درشت و ریز بود هرچی جلو میرفتم خونه ها معلوم میشد
ی میدون کوچولو حالت فلکه مانند بود انگار اینجا وسط روستا بود میخاستم میدون دور بزنم
که ی ماشین bmvپیچید جلوم اعصابم خراب شد دنده عقب گرفتم ک بره حوصله نداشتم

بحث کنم یهو نگاهم افتاد ب سمت چپ کنار راننده نیمرخ نوشین دیدم ماشین گاز داد من برا
ی ان مکث کردم و فرمون فشار دادم و دور زدم ی طوری گاز دادم که ماشین بالا پایین شد
اول مش صادق و بعد سرهنگ بیدار شدسرهنگ : پسرم مارو ک زهره ترک کردی چ وضع رانندگیه
سامان : پیداش کردم خود کثافتشه پیداش کردم
مش صادق : چی میگی بابا
سامان : ماشین جلویی ببین سر پیچ دور فلکه روبروم پیچید دنده عقب گرفتم ک بره ی ان
نگاهم افتاد نوشین بود بچه هم بغلش بود
مش صادق : خدا رو شکر خدارو شکر
سرهنگ : اروم برو سرعتت زیاد نکن نباید شک کنن
سامان : باشه .. پشت سرشون بودم دقیق پیچیدن سمت ی جاده متروک ماشین گذری رد
میشد ...Part 241
سامان : سرهنگ انگار این جاهارو میشناخت گفت ته این جاده چند تا باغ و خونه باغ و ویلاس
...پشت سرشون گاز میدادم ک یهو ماشین خاموش کرد محکم زدم ب فرمون
بخشکی شانس اه لعنتی اه لعنتی چرا خراب شد
سرهنگ : اه لعنتی الان چه وقت خاموش شدن بود اینجا نصفه شب یخم بزنی کسی نگه
نمیداره کمکت نمیکنه باید زنگ بزنم اطلاع بدم اولین پاسگاه نزدیک کسی بیاد برا کمک
سامان : تا اینا بیان اینا در میرن

مش صادق : توکل کن ب خدا بابا وقتی تا اینجا اومدیم قسمت بوده ببینمیشون بقیه رو هم
درس میکنه ..سرهنگ زنگ زد پاسگاه من و مش صادقم کنار جاده دستمون بالا میدادیم اگه
ماشینی رد شد مارو ببینه
نوشین : رسیدیم همون باغ ک میگفت همه جا سوت و کور بود انگار ته دنیا بود صدای زوزه
گرگها انگار نزدیک تر شده بود هوا خیلی سرد بود اردلان کنارم اومد لبخند زد ولی من
ترسیدم رفتیم داخل چند تا سگ پارس میکردن ی باغ متروک بود انگار ؛؛ اردلان رفت جلو
منم پشت سرش در ورودی ک باز کرد صدای خنده و هم همهمه میومد بهار تو بغلم بود بوی
سیگار بوی تلخ مشروب بوی تریاک ب بینیم رسید اردلان در یکی از اتاقا رو باز کرد با دیدن
چند تا مرد ک دور ی گاز خوراک پزی نشسته بودن و داشتن تریاک میکشیدن چشام بستمصورتهای چندششون با شکمهای برامده شون و حالم بد میکرد چشام بستم چند نفر بودن
حدودا ۱نفر یکیشون بلند شد سمت من اومد خندید دندونای سیاه و لعنتیش معلوم شد
طالب : عجب جیگری داری اردلان اوفف
اردلان : دست بوسته دادا
طالب : امشب از مرز ردت میکنم پول ک اوردی راستی میخام امشب بازی کنیم قبل رفتنت
هستی
اردلان : اره هستم

طالب : من پول نمیخاما این زن خوشگلت میخام
نوشین : باورم نمیشد اردلان داشت قهقهه میزد من مثل بید تو چار چوب در میلرزیدم یعنی
اردلان من من میخاد دست اینا بده وای باورم نمیشه خدایا اون من دست مبین داده بود خب
معلومه دست اینا هم میده مگه براش فرق داره قلبم فرو ریخت حتما امشب از اون شباس ک
هوس کرده باز من دست یکی دیگه باشم قول داده بود عوض شه وای خدایا قلبم تند تند میزد
و اردلان داشت ورق بازی میکرد دعا میکردم نبازه صداش زدم اردلان تورو خدا بس کن بیا
بریم تورو خدا
اردلان : نوشینم خانوم خوشگل میخای برگردی کجا ما مجبوریم
نوشین : وای خدایا چه راحت با خنده حرف میزد وقتی اخرین کارت رو کرد چشمک زد ب
طالب و باخت بهش و رو کرد سمت من
اردلان : اینم جیگرت مال تو242 Part
نوشین : التماس میکردم و اسم اردلان صدا میزدم قهقهه میزد و میخندید و طالب یکی دیگه
شون من بردن تو اتاق اومدن سمتم اشک میریختم و فقط خدا رو صدا میزدم نگران بهارم بودم
ازم گرفتنش اگه بیدار شه وای خدایا اردلان تو باهام چیکار کردی
التماسشون میکردم ولم کنن
دست و پا میزدم یکیشون دستم نگه داشت مانتون پاره کردن تو تنم یکیشون نزدیکم اومد ی
لیوان مشروب دستش بود داد میزدم نه تورو خدا نه تورو خدا ب زور

ریختن تو دهنم دست و
پاهام بعد چند دقیقه شل شد گلوم سوخت و چیزی نفهمیدم
سامان : وقتی سرهنگ زنگ زد دو تا مامور ک همین دور و اطراف بود گزارش دادن داشتن
میومدن اینجا ...منتظر بودیم سه نفریمون با لباسای نظامی بودن سوار ماشین شدیم تا اخر این
جاده ک اومدیم نگاهم ب ماشین اردلان افتاد احمق کنار باغ گزاشته بود لبخند زدم از ماشین
پیاده شدیم اولین نفر من خودم از دیوار بالا کشیدم رفتم تو در اهنی بزرگ باز کردم بقیه
اومدن داخل سرهنگ و اون دو تا مامور اسلحه هاشون دراوردن صدای جیغ میومد میدونستم
نوشینه
در ک باز کردیم اردلان و دو نفر مشغول نعشه کشیدن بودن تا مارو دیدن از ترس بلند شدن
اردلان قیافش دیدنی بود سریع من و سرهنگ و مش صادق رفتیم تو اتاق در ک باز کردیم
دیدم نوشین دارن لختش میکنن سریع سرهنگ و من رفتیم سمتشون سرهنگ اسلحش گرفت
سمتشون نوشین ول کردن نوشین انگار بیهوش کرده بودن ...
از پاسگاه نیروی کمکی اومده بود همشون داشتن میبردن ..بهار بغل مش صادق بود نوشین
بیهوش شده بود باید بلندش میکردیم و میبردیمش سمت ماشینPart 243
سامان : صبح شده بود تو یه خونه یکی از اهالی اطراف اونجا بودیم صبح شده بود ساعت ۹صبح بود

من و مش صادق و سرهنگ تو ی اتاق خوابیده بودیم نوشین و بهار تو ی اتاق ب اصرار من در روش
قفل کردیم ی موقع اگه به هوش اومد فرار نکنه باز
قلت زدم تو جام چشام ک باز کردم مش صادق نبود بلند شدم ی دستی کشیدم ب موهام پیرهنم
تنم کردم و رفتم تو سالن مش صادق بیدار شده بود مشغول خوندن نماز بود داشت سلام میداد
سجادش جمع کرد و رو کرد سمت من
مش صادق : سلام بابا صبح بخیر صبحونت خوردی باید کم کم راه بیفتیم
سامان : داشت میرفت سمت اتاق نوشین رفتم جلوش
مش صادق : زن صاحبخونه گفت ب هوش اومده بابا جان براش صبحانشم برده میخام ببینمش
سامان : این زنیکه رو باهاش حرف نزن
مش صادق : این همه پییش گشتم ک باهاش حرف بزنم بابا جان چند کلام حرف حساب باهاش
دارم
سامان : اما ..
مش صادق: اما نداره بابا جان
سامان : در اتاق باز کرد و رفت داخل منم پشت سرش رفتم مش صادق یالله گفت ..اون خانوم ک
تو اتاق بود سینی برداشت و از اتاق اومد بیرون تو چشاش که نگاه کردم برق اشک دیدم اما ازش
تنفر داشتم از جاش بلند شد بهار رو زمین نشسته بود داشت بازی میکرد
مش صادق : سامان بابا بچه رو ببر بیرون یخورده حرف دارم

سامان : ی نگاه چپ ب نوشین انداختم و خم شدم بهار از رو زمین برداشتم بغلم کردم و از اتاق
اومدیم بیرونPart 244
مش صادق : سلام عروس ،، بشین حرف دارم باهات نشینی ناگریزم منم سرپا حرفام بزنم
نوشینم: مش صادق بود همون پیرمرد مهربون پدر خونده رادوین ازش خجالت میکشیدم ی
زن که ب شوهرش ب پسرش خیانت کرده و با شوهر سابقش میخواست فرار کنه وقتی یاد
نامردی دیشب اردلان میفتم اشک از چشام میاد ،،، نشستم تو چشای مهربونش زل زدم
مش صادق : تو خانواده ما رسم ب این که ناموس تا وقتی اسمش تو شناسناممون باشه
ناموسمون از وجودمون خونمون بدم بکنه ما ناموس خودمون میدونیمش ،، پسرم دوست
نداشتی درست عروس خوشت نمیومد بازم درست اما با خودت نگفتی رابطه ی زن شوهردار با
مرد غریبه زناست نگفتی شرعی نیست حتی صحبتش اگه دیشب ما نمیرسیدم ی داغ ننگ
میموند رو پیشونی خانواده ما رو پیشونی رادوین
اخ پسرم
تو چیکار کردی عروس فقط بهار میخاستی ک ب پسرم ب پاره تن من سم دادی
نوشین : ی ان انگار سقف اتاق اوار شد رو سرم بلند گفتم
چی س سم ؟؟؟
مش صادق : میخای بگی نمیدونی اونی ک دادی بهش دادی سم بوده ،،

پسرم خون بالا میاورد
رفته کما تو چیکار کردی با دل ی خانواده
نوشین : بغض داشت خفم میکرد اشکم میچیکید انگار دنیا برام تنگ بود داد زدم
بخدا قسم ب خدایی ک میپرستی من سم ندادم ب رادوین م من فک کردم داروی خواب اوره
ا اردلان گفت خواب اوره چند ساعت بیهوش میشهPart 246
نوشین : بخدا من روحمم خبر نداشت من دوسش نداشتم ولی راضی نبودم خار بره تو دستش
تورو خدا حرفم باور کنین تو رو خدا ب کی قسم بخورم ک باور کنین خدایاااا
مش صادق : نیومدم اینجا حکم صادر کنم عروس اومدم حرف بزنم باهات حرف حساب
نوشین : رادوین کجاست الان حالش خوبه تورو خدا بگین
مش صادق : تو کماس عملش کردن بازم ب هوش نیومد من توکلم ب اون بالایی
نوشین : خدایا خدایا تو ک میدونی من گناهی نداشتم
مش صادق : تو عاشق اردلان بودی عشق همه چیزت نابود کرده دیشب شوهرت ک دیدم
فهمیدم فقط با ی حساب سرانگشتی میشد فهمید چه جور تو نفهمیدی تورو قد سر سوزن
نمیخاد ک اگه میخاست تو اون اتاق نمیسپردت دست دو تا گرگ اینا گفتنش ساده نیست مو
ب تن ادم راست میکنه چه جور همچین ادمی ترجیح دادی ب پسر من من حاضرم قسم
بخورم تو حتب پسر من تمکینم نکردی ،،، پسرم رادوین نباید عاشق

زنی میشد ک قلبش
وجودش مال کس دیگه س رادوین تاوانش داد عروس
تاوان رادوین ی تن زخمی و شکسته رو تخت بیمارستان
اما تو هم تاوان میدی بابا تاوان تو نداشتن رادوینم نداشتن مردی ک میتونست سایه سرت
باشه تکیه گاه امنت باشه ولی نخواستی عروس ....Part 247
نوشین : چرا هیچی نگفت چرا نزد تو گوشم چرا اروم مهربون حرف زد فقط صداش بغض
داشت چرا نزد تو گوشم ک پسرش انداختم رو تخت بیمارستان چرا با حرفاش اتیشم زد چرا
نگفت میندازمت زندان
داشتم ذره ذره داغون میشدم چرا نمیاین کتکم بزنین چرا تحویل پلیس نمیدین چرا راحت ب
حال خودم گزاشتینم اشتباه کردم تاوانش خیلی زیاده
مش صادق : اماده شو نوشین جان باید برگردیم تهران،، بهارم باید تحویلش بدیم ک مبادا
پات ب کلانتری جایی برسه
نوشین : روش برگردوند بره رفتم سمتش
چرا با من اینکار میکنین میخاین تو خودم بشکنم زجر بکشم چرا زنگ نمیزنین پلیس بیاد من
بدین دستش چرا با ملایمت حرف میزنین نکنین تورو خدا زجر کشم نکنین جونم ی دفعه
بگیرین
از دیوار کشیدم خودم پاینن هق هق زدم
مش صادق : گفتم ک بابا جان ما بد میدونیم پای ناموسمون تو کلانتری دادگاه باز شه

بپوش لباسات بابا جان
نوشین : از اتاق رفت و من ب حال بدم اشک میریختم ب حماقتم فکر میکردم ب سمی خوابی
ک فک میکردم داروی خوابه
ب فرار کردنم و اعتماد کردن ب مردی ک بویی از مردونگی نبرده بود
Part 248...
نوشین : تمام راه رو تو ماشین گریه کرده بودم فضای ماشین برام زجر اور بود نگاه چپ چپ
سامان از تو ایینه ماشین میدیدم قلبم هری میریخت وقتی بهار بردن پرورشگاه دلم خالی شد
من همه پلای پشت سرم خراب کرده بودم
مش صادق ازم ادرس پرسید و من جایی نداشتم جز پیش سحر تنها کسی ک الان میتونستم
پیشش اروم شم اون بود بارون داشت میومد دستم بردم بیرون چند قطره بارون اومد کف
دستم چشام بستم
خدایا تو ک میدونی نمیدونستم نخواسته رادوین انداختم رو تخت بیمارستان
کمکم کن خدایا کمکم کن
میخاستم برم بیمارستان ولی خجالت میکشیدم حرفش بزنم هیچی نگفتم هیچی ی بغض گنده
راه گلوم بسته بود
سامان : از ماشین ک پیاده شد عصبی تر شدم چ راحت ازاد میچرخید برادرم کنج بیمارستان
انداخت ..مش صادق میگفت نباید پای پلیس ب این قضیه باز شه وقتی داد میزدم میگفتم چرا

میگفت ناموس هه
ناموس ب قیمت از بین بردن ابرو و شرف و وجودت ناموس میمونه تو دلم داشتم فریاد
میکشیدم خدا میدونه چ فشاری روم بود گوشیم زنگ خورد جواب دادم اقا فرهاد بود میترسیدم .میترسیدم حرف بزنم خبر بد بده میخاستم گوشی قطع کنم ک با
صدای پر از بغض گفت
فرهاد : شما کجایین ؟؟Part 248
سامان : چیشده اقا فرهاد ..را رادوین براش اتفاقی افتاده
زد زیر گریه ،،، این چند روز چقد ب این جمله خندیده بودم هه مرد ک گریه نمیکنه هه
داد زدم تورو خدا بگین چیشده .
فرهاد : زود بیاین دکترا میگین سطح هوشیاری رادوین خیلی پایین اومده میگن کارش تمومه
سامان : زد زیر گریه و گوشی قطع شد من گاز دادم
مش صادق : چیشده بابا کی بود
سامان : اقا فرهاد بود میگه سطح هو هوشیاری رادوین پایین اومده میگه کار تمومه تو اونوقت
این زنیکه رو ب حال خودش گزاشتی ک بره خوش باشه
سرهنگ : اروم باش پسر اروم حتما صلاح دونسته
سامان : صدام بغض داشت داد زدم چ صلاحی داداشم داره از دست میره اونوقتمش صادق : عمر دست اون بالایی بسه بابا بسه ،،فک میکنی حال نوشین خوبه خرابتر. از
اونیکه ک فکرش بکنی صبح شکست پسر شکست چشاش رنگ غم گرفت حالش از من و تو
هم بدتره اون حالا ۱با خودش با وجدانش کلنجاره جوصله کن پسر

حوصله پس توکلت کجا
رفته
سامان : جلوی بیمارستان ماشین نگه داشتم هول بودم سریع با مش
صادق رفتیم سمت ای سیو
همه همه بود چند تا از اشناها و رفیقای رادوین میدیدم چشمم خورد ب
ناصر تکیه داد ه بود
ب دیوار تا من دید اومد سمتم تو چشاش کنگاه کردم سرخ بود رگه های
قرمز دیده میشد
دستام مشت کردم بغلم کرد اروم زیر گوشم گفت
باورم نمیشه این جسم بی جون رو تخت رادوین باشه بهش گفتم دور
این زن رو خط بکش بوی
خون میده نکرد گفت عاشقش شدم
سامان : بلایی سر داداشم بیاد میکشمشون ،،، دکتر اومد همه دورش
جمع شدن رفتم جلو
نگاهم ب لب و دهن دکتر بود رعنا خانوم ب سر و صورت خودش میزد
یهو مش صادق از
میون همه جدا شد و رفت نگاهم بهش بود انگار کمرش خم شده بود
نمیدونستم برم دنبال
مش صادق یا بمونم
رفتم دنبالش بارون تند شده بود داد زدم
کجا میری الان وسط این بیغوله،، بدون اینکه برگرده نگام کنه و بلند
گفت
مش صادق : برو تو سامان جان میخام برم جایی تو برو تو بابا توکلت ب
خدا باشه سلامت
میشه .....Part 249
مش صادق : رسیدم خونه بارون با شدت میبارید ..در ک باز کردم از پله

ها بالا رفتم ک
برم سمت پشت بوم
در پشت بوم باز کردم بارون مثل ی شلاق ب سر و صورتم میخورد چند قدم جلو رفتم
رو ب قبله نشستم
دستام رو ب اسمون بردم بلند گفتم
خدایا پروردگارم من میشناسی که تو همه بنده هات خوب خوب میشناسی امشب میخام
نماز شبم زیر بارون بخونم من پیرمرد هیچ وقت چیزی برا خودم نخواستم میدونی که
وقتی پسر اولم تو جبهه شهید شد تو ۱۰سالگی سرم بلند کردم گفتم راضیم ،،، ک راضیپ
ب رضای تو اسمت اونقد صدا زدم ک ارامش بیاد سراغم وقتی دو سال بعدش پسر
۰۹سالم شهید شد خبر شهادتش دادن اون موقع سر تشییع جنازه پسرم نرفتم که دلم
نلرزه برا غم از دست دادنش جهاد در راه تو مهمتر بود نرفتم و پسرم خاک کردن من
موندم و عطر پیراهنش ک ب دستم رسید تو تمام این مدت سرم بلند کردم و راضی
بودم دلم ک میگرفت سرم سمت اسمونت میاوردم دلم ک میگرفت اسمت صدا میزدم
..وقتی از جبهه برگشتم دیگه ب جز زنم بچه ای نداشتم ک منتظرم بمونه ،،، اون موقع هاخودم از همه چیز دور نگه داشتم جهاد در راه تو رو نمیخاستم با چیزی طاق بزنم پست
دولتی نمیخاستم ،؛ پسر رفیقم ،، اردشیر شد انگیزه من با غمش

غمگینمیشدم با
دلخوشیش شاد دیگه واقعا حس پدر بودن داشتم وقتی اونم ازم گرفتی
بازم دستام رو ب
اسمونت بردم و گفتم راضیم ب رضایتت وقتی فقط ازش ی یادگاری ب
جا موند ی
یادگاری ک با دستای خودم بزرگش کردم این بچه تو خونه من و زنم
خندید گریه کرد
اون وقتایی ک مادرشم درگیر بود این نعمتت شد خنده من و زنم شد
چراغ خونمون با
خنده ش شاد میشدم
اون موقع هم قسمت نشد بعد چند وقت مادرش شوهر کرد دوباره و با
خودش رادوینم
برد زنم از نبودش دق کرد بازم سرم رو ب اسمون کردم شکر کردم
رعد برق زد داد زدم
خدایا ببین الانم اینجام ولی ایندفعه راضی نیستم ایندفعه راضی
نیستم ک بچم بگیری ک
اخرین امیدمPart 250
صادق : خدایا نگام کن من پیرمرد من باهات حرف دارم نگام کن
این پسری ک رو تخت بیمارستان خوابیده همه امید دل این پیرمرده
همه امیدش بعد از تو من
پیرمرد خودت ک میدونی تو این سن و سال بیدار ک میشم ب امید
دیدن روی پسرم رادوینم
میدونی چراغ چند تا خونس خدایا خودت ک میدونی من از مرگ هراسی
ندارم از شب اول
قبرم نمیترسم میدونم اونجا هم پشت و پناهمی از فرشته مرگ هم
نمیترسم خدایا پروردگارا

من از تو میترسم فقط از غضبت پروردگار من این پسری ک خوابیده رو تخت این امید دل
مادرش امید دل خاله ش هستیش همه وجود عموش برادر رفیقش چند تا خانواده صداش
میزنن پسرم ببین نگام کن ایندفعه صادق سرش بالا کرده رو ب اسمونت ایندفعه برا اولین بار
ی چیزی برا خودم میخام من رادوینم از تو میخام دکترا میگن امیدی نیست میگن تمومه اما
من تو رو میبینم پروردگارم تو پزشک حاذقی ن اونا تو درمون دهنده دردی تو مرده رو زنده
میکنی من ب تو ایمان دارم همیشه برا دیگران صدات کردم ایندفعه برا خودم
فک نکن صادق کافر میشه اگه رادوینش ازش بگیری نه فقط چند تا خونه از هم میپاشه ؛؛ اما
دیگه این دل ترک بر میداره گناه کبیره نمیکنم خودکشی نه اما ب مردونگیم قسم پروردگارم
ب ارامشی ک از اسم مقدست میگیرم ب تمام سجده و رکوع نمازام قسم رادوینم ازم بگیری
لب ب اب و غذا نمیزنم تا مرگ سراغم بیاد
دستام رو ب اسمون بود رعد و برق میزد
سامان : ساعت ۳صبح بود رو صندلی راهرو نشسته بودم تکیه داده بودم اما خوابم نمیبرد فقط
چشام بسته بود یهو دلم شور مش صادق زد باید میومد تا الان ی بارم دلش گرفته بود رفت
برا نماز شب امامزاده اما سریع بعد اذون صبح برگشت اما الان نیومد بلند شدم با عجله از

بیمارستان اومدم بیرون سوار ماشین شدم و گاز دادم سمت خونهPart 251
سامان : وقتی رسیدم خونه رفتم طبقه دوم واحو خودمون کلید انداختم در باز کردم چراغا خاموش
بود صداش زدم اما نبود از خونه با عصبانیت زدم بیرون در ک بستم میخاستم برم سمت در
خروجی ک چشمم افتاد ب پله های پشت بوم تسبیح مش صادق کنار پله اول افتاده بود رفتم اون
سمت سریع از پله ها رفتم بالا ب پله اخر ک رسیدم دیدم در پشت بوم بازه با عجله رفتم سمتش
چند قدم جلو ک اومدم شوک شدم مش صادق با حالت سجده مانند افتاده بود زمین رفتم جلو
صداش زدم جواب نداد تکونش دادم نبضش گرفتم میزد اما ضعیف بدنش خیس بود بغلش کردم
اروم میخاست چیزی بگه نمیتونست با عجله بردمش سمت ماشین و صندلی عقب نشوندمش گاز
دادم سمت بیمارستان
سریع بردمش اورژانس اروم دستام گرفت و زیر لب زمزمه کرد
سامان بابا حال رادوین خوب میشه من با خدا معامله کردم
اروم پیشونیش بوسیدم تو تب میسوخت
سامان : مش صادق رو تخت خوابیده بود من و رعنا خانوم و اقا فرهاد پیشش بودیم خدارو شکر
حالش خوب شده بود چقدر این پیرمرد عزیز بود برا همه حرف اخرش ک بهم گفت حال رادوین
خوب میشه چقد قرص و محکم گفت انگار الهام شده بود بهش ؛؛ در با شدت باز شد ی پرستار تا در

باز کرد بلند داد زد
مژده بدین مریضتون همین الان ب هوش اومد دکتر گفت خبرتون کنم بخش ای سی یو نبودین
گفتن پیش مریًضتون تو اورژانسین
سامان : حرفش ک تموم شد رعنا خانوم جیغ کشید رفت سمت در اقا فرهاد دویید و من قلبم اونقدر
تند میزد ک میخاست سینم بشکافه بیاد بیرون با عجله دوییدم سمت در بلند گفتم خدایا شکرت
Part 252.....
سامان : دو روزی بود هممون دس از پا نمیشناختیم رادوین داداشم ب هوش اومده بود همه مثل
پروانه دورش میچرخیدم ناصر کل بیمارستان شیرینی داده بود نمیدونم با رادوین گشته بود چش
شده بود دیگه ناصر قبل نبود انگار عوض شده بود انقد خوشحال بودیم از وجود دوباره رادوین ک
خدا بهمون داده ی چشممون اشک بود ی چشممون بالا سمت اسمون و همش میگفتیم خدایا
شکرت اما خود رادوین اصلا حواسش ب دور و اطرافش نبود چشاش غم داشت انگار گاهی
میفهمیدم الکی خیره میشه ب صورت طرف مقابل ولی حواسش اونجا نبود انگار الکی لبخند میزد
بقیه شاد باشن بعد از ظهر بود قرار بود دکتر بیاد اجازه بده رادوین ترخیصش کنن تو اتاق تنها
بودیم همه رفته بودن رعنا خانوم و اقا فرهاد مش صادق و من بودیم
رعنا خانوم : الهی فدات شم خاله نمیدونی حس من درک نمیکنی از بستن چشمام میترسم میخام

داعما نگات کنم میخام پیشت باشم ک مبادا ی تار مو از سرت کم شه خدا تو رو دوباره بهمون
برگردوند فدات بشم نمیدونی چقدر دعا کردم نذر کردم اونروزی که دکتر گفت همه چی تمومه
شبش مش صادق میره خونه رو پشت بوم زیر بارون نمازش میخونه و تو رو از خدا میخاد باورت
میشه صبح ب هوش اومدی
رادوین : نگاهم رفت سمت مش صادق داشت تسبیح میچرخوند چقد این پیرمرد من میخاستمش
بوی پدرم میداد ب چهره تک تکشون نگاه کردم انگار رد پای ی غم بزرگ تو چهره شون بود
مسبب تمام بدبختی های این چند وقت اون هرزه بود من حتی خجالت میکشیدم تو صورتشون
نگاه کنم بگم چی کسی که عاشقانه دوسش داشتم کسی ک همتون ناراضی بودین باهاش ازدواج
کنم ی هرزه بوده ک با شوهر سابقش فرار کرد ک من تمکین نکرده بود ک بهم خیانت کرد ک
اتیشم زد اخ من ک رو بازی کردم سرافکندم پیش همشون من ک گفتم تا عاشقم نشی دس
نمیزنم چرا خیانت کرد چرا سوالا مدام تو ذهنم تکرار میشد جوابی نداشتم مش صادق گفته بود
ک برش گردونده دستم مشت شد اسمشم ک میومد دستم مشت شد انگار قلبم از عشق خالی
شد انگار معدم ک تخلیع کردن قلبمم از اسم نحسش وجودش پاک شده
Part 253
رادوین : اینا نمیدونن که وقتی بهم سم داد وقتی لخته خون از دهنم

میومد معدم میسوخت بند وجودم نبودم
چشمم ب چمدون دستش ک افتاد وجودم سوخت داغون شد من چیکار کرده بودم ک عاقبتم این شد صدای
مش صادق ک شنیدم اروم گفتم جانم
مش صادق : دیروز اومد بیمارستان پسرم ولی دخترم رعنا عصبانی شد و خب اومد ک ببینتت
رعنا : میخاستی عصبانی نشم مش صادق ب خواهرزاده م پاره جیگرم سم داده درسته معجزه شد ک رادوین
ب هوش اومد اما دیدی دکتر چی گفت معدش باید چک بشه گفت همیشه باید دارو بخوره میخاستم با دستای
خودم تیکه تیکه ش کنم
مش صادق : میگه من نمیدونستم
رعنا : شما هم باور کردی
رادوین : هه؛؛ خاله میخام ک برگرده خونه
رعنا : وای باورم نمیشه اون زنیکه هرزه برگرده ک دوباره ی بلای دیگه سرت در بیاره اوندفعه ک گوش
ندادی
فرهاد : بسه رادوین هرچی بلا سر خودت اوردی بسه قلبمون از دهنمون دراومد بیرون
سامان : داداش دیگه نمیزارم دور این زنیکه هرزه بگردی
رادوین : ملافه رو کنار زدم و بلند گفتم ایندفعه نوکرتم خاله نوکر همگیتونم اما میخام ک اون هرزه برگرده
خونم
رعنا: باید طلاقش بدی میفهمی نکنه دوسش داری هه
رادوین : فقط ی حس ازش تو قلبم اونم تنفر و انتقام ،،،طلاقش میدم خاله ولی قبلش باید جهنم رادوین ببینه

باید زجر کشش کنم بعد مثل ی تفاله پرتش میکنم بیرون ...
اروم زیر لب زمزمه کردم
ب جهنم رادوین خوش اومدی هرزه ..Part 254
نوشین : به حاج صادق ک روبروم نشسته بود داشت تسبیحش میچرخوند خیره شدم چقد
حس خوبی بود وقتی کنارش میشستی بوی پدرم میداد هیچ وقت از پدرم نترسیدم ولی همیشه
احترام گزاشتم بهش چقدر این مرد مهربون بود اشک از چشام میومد
مش صادق : بابا جان باید چند وقت بری ی جایی رادوین یه ذره اروم شه برگردی
نوشین : اخه چرا برم من میخام زندگی کنم شما خودتون بهم گفتین عروس من اشتباه کردم ی
اشتباه بزرگ ولی همه اشتباه میکنن من زندگیم باختم قلبم ضربه خورد انگار چشام و دلم رو
همه چی بسته بودم من هرکاری ک دلممیگفت میکردم همه چی مثل ی پتک خورده شد تو
سرم من اشتباه کردم دیر فهمیدم ولی فهمیدم میخام ک جبران کنم ب جون خودم هیچی
نمیخام فقط پیشش باشم براش توضیح بدم اخه چرا من طرد میکنین اونشب ک نجاتم دادین
همش دلخوشی لحظه ب لحظه م شما بودین وقتی با خودم فکر میکردم خاله رادوین و خانواده
ش برادرش بفهمن چ بلاهایی سرم میارن دلخوشیم شما بودین من میخام ک عروستون باشم
هنوزم میدونم من حتی ب کنیزی رادوینم لیاقت ندارم تورو خدا کنارم بمونین تا ب رادوین

ثابت کنم من نمیدونستم اون سمه تا بدونه مقصر نیستم
مش صادق : دخترم خدا ببخشه بنده خدا چیکارس اینکه الان اینجایی و فهمیدی یعنی خدا
دوستت داشته وگرنه معلوم نبود اونور مرز الان با اون یارو کجا بودی
من اگه میگمنیا بخاطر خودت
نوشین : اخه چرا من نمیتونم ک نیام
مش صادق : چون رادوین غرورش ضربه خورده رادوین نصف قلبش رفته بابا همه اون
اعتمادی ک بهت داشته ریختهPart 255
نوشین : حاج صادق داشت واقعیت ها رو میگفت دلم از این همه بد بودن خودم شکست من
مرد زندگیم شوهرم چیکار کردم باهاش وقتی یاد خیانتم ب رادوین میفتم تو ماشین با اردلان
عشقبازی کردم وای انگار دنیا رو سرم خراب میشه اشک از چشمام میومد روحم شکنجه میشد
تورو خدا بزارین بیام بزارین بیام تو خونه خودم میخام زندگی کنم
مش صادق : تو چشمای رادوین هیچی نبود بالا نگاهش سرد و خالی بود از اون ترسیدم
میترسم هرروز اذیت بشی و این باعث اذیت شدن خود رادوینم میشه
دکتر گفت استرس سمه
براش چه حوری هرروز و هرروز شب تو رو کنارش ببینه
نوشین : همه چی ب جون میخرم هر کاری ک بخواد سرم دراره میخام جبران کنم گزشته م
کنارش وایستادم و اروم گفتم
کمکم کن حاج بابا میخام زندگی کنم
مش صادق : اماده شو ببرمت نوشین جان فقط باید بدونی که شاید

اذیت شی زجر بکشی درد
بکشی چون رادوین الان دیگه رادوین گزشته نیست زمین تا اسمون توفیر کرده
گودی چشماش خالی بود بابا خالی از احساسیPart 256
نوشین : تو خونه منتظر بودم تو دلم داشتن رخت میشستن مثل سیر وسرکه میجوشید تو
اشپزخونه بودم ک صدای چرخوندن کلید تو در بود صدای هم همه بود همشون وارد خونه
شدن قلبم اونقد تند میزد ک میخاست سینم بشکافه خدایا کمکم کن خدایا چ جوری با رادوین
روبرو بشم همه نشسته بودن رو مبل تو پذیرایی من از ترسم چسبیده بودم ب یخچال یهو
صدای پای یکی اومد از ترس خودم جمع کردم ک دیدم حاج بابا اومد تو اشپزخونه
سلام دخترم چرا رنگت عین گچ دیوار شده ترسیدی بابا همه چی درس میشه اروم باش نباید
سریع جا بزنی رادوین خودش گفته بیای پس ترسی نیست که وقتی خودش خواسته بیای اروم
دخترم هرچی هم گفت نباید ب دل بگیری
نوشین : با حرفای حاج بابا هم نمیتونستم اروم بشم ی اشوبی افتاده بود تو دلم ک میخاست
قلبم بزنه بیرون
شربتا رو میاری یا ببرم بابا جان ؟؟
نوشین : ن نه میارم شما برین ..سینی شربتارو برداشتم و اروم اروم بردم سمت پذیرایی
نزدیکشون ک شدم همه با نفرت نگام میکردن سامان و خاله رادوین

عموش خاله رادوین ک
زیر لب گفت زنیکه هرزه دس وردار نیست از اینجا هرزه رزل نگاهم رفت سمت رادوین سینی
دستم میلرزید ب هیکلش نگاه کردم ار قبلا لاغرتر شده بود رنگ صورتش سفید شده بود انگار
حالش بد بود ریشاش دراومده بود زیاد اونقد بد نگام کرد ک ترسیدم قلبم تکون خورد از
جاش بلند شد من عقب عقب رفتم یهو روبروم وایستاد حال اون دقیقه م قابل توضیح دادن
نیست یهو روبروم وایستاد و دستش برد زیر سینی و پرتش کرد رو زمین صدای شکستن لیوانا
وصدای بلند رادوین زهرم ترکوندPart 257
نوشین : نفساش عمیق و عصبی شده بود همه بلند شده بودن دستا و بازوش گرفتن ارومش
کنن و خاله رادوین ب من نفرین میکرد یهو رادوین با شدت دستش از میون دستای اونا بیرون
کشید و بازوی من محکم گرفت و چنگ انداخت و برد سمت اتاق خواب کشون کشون در ک
باز کرد من پرت کرد رو زمین و در قفل کرد صدای داد و بیداد حاج بابا و خاله ش و سامان
و عموش میشنیدم ک التماس میکردن در باز کنه خاله رادوین اشک میریخت و من نفرین
میکرد و بلنو ب رادوین میگفت در باز کنه
رادوین بدون توجه ب اونا سمت من اومد من عقب عقب میرفتم دکمه های پیرهنش داشت
باز میکرد من ترسیده بودم خدا فقط خدا حالم میدونست وقتی

پیرهنش پرت کرد رو زمین من
ب بازوهای کبود شده ش نگاه کردم بازوهایی ک جای سرم و امپول و تزریق روشون بود قلبم
ب درد اومد ب خط اریب مانند روی پهلوش و شکمش دقت کردم جای بخیه بود بخیه برا
عمل جراحیش اخ قلبم میسوخت از کثافت بودن خودم حالم بهم خورد نزدیکم شد هق هق
میزدم و اشک میریختم ن برای جونم برا رادوین برا مردی ک روبروم وایستاده ولی کمر
غرورش شکونده بودم بدجور .....
دقیقا روبروم بود شالم اونقد محکم از رو موهام کشید و تره ای از موهامم انگار کنده شد
پوست سرم سوخت شالم پرت کرد زمین و محکم گلوم فشار داد من چسبیده بودم ب در کمد
محکم من کشوند سمت خودش و با حالت پوزخند عصبی نگام کرد و دوباره ب شدت و محکم
کوبوند ب کمد کمرم تیر کشید انگار پاره شد از وسط کمرم ....Part 258
نوشین : از اتاق رفت بیرون من ب رفتنش خیره شدم اشک از چشام میومد تمام بدنم درد
میکرد استخونام انگار خرد شده بودن نا نداشتم بلند شم مچ دستم و کمرم خیلی درد میکرد از
بینیم خون میومد ولی من ب فکر رادوین بودم دکتر گفته بود استرس براش سمه اعصابش
خورد شد وای اگه دوباره حالش بد شه دستم گزاشتم رو قلبم ک یهو درباز شد سریهع خودم
جمع کردم ی گوشه فک کردم رادوینه ک یهو حاج بابا اومد داخل اومد

سمتم
از رو تخت پتو رو برداشت و رو دوشم انداخت چون شونه هام گردنم برهنه بود روبروم
نشست
مش صادق : دخترم گفتم ک عصبانیه فعلا نباید بیای اما خودت خواستی ببین نتیجش شد این
نوشین : دستمال تو دستش اورد نزدیک صورتم و زیر بینیم ک ازش خون میومد گرفت
ن گت از اینکه من زده گریه نمیکنم بدتر از اینا هم کتکم بزنه بازم حق داره من بد کردم
بهش خیلی بد،،، الانم برا این ناراحتم چون عصبی شد چون استرس حالش بدتر میکنه
حاج بابا من وقتی اومدم تو خونه رادوین پی همه چیز مالیدم ب تنم من اینجام و تاوان اشتباهم
بدم
مش صادق : میدونم ولی باید ثابت کنی ک این نوشین الان نوشین سابق نیست بهش ثابت کن
دخترم
نوشین : تمام تلاشمو میکنم ... تو دلم با خودم گفتم تمام تلاشم میکنم ک برده خوبی باشم
شرطی ک رادوین گزاشت .....Part 259
نوشین : زیر دوش بودم اب ک ب بدنم میخورد جای زخمام میسوخت ب ایینه تو حموم نگاه
کردم گونه سمت راستم متورم شده بود وقتی حاج بابا اومد تو اتاق زخم دستم بست کسی
حتی نیومد ببینه چیشده بهشون حق دادم من مقصرم خیلیم مقصرم

اشک ک ب زخم صورتم
میخورد بیشتر میسوخت اب بستم و از حموم اومدم بیرون حوله رو پیچیدم دورم و رفتم سمت
کمد لباسام همه چیز لباسام دست نخورده بود تو کمد ی بوز و شلوار برداشتم و پوشیدم همه
بدنم درد میکرد ولی بیشتر نگران رادوین بودم نکنه حالش بد شه کاش حاج بابا امشب اینجا
میموند پیشمون اگه حالش بد شه چیکار کنم
موهای سرم بدون اینکه خشک کنم با سشوار فقط با حوله ابش گرفتم و بالا بستم و رو تخت
نشستم استرس رادوین داشتم میخاستم بدونم داره چیکار میکنه حالش خوبه یا نه داروهاش
خورده یا نه اروم ار اتاق اومدم بیرون تی وی روشن بود با ترس رفتم سمت کاناپه ولی اونجا
هم نبود بوی سیگار کل خونه رو برداشته بود رفتم سمت اون یکی اتاق ولی چراغش خاموش
بود در باز نکردم رفتم سمت تراس تاریک بود بوی سیگار بیشتر بیشتر میشد نگاهم افتاد ب
رادوین ک داشت سیگار دستش عمیق پک میزد و اه میکشید
سریع عقب عقب اومدم اگه من میدید حالش بدتر میشد اونم امشب که من کتک زده بود و
اعصابش داغون بود وقتی اومدم تو اتاق دستم رو سینه م گزاشتم چقد تند میزد دلم برا رادوین
ب درد اومد چقد سیگار میکشید
رو تخت دراز کشیدم ولی خوابم نمیبرد از این پهلو ب اون پهلو میشدم نمیدونستم موندن تو

خونه ای که شوهرت نمیخاد سر ب تنه ت باشه اشتباه یا نه ولی ی حسی تو من قوی بود من
میخاستم ک اینجا باشم اینجا بمونم حتی اگه تمام مصیبتها سرم بیاد
Part 260....
نوشین : صبح که چشام باز کردم ب ساعت روی دیوار خیره شدم ۸صبح بود سریع ار اتاق
بیرون اومدم و رفتم سمت سرویس
چشام خیلی ورم کرده بود بخاطر دیشب انگار ی چیز سنگین روشون بود ب زور باز میشد تو
ایینه ک نگاه کردم خودم تعجب کردم خیلی باد کرده بود زیر چشمم باد کرده بود و قرمز
شده بود
بیخیال شدم و رفتم سمت اشپزخونه کتری پر اب کردم و زیرش روشن کردم و میز صبحونه
رو چیدم و چایی دم کردم با ی سلیقه خاصی داشتم همه چی رو میز میچیدم ی ان ب خودم
اومدم انگار من و رادوین الان داریم با هم خوش و خرم زندگی میکنیم دوباره تمام غم گزشته
اومد تو دلم مشغول ریختن چایی تو فنجون بودم ک رادوین وارد اشپزخونه شد از ترس ی ان
قالب تهی کردم چشاش قرمز قرمز شده بود دستش مشت کرد و سمتم اومد من عقب عقب
رفتم
یهو رفت سمت میز خیره بهش نگاه میکردم ک میخاد چیکار کنه بدنم میلرزید از نگاهش ی
نگاه بهم انداخت ی نگاه ک قلبم هری ریخت پایین از ترس و یهو گوشه

رو میزی کشید و همه
وسایلا ریختن زمین همه چی شکست و خورد شد هق هق زدم اومد سمت سفت چسبیده بودم
ب کابینتا دستش برد بالا عصبی نفس میکشید و قلبش تند میزد قلب منم داشت از جا در
میومد یهو رو صورتم تف انداخت و از اشپزخونه زد بیرون ....Part 261
نوشین : تو اتاق رادوین مشغول جمع و جور کردن لباساش بودم ساعت ۸شب بود اتاق مرتب
کردم پیرهن و شلواراش اتو کردم و تو کمد اویز کردم
چند روزی بود بعد اونروز صبح که میز صبحونه رو چپه کرد رو زمین دیگه دیر میومد خونه
شبا ساعت ۰۲نصفه شب میومد که من خواب بودم صبحم زود میرفت در اتاقش قفل میکرد
امروز صبح ولی در اتاقش قفل نبود هرروز ک بی اعتنایی میکرد یا اصلا خونه نبود اصلا کسل
نمیشدم بیشتر از روزای قبل کارای خونه رو انجام میدادم وقتی ساعت ۰۲شب میشد یا
۳۱/۰۲صدای قفل در ک باز میشد میومد قلبم اروم میگرفت دستم میزاشتم رو قلبم همین ک
میومد اروم میشدم اروم در باز میکردم با این ک چراغا خاموش بود فقط چراغ خواب روشن
بود ولی وقتی از لای در اتاق هیکل و قامتش میدیدم ک داره میره سمت اتاق اروم میگرفتم
حس ارامش یهو سراغم میومد کی باورش میشد از صبح منتظر همین ی دقیقه بودم ک بیاد
خونه من قدرت اعتراض و هیچی نداشتم ک چرا نمیاد حتی نمیتونستم

سوال کنم که کجا
میری کجا غذا میخوری وقتی هرشب میز شام اماده میکردم و صبح ک
بلند میشدم میدیدم
دس نخورده مونده رادوین دیگه بهم اعتماد نداشت که حتی از دست
من چی بخوره حق داشت
من با همین دستا بهش سم داده بودم کی باور میکرد که من سم ندادم
بهش حتی روحمم خبر
نداشته اون سم بوده کی جز خدا حرفم قبول داره فقط خدا میدونه من
نمیدونستم اشکام از
گونه هام سر خورد سمت لبم شوری اشک تو دهنم احساس
میکردمPart 262
نوشین : یهو صدای در اومد هول شده بودم رادوین ک ساعت ۸خونه
نمیومد وای هم خوشحال
بودم هم هول شده بودم یهو صدای یالله حاج بابا رو شنیدم لبخند زدم
وسط اتاق با تاپ و
شلوارک وایستاده بودم نمیدونستم بیام از اتاق بیرون یا نه که یهو در
باز شد و رادوین داخل
اومد
ی ان فکم قفل کرد اب دهنم ب سختی قورت دادم و رادوین با اخم بهم
نگاه میکرد و من با
من من رو کردم سمتش
س سلام عزیز دلم
رادوین : وسط اتاق من وایستاده بود دستم مشت شد ب قیافه ش نگاه
کردم هر دفعه ک
بهش نگاه میکردم دلم میخاست بیشتر و بیشتر زجرش بدم بعد چند
روز امشب داشتم

میدیدمش کبودیای رو صورتش خوب شده بود شده بود مثل قبل ب دور و ور اتاق نگاه کردم
همه چی مرتب کرده بود رفتم سمتش ترسیده بود قشنگ مشخص بود روبروش بودم محکم موهاش از پشت کشیدم سمت خودم داد زدم هرزه کی بهت گفت پات بزاری تو اتاق من ب چ حقی اومدی
نوشین : ب ب جون خودم اومدم اتاقت مرتب کن دست ب چیزی نزدم فقط لباسات اتو کردم
رادوین : تو غلط کردی هرزه ، گمشو از اتاق بیرون حیف ک امشب شانس اوردی مش صادق
اینجاست وگرنه جرت میدادمPart 263
نوشین : تو تمام مدتی که موهام داشت میکشید من فقط ب این فک میکردم دوباره حالش بد
نشه نفساش عصبی بود وقتی داد زد گمشم اروم سرم تکون دادم و موهام ول کرد و از اتاق
اومدم بیرون
حاج بابا رو دیدم روبروی تی وی نشسته بود حواسش ب تی وی بود سریع رفتم تو اتاق خودم
و تاپ دراوردم و ی بلوز بلند پوشیدم و شالم سرم کردم اومدم بیرون از اتاق
حاج بابا تا من دید بلند شد احوالپرسی کرد
مش صادق : چطوری دخترم بهتری
نوشین : اره شما چطورین خوبین
مش صادق : نگاهت چیز دیگه میگه بابا نگاهت غم داره میدونم اذیت میشی میدونم نگاهت
میخونم بابا جان اما تحمل کن
نوشین : تحمل میکنم حاج بابا تا بهش ثابت کنم بیگناه بودم

مش صادق : راستی چشمت روشن دخترم
مادر رادوین میخاد بیاد ایران
نوشین : مکث کردم ولی لبخند زدم ...Part 264
رادوین : باید میرفتم دنبال مامان فرودگاه داشت میومد ایران شانش اوردم بدون شوهرش و
برادر کوچیکم میاد تو این اوضاع داغون من و زندگیم زندگی ک این هرزه گند زد توش حالا
باید پیش مادرم با این زنکع نقش بازی کنم نفسم عصبی بیرون فرستادم و سیگارم تو جا
سیگاری خاموش کردم و کتم از رو دسته مبل برداشتم و پوشیدم و رفتم سمت در اما سریع
برگشتم سمت اشپزخونه ،،لعنتی تو اشپزخونه بود رفتم داخل اشپزخونه مشغول بود سینی کیک
تو فر میزاشت هه حالم ازش بهم میخورد محکم از پشت بازوش گرفتم ک هین بلند کشید ،،
کشیدمش سمت خودم و چسبوندمش ب کابینت اخ بلند گفت گلوش فشار دادم با دستم و
داد زدم
ببین هرزه میدونم الان داری با دمت گردو میشکنی ک مادرم میاد و من عوض میشم و تو ی
هرزه رو ب عنوان زن زندگیم قبول میکنم ن هرزه میخاستم قبل اینکه برم مامان بیارم خوب
شیر فهمت کنم یا بهتره بگم خوب خر فهمت کنم ،،ب ی دلایلی ک مادرم مشکلاتی داره و
الان نمیتونه تحمل کنه ک ی کثافت هرزه ب پسرش سم داده بخاطر اینکه نمیخام ی مشکل

رو مشکلاش بزارم ک ی تنه نوکرشم هستم مجبورم مجبورم ی مدت فقط ی مدت وانمود
کنم ک با تو خوبم ولی همش فیلم نقشس تا مادرم دوباره برگرده کانادا میخام بهت بگم هرزه
از دقیقه ای ک مادرم بیارم تو خونه رفتارم حرفام همش فیلمه مبادا فک کنی تو هرزه رو
میبخشم نه تو تو زندگی من فقط قد ی برده ارزش داری ی هرزه بیشرف بخاطر مادرم
مجبورم
موهاش از پشت کشیدم و صورتم خم کردم مقابل صورتش اشک تو چشماش بود بیصدا اشک
میریخت و زل زده بود ب من دیگه هیچی رو قلب من اثر نداشتPart 265
رادوین : سعی کن دور و ورم نپلکی ک مجبور بشم با تو نکبت هم کلام بشم فقط مواقع ضروری اونم
وقتی مادرم هست بعد اون تو رو نباید ببینم کثافت مبادا پات زیادی از حدت فراتر بزاری اشغال
شیر فهمه
نوشین : اره اره ف فهمیدم عزی...
جملم تموم نشده بود که با پشت دست زد تو دهنم اشکام بیصدا میریخت
رادوین : تو فرودگاه بودم شلوغی فرودگاه و اعصاب خرابم حوصلم سر برده بود بعد این اتفاق عمل
جراحی اعصابم خیلی خراب شده بود همش معده م اذیت میکرد
یهو مامان دیدم دست تکون میداد
اومد سمتم برا چند لحظه فقط مات نگاهش کردم و یهو بغلش گرفتم

چقد دلم براش تنگ شده بود تو
بغلم جمع شده بود چقد لاغر شده بود دوباره نگاهش کردم لباش
گزاشت رو قفسه سینم من بوسید
اشکاش میریخت
فقط خدا میدونه چقد دوست دارم رادوینم پسرم چقد لحظه شماری
میکردم ک ببینمت فقط خدا
میدونه
رادوین : زیر بازوش محکم گرفتم و از فرودگاه اومدیم بیرون دستش تو
دستم قفل کرده بودم رفتیم
سمت ماشین
وای نمیدونی چقد دوس دارم نوشین ببینم پسرم عروس گلم چقد
خوشحالم حالا ک مادر بی مسعولیتت
نیست یکی هس ک حواسش بهت باشه بهت محبت کنه جای خالی من
پر کنه
رادوین : جای خالی تو با هیچی پر نمیشه دیگه نگو این مامانم لطفا
خیالم راحت حالا ک نوشین داری بهت محبت میکنه
رادوین : ماشین روشن کردم اروم زیر لب زمزمه کردم هه اره محبتش
سم دادنه ....Part 266
نوشین : داشتم میز ناهار میچیدم چقد خوشحال بودم مادر رادوین
اومده اولش استرس داشتم
نکنه باهام نامهربونی کنه یا نتونم اونجور ک باید باهاش ارتباط برقرار
کنم ولی اونقد خانوم
مهربونی بود ک تو دقیقه اول مهرش ب دلم نشست ،،امروز همه اینجا
جمع بودن خاله رادوین
هنوزم چپ چپ نگام میکرد سامان و عموی رادوین دست کمی از خاله
رادوین نداشتن ولی

جلوی مادر رادوین حفظ میکردن ظاهرشون سعی میکردم زیاد تو جمعشون نرم تا مجبور
نباشن بخاطر مادر رادوین حفظ ظاهر کنن و اذیت بشن،، دیسهای پلو رو گزاشتم رو میز ظرف
خورشتارو هم گزاشتم سر میز دو نوع خورشت پخته بودم قرمه سبزی و خورشت فسنجون
یهو مادر رادوین من صدا زد و چادر رنگی نازکم و رو سرم کشیدم و با استرس و دلواپسی از
اشپزخونه زدم بیرون
بیا عروس گلم بشین از صبح کمن اومدم ی ریز مشغول کاری و سرپایی بیا دختر قشنگم
نوشین : مادر جون ناهار اماده س بیاین سر میز این حرفا چیه کاری نکردم وظیفس ،،،خاله
رادوین سریع روش ازم گرفت و حاج بابا با خوشحالی از جاش بلند شد و اومد سمت
اشپزخونه
همه نشسته بودن پشت میز و فقط من سر پا مونده بودم چیکار کنم داشتم جون میکندم ک
چیکار کنم استرس داشتم و این قلب واموندم تند تند میزد ک رادوین وارد اشپزخونه شد
سرم بالا گرفتم نگاش کردم نگاهمون قفل شد بهم
الهی قربون این عروس خوشگلم بشم که تا پسرم نیاد سر میز نمیشینه ،، رادوین جان مادر از
زن شانس اوردی والاPart 267
رعنا : اره والا رادوین همچین شانس اورده نمیدونه چیکار کنه
هه خوبه والا

نوشین : میدونم متلک میگفت و فقط مثل ی جسم نوک تیز ب قلب من فرو میشد با تعارف
مادر رادوین نشستم رو صندلی کنارش و رادوین میخاست بره پیش حاج بابا بشینه که
وا مادر عروس گلم از صبح منتظر تو مونده بیای تو میخای بری پیش بابا صادق بیا پیش زنت
بشین
نوشین : ب چهره رادوین نگاه کردم کارد میزدی خونش در نمیومد دستش مشت کرد و ب
صورت خاله ش نگاه کرد و با عصبانیت اومد سمت من و نشست کنارم ؛؛ چادرم رو سرم جابه
جا کردم میدونستم رو این چیزا حساسه؛؛ کفگیر پر از برنج کردم و ریختم تو بشقاب رادوین دو
کفگیر براش ریختم و چند قاشق ریختم رو برنجش درست ۷داشتم فیلم بازی میکردم ولی
همونم ی لذت خاصی داشت همینجوری ب بشقاب خیره شده بود و دست نمیزد بهش
میدونستم بخاطر اینکه ی بار تو لیوان شربتش اون پودر لعنتی ریختم دیگه اعتماد نداره از
دستم چیزی بخوره حتی یاداوریشم ازارم میداد ؛؛ اروم کنار گوشش گفتم
رادوین جان عزیزم هیچی توش نریختم بخدا قسم بخور
دست نزد همینجوری زل زده بود مجبور شدم قاشقم برداشتم و بردم سمت بشقاب رادوین و
از برنج و خورشتش ی قاشق برداشتم و خوردم با بغض قورت دادم ب صورتش نگاه کردم

بخور چیزی نداره ب جون خودم قسم
نوشین : درمانده بهش نگاه میکردم همه مشغول خوردن بودن یهو قاشق برداشت و شروع کرد
خوردن دستم گزاشتم رو قلبم و نفسم اروم بیرون فرستادم ...Part 268
نوشین : مشغول جمع کردن میز شام بودم تنها کسی ک باهام مهربون بود حاج بابا بود پا ب
پام داشت بشقابا رو جمع میکرد هرچی اصرار میکردم بره لبخند میزد مادر دادوین کلی اصرار
کرد ککمک کنه نزاشتع با اصرار خواهش ب حاج بابا گفتم بره پیش بقیه ،،چادرم دراوردم و
گزاشتم رو صندلی رفتم جلوی سینک ظرفشویی مشغول شستن ظرفها شدم
رادوین : خاله رعنا و عمو فرهاد رفتن و سامانم مش صادق برد،،اتاق برا مامان اماده کرده
بودم مجبور شدم همه وسایلام ببرم تو اتاق خواب از اینکه کنار نوشین باشم عصبی میشدم رو
کاناپه نشسته بودم و پام تکون میدادم حواسم ب تی وی نبود فقط چشامم بهش زوم بود
چند تا گل زدن گل پسرم
رادوین : جان چ چی چند تا گل زد
اونی که دو ساعت زوم کردی روش و پات همش تکون میدی
رادوین : هان زدن گل زدن فک کنم دو تا زدن چطور عشق فوتبال شدی ن والا میخام بدونم این چ عشقی ک پسرمن موقع فوتبالم حواسش پرت کرده هه
رادوین : مامان قهقه زد و کنارم نشست موهای مش کرده طلاییش باز

دورش ریخته بود
دستم حلقه کردم دورش مثل ی جوجه تو بغلم بود ب صورتش نگاه کردم زیر چشاش تیره
شده بود گود افتاده بود رو پیشونیش چند تا چروک افتاده بود ولی هنوز صورتش جذاب بود
شیک و خاص دستش تو دستام قفل کردم و گونه اش بوسیدم چقد عطر تنش بهم ارامش میداد
Part 269
رادوین : میخاستم تو بغلش بخوابم انگار سبک شده بودم رها شدم تو اغوشش و عطر مادرانه
اش بوی ادکلنی ک زده بود مشامم پر نکرده بود بوی مادرانه اش من پر کرد از ی حسی ک
چند سال دنبالشم اخ ک این بغل چقد میتونس ارومم کنه بعد رفتن عسل بعد خیانت کردن
نامزدی ک میخاستمش چ شب و روزایی ک با سیگار و مشروب سر نکردم همیشه عمو فرهاد
میگفت اگه سامان نبود باید از زیر پلا جمعت میکردیم چقد تو بدبختی غرق شده بودم وقتایی
ک ظرفیتم پر میشد چ سیلی هایی ک تو گوش سامان نمیزدم فقط دستام میبوسید و بغلم
میکرد من میبرد زیر دوش اب سرد چقد هوام داشت اخ مادرم مادرم چقد پسرت زجر کشیده
چقدر بوی تنت خواستنیه مادرم ؛؛دستاش میبرد لای موهام نوازشم میکرد یاد بچگیام افتادم
،،صدای پر بغضش شنیدم
چرا هیچ وقت نخواستی برگردم پیشت چرا همیشه تو خودت ریختی

اونقدر وجود من کم
اهمیت بود
رادوین : جای تو با هیچی برام پر نشد کاش میدونستی خوشبحتیت میخواستم نمیتونستم بخاطر
من اذیت شی تمام این مدت. نبودنت ی بغضی بود ک میموند کنج گلوم
دوست دارم پسرم میدونم بد کردم کم گزاشتم ولی اومدم برا جبران همه بی مهریام
رادوین : سرم بلند کردم با دستام صورت مهربونش قاب گرفتم اشک از چشماش میومد
اومدم ک بمونم
رادوین : دوست دارم مادرم خیلی میخامتPart 270
نوشین ؛ دو لیوان اب پرتغال تو سینی گزاشتم بردم براشون رادوین و مادرجون رو مبل نشسته
بودن سر مادر جون رو شونه های پهن رادوین بود دستاشون قفل بود تو دستای هم چقد رادوین
مادرش دوست داشت چقدر دوست داشتم من الان اینجوری سرم رو شونه رادوین بود برای تمام
این تنهاییام بی کسیام براش حرف میزدم و اون فقط گوش میداد سینی گزاشتم رو میز مادر جون
تو جاش جابه جا شد و دستم گرفت ک بشینم
بشین عروس گلم خیلی زحمت کشیدی امشب چرا قسمم دادی کمکمت نکنم تنها این همه کار
کردی
نوشین : وظیفس مادر جون شما راحت باشین ،،اصلا رادوین بهم نگاه هم نکرد رفتم سمت اتاق

خواب ب ساعت نگاه کردم ساعت ۱۰بود سریع رفتم سمت وسایلای رادوین ک تو کمد بود
وقت قرصش الان بود پلاستیک داروهاش برداشتم و قرص و کپسول معده ش برداشتم و ببرم
براش
رفتم کنارش دستم گرفتم سمتش و با صدای اروم ولی لرزون این روزا ی تلنگر کوچیک
میخاست سریع اشک بریزم .. اروم گفتم
فدات بشم من قرصات باید بخوری دستم ک دراز شده بود سمتش ی نگاه بهم کرد و از بعد چند
لحظه قرصا رو برداشت از کف دستم اب پرتغال دستش دادم ک بخوره
قرص چیه نوشین جان مگه مریض شده
نوشین : مادر جون برا معده ش
وا معده ش چیشده
نوشین : میخاستم جواب بدم که رادوین پرید وسط حرفم و بلند گفت
رادوین : گاهی وقتا درد دارم اذیت میشمPart 271
وا اخه چرا نگفتن از چیه
رادوین : ن گفتن دارو بخوری خوب میشی
الهی بمیرم برات از بس جوش و غصه میخوری انداخته ب معده ت
مادرت بمیره نبینه این
روزارو
رادوین : عه خدا نکنه فدات شم
نوشین : اشک تو چشام اومد سریع رفتم تو اتاق تا رسوا نشم خدا من مرگ بده ک چه کاری
در حق شوهرم کردم ک باید تا اخر عمر دارو بخوره اشک چشام خیس کرده بود و چند تقه

ب در خورد سریع اشکام پاک کردم و روم برگردوندم مادر رادوین بود و ی چمدون دستش
بود اومد جلو بلند شدم ک کمکش کنم اشاره کرد بشینم چمدون رو تخت گزاشت و درش باز
کرد کلی لباس و کادو بود اونقد از درون داغون بودم ک نمیتونستم خوشحال باشم فقط لبخند
مصنوعی زدم ی جعبه نقره ای گرفت سمتم و
ببخشید نوشین جان عروسیت نتونستم بیام فدات بشم این سرویس طلا رو برات از کانادا
گرفتم میخاستم برا عروسیت بفرستم ولی گفتم خودم بیام بهت
بدمنوشین : جعبه رو گرفتم و بازش کردم چقدر شیک و ناز بود ی گردنبند طلا که روش دو تا
یاقوت سبز کار شده بود چتد تا مروارید سفیدم بالای یاقوتا بود گوشواره و دستبند و انگشترش
مروارید داشت لبخند زدم و تشکر کردم دونه دونه لباس خوابها و لباسهای مجلسی رو تختم
گزاشت من شرمنده میکرد اگه میدونست من عوضی ب پسرش سم دادم پسرش چند وقت
بیمارستان بود اخ این بغض ولم نمیکرد و با سوالی ک کرد شک شدم رادوین خیلی دوسش داری ؟؟
نوشین : تو چشماش زل زدم دنبال ی حس بودم تو قلبم ی حس اشنا ک این چند روز ول کنم
نیست اینکه وقتی میره بیرون دلواپسشم وقتی میاد خونه دزدکی نگاش میکنم اروم سرم تکون
دادم قلبم تند میزد فقط قلبم تند میزد انگار قلبمم ب حرف اومده بود ؛؛مادر جون ی لباس

خواب داد دستم و گفت بپوشمش
اونقد باز و لختی بود و کلن جای سینه هاش تور بود از دستش گرفتم و معذب بودم ولی
پوشیدم مادر جون مشغول جمع کردن لباسای رو تخت بود یهو من نگاه کرد و
ماشالله وای ک تو ی تیکه ماهی مادر ؛؛؛ رادوین پسرم بیا تو اتاق
.رادوین جان
نوشین : وای رادوین صدا کرد هول شدم در باز کرد و اومد تو اتاق لبام ب دندون گرفتم .....Part 272
نوشین : مادر جون از رو تخت بلند شد و با خنده از اتاق رفت بیرون من تو این وضعیت با این
لباس خواب توری اونقد معذب بودم که سرم پایین بود لبام ب دندون میگرفتم و قلبم تند تند
میزد عطر تن رادوین پیچیده بود تو اتاق سنگینی نگاهش احساس میکردم وای ی طوری بودم
من با این لباس خواب دید کاش نمیپوشیدمش با گرفته شدن محکم مچم سرم اوردم بالا
رادوین دقیقا روبروم وایستاده بود تو چشام زل زده بود نفساش تند شده بود تند تند نفس
میکشید
رادوین : وقتی مادرم صدام زد برم تو اتاق فک کردم کارم داره در ک باز کردم با صحنه
روبروم مات سر جام خشکم زده بود که مادر از اتاق با خنده رفت بیرون سر تا پاش نگاه
میکردم ی لباس خواب توری تنش کرده بود که تا روی زانوش ب زور میرسید جلوش بالا

تنش قسمت سی***هاش همه تور بود همه چیش معلوم بود واضح اب دهنم قورت دادم
سیبک گلوم بالا پایین شد. حول تن زن نبودم حتی وقتی عسل بعضی وقتها لخت و عور رو
تخت پیشم میخوابید دیت نمیزدم وقتی تمایل نداشت مست تن زن نمیشدم اما تن نوشین زنی
داشتم میدیدم که دست زدن بهش برام از هر لذتی تو این دنیا با ارزشتر بود چ روزایی ک تو
فکر این ک همه چیش مال من میشه سر نکردم ولی الان روبروم با ی متر تور ک تنش
پوشونده بود جلوم وایستاده تنی ک فقط ب اردلان پیشکشش کرد و دوست اردلان محبتی ک
فقط مال اون بود سهم من چی بود سهم من سم بود ک بهم داد سهم من خیانتش بود هه
عسل لاغر بود نوشین اندامش فوق العاده تحریک کننده بود از این که این تن ی روز زیر مبین
و اردلان بود دستم مشت شد با عصبانیت رفتم جلوش سرش پایین بود هه برا من خجالتی
شده بود مچ دستش فشار دادم ...Part 273
رادوین : سرش اورد بالا و اخ یواش گفت تو چشاش زل زدم اونم نگاهم میکرد اون دقیقه با
حس عصبانیت خشونت هوس داشتم نگاهش میکردم چشمم از رو صورتش سر خورد سمت
سی**هاش زوم کردم روشون همه چیز زیر تور واضح و مشخص بود سیبک گلوم بالا پایین
شد دقیقا تو چند سانتیم بود و داشتم میدیدم داغ کردم من ی مرد

بودم هرچقدر عصبانی و
شاکی ولی رگه های مردونم بیدار میشد عصبانیت و هوسم رو مچ
دستش خالی میکردم و
فشار دادم از سر تا نوک پاش دید زدم و نگاه کردم دستم بردم سمت
گلوش و گلوش گرفتم و
صورتم نزدیک صورتش بردم تو چشاش نم اشک دیده میشد هه فقط
پوزخند زدم این هرزه با
خودش چی فک کرده بود داد زدم
هرزه با خودت چی فک کردی ک ی لباس خواب بپوشی من خام کنی و
یادم بره بدبختیایی
ک سرم اوردی ک یادم بره زنیکه پتیاره کور خوندی
نوشین : ب بجون خودم قسم
رادوین : خفه پتیاره فاحشه کور خوندی بتونی با ی لباس خواب چند تا
عشوه خرکی من خام
کنی
نوشین : م من ب جون خودم نمیخام تو رو گول بزنم مادر جون گفت
بپوشم تا پوشیدم تورو
صدا زد ب بجون خودم فدات بشم من من نمیخام با لباس خواب و اینا
تو رو ممن اونجوری
نیستم ک تو فک میکنی
رادوین : تند تند داشت جون خودش قسم میخورد و اشک میریخت
چشاش و نگاهش مظلوم
کرده بود موهاش از پشت کشیدم
د اشغال پتیاره فدای من چرا بشی اردلانت هست کسی ک ی عمر زیر
خواب هرزه خودش و
رفیقاش بودی پتیاره ....Part 274

رادوین : همون اردلانی ک بخاطرش ب من سم دادی هرزه میخاستی من بکشی ک خیلی
راحت ب عشقت برسی تف تو روت بیاد همش مثل ی خوره تو دلم و ذهنم میگزره تو با من
چیکار کردی اونقد خوابیدن زیر اردلان و رفیقش مهم بود سم ب خورد من دادی
نوشین : اشک میریختم چشام تار میدید صورت رادوین صداش بغض داشت انگار تو ی اتاق
تنگ قرارم دادن و های تاریک میشه نمیتونم کاری کنم نمیتونم حرف بزنم همه درا بسته س
فقط دیواره چی بگم اخه چی بگم باور کنی همه چیز بر علیه من بود حتی ی شاهد نداشتم
شاهدم فقط خدا بودبا صدایی ک ب زور از حنجرم خارج میشد از شدت بغض اروم گفتم
ب بخدا قسم رادوین من بهت سم ندادم من نمیدونستم که اون س س
رادوین : خفه شو کثافت تو فک کردی با کی طرفی بیشرف اون بسته پودر سامان و خاله م از
رو اپن پیدا کرده بودن بیشرف خودت اون ریختی تو لیوان قسم خدا رو میخوری نمیدونستی
وای اسم خدا رو رو زبونت نیار هرزه پست حالم ازت بهم میخوره تاوان همه بلاهایی ک سرم
دراوردی سرت در میارم بعدشم پرتت میکنم مثل ی تیکه اشغال بیرون ک برسی ب اردلانت
باور کن عروسیتم دعوت کنی میام تو دندون لقی من میدونی کی کشیدمت هه بزار بگم

وقتی ک داشتی میرفتی و وقتی من افتادم زمین و تو قدم اخر برداشتی رفتی بیرون وقتی خون
از گلوم اومد وقتی با نگاهم داشتم صدات میزدم همون موقع مردی نوشین ...Part 275
نوشین : وقتی اسم جدایی اورد قلبم تند تند زد نمیدونم چرا اینجوری شدم مگه من این
نمیخاستم ک رادوین دس از سرم برداره چرا وقتی گفت شکنجت میکنم و پرتت میکنم بیرون
قلبم تند زد یعنی حاضرم ب شکنجش ولی پیشش باشم اخ این دل لعنتی مردی ک صادقانه
دوسم داشت حالا باور کرده اخ ،،حلقه دستش از دور گلوم شل شد روش برگردوند مادر جون
در زد و بعد چند لحظه در باز کرد سریع روم برگردوندم اشکام پاک کردم
رادوین : جانم مادرم
بستنی براتون اوردم پسرم بیا بگیر منم میرم میخوابم
رادوین : دستت درد نکنه چرا زحمت کشیدی
نوشین: نمیتونستم کلامی حرف بزنم میترسیدم بغض صدام مادرش بفهمه ورادوین سینی
بستنی رو عسلی کنار تخت گزاشت و پتو رو از رو تخت با ی بالشت برداشت و رفت سمت
پنجره پتو رو پهن کرد رو پارکتها و بالشت گزاشت دلم از این همه مظلومیتش گرفت اخه من
با این مرد چیکار کرده بودم سرپا وایستاده بودم و فقط نگاش میکردم اشک از چشام میومد و
هق میزدم و رفت سمت کتش و پاکت سیگارش و فندکش برداشت و رفت سمت پنجره

نشست رو تشکش و پشتش کرد ب من بوی دود ک اومد بغضم گرفت از تو میسوختم باید
هر ثانیه و هر لحظه بخاطر این کارام شکنجم میشدمPart 276
نوشین : نشستم رو تخت و ملافه رو تو بغلم مچاله کردم و اروم لب زدم
رادوین جان بیا تو رو تخت بخواب من میرم اونجا میخوابم کمرت درد میگیره سر ما میخوری
جلوی پنجره
ولی فقط جوابم با پک زدن عمیق ب سیگارش میداد ک دودش غلیظ بیرون میفرستاد بعد چند
دقیقه بلند شد چرا غ خاموش کرد و چراغ خواب روشن کرد در اتاق قفل کرد و رفت تو جاش
دراز کشید نفساش عمیق بود من تو خودم مچاله شده بودم تازه یادم اومد با همون لباس
خواب توری دراز کشیدم بلند شدم و رفتم سمت کمد و ی بلوز و شلوار راحتی پوشیدم و
چشمم ب رادوین افتاد ک روش باز بود ی پتو برداشتم رفتم سمتش اروم روش انداختم
چشاش بسته بود نفساش نشون میداد خوابه رفتم رو تخت دراز کشیدم چشام بستم ...
نوشین : تو اشپزخونه بودم داشتم چایی میرختم تو فنجونا مادر جون نشسته بود پشت میز روم
برگردوندم ک سینی بزارم رادوین دیدم داشت میومد سمت میز با لبخند رو کردم سمتش
سلام اقایی صبح بخیر فدات شم
ی نگاه بهم کرد و اروم

رادوین : سلام صبح بخیر
نوشین : نشست پشت میز فنجون چایی گزاشتم جلوش ،،،چاییش سر کشید
راستی پسرم میری سرکار زود بیا امشب یکی از دوستام امشب مهمونی دعوت کرده حتما باید
برم کانادا بودم خبرم کرد ...Part 277
الان داری میری کجا پسرم کارگاه؟؟
رادوین : نه دیگه کارگاه نمیرم یعنی نمیتونم کار کارگاه رو
چرا پسرم چیشده
رادوین : نه هیچی فقط میخام با یکی از رفقام کار کنم تو شرکت
این که عالیه تو بخاطر علاقت ب این کار کارگاه زدی خب خیلی عالی ک کار شرکت بخوای امتحان
کنی عزیزم
رادوین: ی مدت پیشش هستم هم ناصر زیاد اصرار کرد هم خودم دلم میخاد
من مطمنم از پسش بر میای پسرم
رادوین : ب مادرم چشمک زدم و دستش بوسیدم از پشت میز بلند شدم و رفتم تو اتاق لباسام بپوشم
کت و شلوار ابی نفتی و پیرهن سفیدم اتو شده رو تخت بود رکابیم دراوردم و پیرهنم پوشیدم دو تا
دکمه اولش نبستم و شلوارم پوشیدم کتم برداشتم ک بپوشم نوشین اومد سمتم کروات از رو تخت
برداشت و میخاست دور گردنم بندازه برام میخاستم دستش پس بزنم ک صدای مادرم از پشت سرم
اومد نفسم عصبی بیرون فرستادم نوشین کراوات برام بست
الهی قربون قد و بالات برم پسرم ماه شدی ماه چه اشتباهی کردم جشن

عروسیت نبودم اخ رو دلم
مونده تو رو تو کت و شلوار دامادی ببینم و عروست کنارت با لباس عروس
خدا بخواد دوباره ی عروسی میگیرم چه اشکالی داره
رادوین : سوییچ ماشین از رو عسلی برداشتم و ب حرف مادرم قهقهه زدم
اخه مادرم عروسی دوبار میشه میخای ب ریشمون بخندن
گور بابای حرف مردم رادوین ،،،مردم همیشه ی حرف دارن برا زدنPart 278
رادوین : وارد شرکت ناصر شدم دو تا نگهبان پایین بودن رفتم سمت اسانسور طبقه ۳باید
میرفتم کار جدیدم بود یخورده نا اروم بودم در اسانسور ک باز کردم ی سالن بزرگ روبروم
بود اینجا دفتر ناصر بود وارد ک شدم رفتم سمت منشی با دیدنم از جاش بلند شد ؛؛صورتش
پر از ارایش بود بینیش عملی و داشت صداش تا اخرین حد ممکن نازک میکرد و لب و لوچه
میومد ی جورایی خندم گرفته بودمجبور شدم قبل اینکه زیادی حرف بزنه خودم معرفی کنم
خانوم بنده رادوین ..
منشی : ای وای شناختم ببخشید شما اقا رادوین مدیر جدید و شریک اقا ناصر ببخشید ب جا
نیاوردم اتفاقا اقا ناصر گفتن تا اومدین شمارو سریع بفرستم اتاقشون
رادوین : شما عادت دارین همیشه مدیراتون ب اسم کوچیک صدا میزنین
منشی : ن یعنی چیزه خب ببخشید

رادوین : احساس کردم هر ان ممکنه مانتوش جر بخوره از بس تنگ بود استینای مانتوش ب
قدری تنگ بود دستاش ک تکون میداد بیخیال شدم رفتم سمت اتاق ناصر چند تا تقه ب در
زدم و وارد شدمرادوین : تا من دید سریع از جاش بلند شد و با خوشحالی اومد سمت من
ناصر : خوش اومدی رفیق خوشحالم ک میزون میبینمت
رادوین : سلام ممنون ناصر جان بغلم کرد بعد چند لحظه تو چشاش نگاه کردم ی حس اشنا
داشت چشاش برام دیگه گریزون نبودم ازش خیلی فرق کرده بود دستم گرفت نشستم رو مبل
خودشم کنارم نشست
ناصر : میخام دوباره مثل قبل رو پا بشی تو در حق من خیلی محبت کردی رادوین شاید تو من
رفیق خودت ندونی ولی من تو رو
رادوین : این حرفا چیه تو رفیق منی وگرنه اینجا نبودم
ناصر : میخام هم حال جسمت خوب شه هم روحت خیلی اذیت شدی همه برا برگشتنت دعا
میکردن باورت میشد من رو سیاه هم پیش خدا دعا میکردم
رادوین : میدونم میدونم ناصرPart 279
ناصر : چرا خودت داری اذیت میکنی
رادوین : منظورت چیه ؟؟؟
ناصر : چرا دوباره برش گردوندی تو خونت چرا اوردی کسیو ک زندگیت جهنم کرد اخه چرا
؟؟
رادوین : دکمه وسطی کتم باز کردم و درش اوردم گزاشتم رو دسته مبل

و بلند شدم رفتم
سمت پنجره ناصر هم اومد جلوی پنجره ،،پاکت سیگارم از جیب شلوارم دراوردم و ی نخ ازش
کشیدم بیرون و گزاشتم گوشه لبم ،،ناصر سریع فندکش زیرش گرفت و روشن کرد برام ی
پک عمیق زدم و دودش فرستادم بیرون
ناصر: نگفتی چرا اذیت میکنی خودت اون زن رو چرا اوردیش نکنه عاشقشی هنوز هان ؟؟
رادوین : هه هیچ حسی بهش ندارم جز تنفر و انتقام
ناصر : پس چرا اوردیش پیش خودت
رادوین : هه میخام کنیزی من و زنم بکنه خب
ناصر : چی میگی پسر باز چی تو سرته باز میخای خودت تو چه دردسری بندازی
رادوین : قهقهه زدم و پک عمیق زدم ب سیگارم با صدای بلند گفتم هیچی میخام زن بگیرم .....Part 280
ناصر : باز میخای خودت تو چ هچلی بندازی پسر وای رادوین بس کن بس کن دست این زنیکه رو بگیر
ببر محضر طلاقش بده
رادوین : نوچ ؛؛کارام ک باهاش تموم شد پرتش میکنم بیرون فقط یخورده کار دارم
ناصر : چرا متوجه نیستی اون بهت سم داده رادوین میخاسته بکشتت تو باز این زن رو پیش خودت نگه
داشتی هوف اخه چقد تو دل گنده ای
رادوین : ناصر ناصر وای بس کن نمیخام انقد یکی نصیحتم کنه
ناصر : د همین راس میگی من اگه دفعه قبل سفت جلوت وایستاده بودم همچین غلطی نمیکردی زنی ک

سفت ب شوهر بی غیرتش چسبیده رو نمیگرفتی ک ..
رادوین : پریدم وسط حرفش و داد زدم
وای بسه دیگه ناصر بسه ؛؛ناصر هم با صدای بلند صداش از عصبانیت میلرزید
ناصر : تو بس کن ناصر اون زن تو رو تا پای مرگ برد میفهمی لعنت ب تو بیاد همه پشت در ای سیو
مردیم میفهمی تو میفهمی
رادوین : یقم گرفته بود و تو چشاش بغض بود رگه های قرمز چشاش نگران بود نگران حال من من
خیلی ناصر دیر شناختم خیلی دیر ؛؛بغلش کردم اروم لب زدم
میدونم رفیق میدونم دیگه بی گدار ب اب نمیزنم حق بده ب منم میخام تلافی کنم بعد ولش میکنم
کمکم کن سرزنش نکن نصیحت نکن باشه رفیق ؛؛از خودم جداش کردم تو چشاش خیره شدم چشماش
بست و در ب شدت باز شد ..
منشی : ببخشید معذرت میخام اقای نجفی اومده قرار کاری داشتین باهاش
ناصر : بهشون بگین تو سالن کنفرانس منتظر باشن ما الان میایم
منشی : چشمPart 281
نوشین : ساعت ۹شب بود من و مادر جون منتظر رادوین بودیم تا بیاد مادر جون رفته بود
حموم ؛؛من نمیدونستم اماده شم یا نه نمیدونستم رادوین چی میگه؛؛کت و شلوارش اتو کرده
بودم گزاشتم رو تخت منتظر بودم تا بیاد انقد نگرانش بودم صبح همه قرصاش گزاشتم تو
کیفش اصلا معلوم نیست قرصهای معده ش خورده یا نه گوشیشم

خاموش بود نتونستم پیام
بدم ک بفهمه این روزا خواسته و ناخواسته تنها اسمی ک رو زبونم
میومد رادوین بود نمیدونم
قلبم چیشده بود با بردن اسمش دلم میلرزید ؛؛با صدای در از اتاق
اومدم بیرون رادوین بود
رفتم سمتش
سلام عزیزم خسته نباشید بشین برات چایی بیارم
نوشین : اما جوابم نداد فقط چپ چپ نگام کرد من رفتم سمت
اشپزخونه چایی براش ریختم
باید عادت میکردم ب سرد بودنش چون من مقصر بودم سینی چایی ک
بردم رو میز گزاشتم
مادر جون با صدای بلند گفت
نوشین جان تو ک هنوز اینجایی اماده نشدی ؛؛بجم اماده شو دیگه
نوشین : چشم الان اخه رادوین تازه اومد الان میرم ؛؛؛رفتم سمت اتاق
؛؛؛نشستم پشت میز
ارایش ؛؛
ارایش صورتم ک تموم شد فقط مونده بود موهام اتو کنم
چند دقیقه ای طول کشید کارام ک تموم شد رفتم سمت کمد لباسام ی
دست کشیدم بین
لباسام ی ماکسی زرشکی بلند بین لباسام دیدم خیلی خوشگل بود
جلوش باز بود پشتشم باز باز
بود تا کمر همین از اویز برداشتم گزاشتم رو تخت لباسام درارم
بپوشمش ک مادر جون صدام
زد سریع رفتم از اتاق بیرون ببینم چیکارم داره282 Part
نوشین : جانم مادر جون
قربون دستت عزیزم همین زیپ پیرهن برام بده بالا

نوشین : چشم مادر جون ؛؛زیپ ماکسیش دادم بالا ک روش برگردند نگام کرد
وای ماه شدی الهی قربونت برم چقد ناز شدی بیچاره پسرم تا برین بیاین ک این قلبش داغون میشه
نوشین : لبام ب دندون گرفتم سرم پایین انداختم
ای جونم عروسم چ خجالتیه قربونت بشم من ؛؛برو لباست بپوس ک بریم دیر شد
نوشین : چشم مادر جون ؛؛؛رفتم سمت اتاق در ک باز کردم دیدم رادوین کت و شلوار مشکی ک
براش گزاشتم پوشیده و سرپا کنار تخت وایستاده بود تا در بستم رو کرد سمت من دوباره عصبی بود
صورتش داد میزد سریع با عصبانیت اومد سمتم و از گلوم گرفت و من محکم چسبوند ب دیوار
عصبی نفس میکشید تو صورتم زل زد تو چشمام چند لحظه نگاه کرد بدون اینکه چیزی بگه یهو داد
زد
رادوین ؛ این چیه هان این چیه
نوشین : چ چی رادوین جان
رادوین : این لباس چیه هان بیشرف فک کردی اینجا بی غیرت خونه شوهر حرومزادته اره این چیه
میخای بپوشی فک کردی حالا ک مادرم اینجاست جلوت نمیتونم بگیرم جرت میدم
نوشین : حواسم نبود اصلا وقتی ماکسی از تو کمد برداشتم ی ان اصلا فک نکردم رادوین دوس نداره
همچین لباسایی بپوشم
نمیدونستم عزیزم حواسم نبود ب جون خودمPart 284

رادوین : خیال نکن منم مثل اون شوهر عزیز تر از جونت اون شوهر بی غیرتت میزارم با ی
متر تور و این حرفا بیای مهمونی بچرخی خوش باشی ن دیگه من قانون خودم دارم بهت گفته
بودم بخوای بشکونی قانونم چی میشه جهنم میکنم زندگی برات این ک تازه بهشتته
نوشین : ب جون خودم عزیز دلم من حواسم نبود ن من هرچی تو بگی گوش میدم هرچی بگی
باشه
رادوین : با چشمای گریون رفت سمت کمد و ی بلوز سفید ک یقه ش حلوزنی بود و سر
استینای بلندش توری بود با ی ساپورت شیری رنگ برداشت اومد سمت من صدای لرزون رو
کرد سمت من
نوشین : رادوین جان اینارو میپوشم ببخشید نمیخاستم ناراحتت کنم
رادوین : بدون اینکه جوابش بدم از اتاق اومدم بیرون رو مبل تو پذیرایی نشستم تا اماده شن
بریم اصلا حالم خوب نبود اما ب خاطر مادر مجبور بودم ....نوشین :
چند روزی از اونشبی ک با رادوین رفتیم مهمونی میگزشت درست ۱۰روز بود رادوین
درست و حسابی ندیده بودم روزا زود میرفت شبا هم دیر میومد وقتی هم شبا میومد ی راست
میرفت تو اتاق مادرش باهاش حرف میزد حتی شبا شامم نمیخورد وقتی میومد تو اتاق من پر
اشتیاق میشدم ک نگاش کنم ولی سریع چراغ خاموش میکرد و چراغ خواب روشن میکرد و

میرفت کنار پنجره میخوابید کارم شده بود تا صبح اشک میریختم
رادوین هرچی ازم دور میشد
من انگار بیشتر تو دلم مهرش جوونه میزد روزا اصلا نمیفهمیدم چه
جوری وقتم میگزرونم غذا
درس میکردم ب رادوین فک میکردم لباس میشستم ب رادوین فک
میکردم حتی وقتی مادر
جون باهام حرف میزد بازم ب رادوین فک میکردم نمیدونم این روزا چم
شده بود دیروز قبل
اینکه پیرهناش مرتب کنم تو بغلم گرفتم و فشار میدادم ب خودم بوی
عطر تنش میپیچید اخ
نمیدونم چ بلایی داشت سر دلم میومد اما هرچی بود حس قشنگی بود
ولی توش پر از دلهره و
استرس بود نمیدونم صبحها ساعت چند میرفت ک من خواب بودم اخه
شبا تا دیر وقت دراز
کشیدم ولی اروم بیصدا اشک میریزم تنها دلخوشی این روزام و شبام
شده همین که شبا وقتی
یکساعت از خوابش میگزره مطمن میشم خوابه میرم کنارش مینشینم و
نگاش میکنم تو تاریکی
زیر نور چراغ خواب همه اجزای صورتش با خودم مرور میکنم هرشب
بیشتر از شب قبل
مشتاقترم ،،،چقد ساده بودم فک کردم حالا ک مادرش اینجاست رادوین
نرم شه خوب میشه
منم میتونم بی گناهیم ثابت کنمPart 286
نوشین : اما همه اینا فکرای من بود با صدای مادر جون اشکام پاک کردم
و سریع از رو تخت
بلند شدم رفتم بیرون از اتاق

جانم مادر جون
نوشین جان بیا مش صادق اومده
نوشین : با خوشحالی رفتم سمت پذیرایی بودن و حرف زدن با حاج بابا ارومم میکرد تا من دید
از جاش بلند شد
سلام حاج بابا خوبی کجا بودین شما دلم تنگ شده بود
مش صادق : سلام دخترم خوبی منم دلم تنگ شده بود براتون رادوین که اونقد سرش گرم
شده نمیگه ی حالی از من پیرمرد بپرسه
نوشین : نشستم کنارش مادر جون رفت تو اشپزخونه
دخترم تو بشین کنار مش صادق من الان چایی دم میکنمنوشین :
ممنون مادر جون
حاج بابا
مش صادق : جانم دخترم
نوشین :واقعا رادوین چند وقته ازتون خبر نگرفته ؛؛اول مکث کرد بعد خندید از اون خنده ها
ک دل ادم قرص میکنه
مش صادق: چرا بابا جان شوخی کردم هر روز صبحها میاد اینجا بابا جان صبحونه رو هم باهم
میخوریم ۹هم میره سرکارش
نوشین : دلم ی ان لرزید یعنی هرروز صبح زود میره خونه حاج بابا چون نمیخاد من ببینه اره
نمیخاد من عوضی ببینه
مش صادق : میدونم دخترم ناراحتی حق داری اما ب رادوین نمیخای حق بدی بابا
؟؟؟غرورش خورد شده داغون شده قرار بود صبر کنی بابا جان

نوشین: بخدا حاج بابا تا قیامتم باشه صبر میکنم اما میخام ثابت کنم ک بیگناه بودمPart 287
مش صادق : ثابت میکنی بابا دلم روشنه اصلا تو میدونی چرا رادوین چند وقته بهم ریخته و داغونه
نوشین : بخاطر کارای من دیگه نمیخاد من ببینه
مش صادق : همش برا اون نیست بابا راستش وکیل اردلان ب من زنگ زد گفتش باید بیاین رضایت
بدین چون اردلان گفته اگه نیاین پاش برسه تو دادگاه میگه تو سم دادی ب رادوین اونوقت پای تو هم
گیره
نوشین : اخه ی ادم چقد میتونه پست باشه از وقاحتش از اینکه وای وای من لایق مرگم لایق مرگ چه
جور تونستم همچین پست بیشرفی دوست داشته باشم اشک از چشام میومد
مش صادق : گریه نکن دخترم الان مادر رادوین میفهمه ؛؛ خلاصه ک من ب وکیلش گفتم باید ب
پسرم رادوین بگم ،،منم موضوع ب رادوین گفتم ،،گفت رضایت میده بخاطر همین چند روز پیش
رضایت داد اونقدر پول برا وکیل داده وکیلش از اون ادمایی بود ک برا پول ،،استغفر الله اینا چشمشون
ب پولشون بابا جان مطمنم اونقد زود ترتیب کاراش میده ک حتی برا جرم عمومیشم تو زندان نمونه
نوشین : اخه چرا چرا رادوین رضایت داد
مش صادق : بخاطر تو بابا جان بخاطر اینکه تو پات تو دادگاه باز نشه
نوشین : اشک امونم بریده بود اردلان من تا قعر جهنم برد اونوقت رادوین این همه بدی کردم بهش اما

رو من تعصب داره بغض داشت خفم میکرد
مش صادق : دخترم فک میکنی اردلان پاش ب دادگاه باز بشه میگه که اون سم اون ب تو داده و تو
نمیدونستی نه دخترم چند تای دیگه هم میزاره روش میگه باید فقط صبر کنیم توکل کنیم ب اون
بالایی
نوشین : صدای در اومد
مش صادق : پاشو بابا اشکات پاک کن رادوین اومده .....Part 288
نوشین : از جام بلند شدم ب رادوین خیره شدم چند روز بعد قشنگ ندیده بودمش دوباره
ضربان قلبم شدت گرفت تو چشاش نگاه کردم با عصبانیت بهم نگاه میکرد چقد دوست داشتم
سرم بزارم رو این قفسه سینه ستبرش و باهاش حرف بزنم
سلام عزیز دلم خسته نباشید
نوشین : بدون اینکه جوابم بده ب حاج بابا سلام کرد و روش بوسید و رفت سمت اتاق
دنبالش رفتم
کتش دراورد و پرتش کرد رو تخت دکمه های پیرهنش یکی یکی باز میکرد رفتم روبروش
نمیدونم من زیادی امروز دلم گنده شده بود و از رادوین نمیترسیدم یا هرچی بود نمیدونم ولی
بغضم شکسته بود
وقتی باهام حرف نمیزنی دلم اندازه این دنیا میگیره
رادوین :هه
نوشین : من خیلی در حقت بدی کردم خیلی زیاد میدونم ولی ولی
رادوین : عه بدیات میدونی پس هه بزار من بهت بگم خیانت و خیانت و

سم دادن ب من گناه
تو بود
نوشین : اشک چشام خیس کرده بود رادوین تو چشام نگاه میکرد
من ب جون خودم سم ندادم بهت من نمیدونستم اون سمه
رادوین : هه اون دهنت ببند تا جر ندادم از وسط اون دهنتPart 289
نوشین : من اون موقع ها دوست نداشتم ولی الان الان میخام باور کنی
بیگناهم من خ خیانتم م
من
تا میخاستم بگم من خیانتم نکردم یاد اونروز توی اون جاده خلوت
افتادم من عوضی پست
چیکار کرده بودم زن شوهر دار بودم اونوقت گزاشتم اردلان بهم دست
بزنه وای وای دهنم
بسته شد رادوین خندید خم شد رو صورتم و اروم با لحنی ک پر بود از
عصبانیت و حرص و
تنفر
رادوین : راستی ی چیزی ی خبر خوش اردلانت دراومد از زندان گفتم
رضایت بدم بیاد شوهر
عزیز تر از جونت اون تو نمونه کار من ک باهات تموم شه مثل ی تیکه
اشغال پرتت میکنم تو
بغل اون حرومزاده خوش باش .
نوشین : تا این گفت خم شدم افتادم ب پاش داد زدم
تو رو خدا من از خودت نرون تو رو خدا من اشتباه کردم خیلی وقته اون
از دلم بیرون کردم
الان تو مهمی فقط تو
نوشین : صدای بسته شدن در ک اومد قلبم تیر کشید چه جوری ثابت
کنم چ جوری ...Part 290

نوشین : دوروزی بود ک مادر رادوین رفته بود خونه خواهرش رادوین شبا خیلی دیر میومد
ساعتهای ۲نصفه شب وقتی هم میومد اصلا اتاق نمیومد ی راست میرفت تو اتاق دیگه
میخوابید یا رو کاناپه همدم شب و روزام شده بود اشک چشام فقط اصلا تنهام نمیزاشت هرروز
بیشتر از روز قبل ب بنب بست میخوردم ساعت ۲ه۰شب بود یهو در کمد لباسام باز کردم پر
بود از لباسای خواب و پیرهنای شیک مجلسی دلم میخاست بپوشمشون ولی برای کی برای
رادوینی ک ازم متنفره دستم رفت سمت ی پیرهن طلایی کوتاه چقد ناز و لختی بود برش
داشتم دلم خواست ک بپوشمش تاپم و ساپورتم دراوردم و پوشیدمش چقد بهم میومد خودم
تو ایینه نگاه میکردم ب خودم کاش رادوین من میخاست کاش ...
رادوین : امشب مهمونی یکی از رفقای ناصر بودیم ناصر با رفیقش داشت شطرنج بازی میکرد
بقیه مشغول بزن و برقص بودن ی زنی داشت میرقصید ی ان چهره نوشین بود انگاد ب نظرم
اومد رنگ موهای نوشین بود موهاش بهم چشمک زد از دور دستم مشت شد ی لیوان مشروب
کنار دستم رو میز بود لب ب مشروب نزده بودم خیلی وقته چند بار چشام باز و بسته کردم و
لیوان ب لبام نزدیک کردم و سر کشیدم یاد نوشین افتادم صداش ک قربون صدقه اردلان
میرفت یاد خنده هاش یاد اونشبی ک بهم سم داد یاد خیانتش دوباره

لیوان پر کردم خوردم تا
نصفه رفتم سمت اون زن تلو تلو میخوردم دستم ک ب دستش خورد
قهقهه زد اومد سمتم
چشام باز و بسته کردم دوباره ن نوشین نبود پسش زدم از میون
جمعیت رفتم سمت در سالن
میخاستم بیام بیرون از این شلوغی ....
رادوین : اصلا حواسم نبود چی میگفتن اما با لبخند گفتم ا اره اره
موافقم291 Part
نوشین: چشام چند بار باز و بسته کردم ب ساعت رو دیوار خیره شدم
ساعت ۱۰صبح بود ی
ان با یاداوری دیشب لبام ب دندون گرفتم تازه کنارم نگاه کردم اما
رادوین نبود ملافه رو از رو
خودم کنار کشیدم لباس خواب تنم بود دیشب ساعتهای ۱صبح رفتم
دوش گرفتم و خوابیدم
چقد دیشب لذت داشت برام دست رو گردنم کشیدم بازوهام اخ تو دلم
قند اب کردن ته دلم
ی نوری بود انگار رادوین من میبخشه یا بهم فرصت میده بیگناهیم
ثابت کنم با چه ذوقی از رو
تخت بلند شدم رفتم سمت سرویس ....
رادوین : تو دفتر کارم بودم چند نفر برا تنظیم و بستن قرداد اومده
بودن ناصر داشت باهاشون
حرف میزد من پشت میز نشسته بودم ناصر کنار اونا رو مبل اصلا
حواسم پی حرفای اونا نبود
اونا داشتن حرف میزدن و بگو بخند من خودکار رو جلد دفتر میکوبیدم و
خطای فرضی
میکشیدم فقط ب دیشب فکر میکردم ک چرا اونجوری شد چرا

ناخواسته من لعنتی چرا مست
کردم و رفتم خونه چرا ب اون هرزه دست زدم ب کسی ک من میخواس بکشه ب کسی ک
بهم سم داد با چه رویی بهش دس زدم باهاش رابطه برقرار کردم سرم تکون دادم میخاستم
فکر دیشب از تو ذهنم خارج شه اما مگه میشد حتما الان از خوشحالی میخاد پرواز کنه ک من
بهش دس زدم فک میکنه حتما همه چی تموم شده دیگه همه چی از یاد من رفته اه لعنت ب
من لعنت ب من با صدای ناصر ک بلند بلند اسمم صدا میزد متوجه جلسه شدم و ب ارومی
لبخند زدم
ناصر : رادوین رادوین جان چرا چیزی نمیگی موافقی مخالفی
رادوین : اصلا حواسم نبود چی میگفتن اما با لبخند گفتم ا اره اره موافقمPart 292
نوشین : ظهر با ذوق و شوق قرمه سبزی پختم اما رادوین نیومد
گوشیشم خاموش بود
میترسیدم ب شرکتش زنگ بزنم عکس العمل بدی نشون بده رادوین دل تو دلم نبود هم
خوشحال بودم الان رادوین از در بیاد تو هم برا دیشب و اتفاقی ک بینمون افتاد دلشوره داشتم
نمیدونستم چیکار کنم
ساعت حدود ۱۰شب بود ک با چزخوندن کلید تو قفل مثل برق زده ها از جا پریدم و از مبل
بلند شدم و رفتم سمت در
رادوین اومد تو در بست بدون اینکه ب من نگاه کنه رفتم سمتش

سلام عزیزم خسته نباشید ،،کجا بودی این همه زنگ زدم گوشیت خاموش بود نگرانت شدم
نوشین : منتظر جوابش بودم ک چی میگه یهو با عصبانیت کیف پرت کرد رو زمین نزدیک شد
بهم و گلوم گرفت جوری فشار داد ک ب خر خر افتادم محکم من کوبوند ب دیوار دستش از
رو گلوم برداشت داد زدهرزه فک کردی دیشب تو عالم مستی ی اتفاقی افتاد سمت تو اومدم فک کردی خبریه مست
بودم حالیم نبود اونی ک زیرمه ی هرزه فاحشه خاعن هه چی خیال کردی خیال کردی همه
چی یادم میره و گل و بلبل میشه همه چی بیشرف تو ازم با پررویی مبپرسی کجا بودم نگران
شدی پست بی شرف تو حتی معنای حیا رو نمیدونی چی بگم بهت تو در نظر من ی هرزه
کثافتی ک لیاقت نداری روت تف بندازم تو حای ب درد رابطه جن،،،سی هم نمیخوری توی
خیابونی هرجایی همه خوابی کثافت من رو تو تفم نمیندازم چ برسه بخوابم باهات هههه
البته حق داری دیشب اولین نفری ک ب تنت دست زد من بود هههه هههههه هه خب پولش
میدم حساب کن چقد میشه همه جوره حساب کن فاکتور میکن میدم بهت بگو چرا لالی حرف
بزن اشک تمساح چرا خخخخخ
از جیب کتم چند تا تروال دراوردم پرت کردم تو صورتش داد زدم بگیر اینم مزد هرزگی دیشبت.....Part 293
نوشین: نمیدونم چقد همینجا رو زمین نشسته بودم و اشک میریختم

چشام میسوخت این حق من
بود راست میگفت تاوان هرزه بودنم وقتی ک زنش بودم با شوهر
سابقم فرار کردم من غرورش
خورد کرده بودم دیشب تو مستی بهم دست زد ک بدونم تو هوشیاریش
ذره ای ارزش ندارم
براش اونقد گریه کرده بودم چشام میسوخت از جام بلند شدم برم
سمت اتاق ب در بسته اتاق
روبرو خیره شدم بوی سیگار رادوین و چراغ اتاقش ک روشن بود معلوم
بود حالش دست کمی از
حال من نداره
اخ رادوین یعنی میشه ی روز بفهمی من بیگناه بودم یعنی میشه
وارد اتاق شدم و رفتم سمت تخت هه تختی ک دیشب روش عشقبازی
عاشقانه هام بود شبی ک
تو تموم وجودم حل شده و تموم ثانیه ش ودراز کشیدم پاهام تو شکمم
جمع کردم و ملافه رو
کشیدم روم خود ب خود اشک میومد از چشمام ....
رادوین : پشت سر هم سیگار روشن میکردم میکشیدم سیگارم با
سیگار روشن میکردم حالم
نمیفهمیدم بغض داشتم درد داشتم قلبم درد میکرد از تو تیر میکشید
معده م میسوخت امشب
خیلی داغون شده بود اعصابم ،،قرصام از تو کیف دراوردم و بالا انداختم
چند قلپ اب خوردم
خودم ولو کردم رو تخت اما خوابم نمیبرد بیقرار بودم بیقرار چی
نمیدونم من با این سیگار کشیدنا
با فحش دادنا اروم نمیشدم حتی با زدن درد خیانت کی میفهمه کدوم
عوضی بی غیرتی حاضر

میشه زنش بهش خیانت کنه زنی ک ی روز من گزاشت رفت حالا برگشته بگه موندنیم هه
میخام انتقام گزشتم بگیرم مغزم قفل میکنه دوس دارم از زندگیم بره اما ی چیزی وجودم ازار
میده اینکه ازاد باشه دستام حایل سرم کرده بودم و ک گوشیم زنگ خورد ب صفحه گوشیم نگاه
کردم شماره نا اشنا بود رجکت کردم دوباره زنگ زد جواب دادم ی صدای ظریف زنونه تو گوشم
پیچید
الو بله ؟؟؟؟؟Part 294
رادوین : الو چرا حرف نمیزنی
سلام رادوین منم مرجان
رادوین: مرجان ب جا نمیارم شما
مرجان : تو مهمونی ناصر همون ک عاشقت بود همیشه و تو نفهمیدی من نخواستی ولی رفتی با
ی دختر هرزه هه عسل یادته لخت شدم فرار کردی رفتی
رادوین : یادم اومد مرجان هه همون زنی ک تو مهمونی ناصر بود چند سال پیش همون ک
اومد تو اتاق من کشوند و لخت شد و من از پنجره پایین پریدم ؛؛تردید نکردم و گوشی قطع
کردم دوباره زنگ زد گوشی تو دستم میلرزید با صدای ویبره اش من ب شماره تماسش خیره
شده بودم ب صفحه گوشیم ک خامو ش روشن میشد ی ان چشام برق زد لبخند زدم دکمه
اتصال گوشی زدم
مرجان : میخای بدونی چرا زنگ زدم وقتی من تحقیر کردی و پس زدی

دیشب مهمونی
دیدمت من تازه برگشتم از المان حدودا ۳ماهی میشه دیشب مهمونی دیدمت اما مثل اون
موقع نزدیکت نشدم از دور نگات کردم تا خرخره داشتی مشروب میخوردی و بعدشم از
مهمونی رفتی بیرون تو ک اهل این چیزا نبودی چیشده؟؟؟؟
رادوین : نصفه شبی زنگ زدی بپرسی من اهل این چیزام یا نه ؟؟؟
راستی شمارم از کجا اوردی ؟؟؟Part 295
مرجان : شمارت از ناصر گرفتم ب اصرار من داد ؛؛رادوین کدوم زنی حاضره تحقیر بشه من
واقعا تورو دوست داشتم میفهمی
رادوین : اسمش هوس بود ن دوس داشتن عشق مقدسه قاطی هوس نکنش
مرجان : چرا شما مردا اینجورین هرچقد دوستون داشته باشن دور تر میرین ؟؟؟
رادوین : هه خاصیتمونه خب
مرجان : رادوین چرا نمیخای بفهمی جنس دوس داشتن تو با بقیه فرق میکرد
رادوین : چ فرقی میکرد تو ۳۵سالته هه رفتارت فقط نشونه هوس بود زنی ک راحت لخت بشه
خ
مرجان : چیه فاحشه س ؟؟ن جونی من دوست داشتم دارم نمیدونی دیشب ک تو مهمونی
دیدمت انگار تموم هورمونهای زنانه م من وادار میکرد ب خواستن تو عطر تنت چرا انقد
بیرحمی ؟؟

رادوین : ب خواست تو عمل نکردن یعنی بی رحمی من هرکسی تو قلبم راه نمیدممرجان : راستی چرا تا این موقع بیدار بودی
رادوین : ن خواب بودم تو بیدارم کردی
مرجان : اولا ک صدات گرفته نیست ک خواب بوده باشی انگار بی خوابی زده ب سرت اره
منم بی خواب شدم الانم بیرونم اومدم بالا بلندی
رادوین : تنهایی این وقت شب ؟؟
مرجان : تنهایی مجبورم کرد دلم گرفته بود میتونم تنها نباشم میای
رادوین : ی حسی میگفت برم ولی من من کردم ک فک نکنه خبریه با هزار التماس گوشی
قطع کردم و کتم برداشتم و از خونه زدم بیرون
نوشین : صدای ب هم خوردن در ک اومد دستم گزاشتم رو قلبم و بلند شدم رادوین از خونه
زد بیرون این وقت شب رفتم سمت پنجره پرده رو کشیدم پشت ماشین نشست و ی جوری
گاز داد صدای جیغ لاستیکا اومد دلم شور میزد .....Part 296
رادوین : رسیدم جایی ک مرجان گفته بود رفتم سمتش پشتش ب من بود رو ی صندلی
نشسته بود اروم رفتم سمتش نمیخاستم صداش کنم چند تا تک سرفه زدم روش برگردوند و
بلند شد
صورتش پر ارایش بود چشمای جذابش،، ارایش چشمش جذاب تر کرده بود و بینیش با اینکه
بزرگ بود اما ب صورتش میومد ی مانتو جذب قهوه ای و ساپورت مشکی تنگ تنش بود
اندامش کامل مشخص بود قدش خیلی بلند بود و استخونی اندامش

موزون بود ولی طپل و
توپر نبود روسری شکلاتی سرش خیلی ماهرانه بسته بود و نصف موهای بلوندش رو شونه ش
ریخته بود و ب کفشای پاشنه ۱۰سانتی مشکیش نگاه کردم ک قدش بلند تر نشون میداد
مرجان : سلام رادوین
رادوین : علیک
مرجان : وای رادوین تو همیشه محشری چ نصفه شب از خواب و زیر پتو بلند شی بیای بیرون
چ با لباس خونه ببینمت تو فوق العاده ای عزیزم
رادوین : خیره شده بود ب من و داشت من نگاه میکرد ب بازوهام خیره شده بود
مرجان : وای من عاشق این عضله ها و استایل توام که هیچ وقت از فرم نمیفته ،،،رگای برجسته
بازوهات من دیونه میکنه ک بغلت کنم
رادوین : اوه نشد دیگه زود داری صمیمی میشی
مرجان : هههه ایندفعه میخای از کجا فرار کنی
رادوین : کم تیکه بنداز ..Part 297
مرجان : تیکه نیست حقیقته
رادوین : ماشین ک نیاوردی ؟؟
مرجان : چرا اتفاقا پایین پارکه
رادوین : اون بمونه بیا با ماشین من بریم ی اب انار بخوریم ،،،تا جمله م تموم شد مثل بچه ها
ذوق کرد و دستاش ب هم مالید خندم قورت دادم
مرجان : وای نمیدونی مهربونی چقد ب صورت جذابت و هیکلت میاد ؛؛من با تو تا جهنمم میام

عزیزم
رادوین : باهم رفتیم سمت ماشین مثل ی بچه ذوق داشت در ماشین براش باز کردم سوار شد
و در بستم و خودم دور زدم رفتم نشستم پشت فرمون و گاز دادم
مرجان : رادوین
رادوین : هوممرجان : الان با دختری هستی ؟؟؟میشه خواهش کنم راستش بگی لطفا تو رو جون ه..
رادوین : وسط حرفش پریدم و لازم ب قسم نیست قسمم نخوری راستش میگم چیز پنهونی از
کسی ندارم
من زن دارم
مرجان : چی ؟؟؟؟واقعا تو تو زن گرفتی
رادوین : اره چرا تعجب کردی ؟؟
مرجان : چطوری زن داری و اونوقت نصفه شب با من بیرونی وای نکنه خواب میبینم تو ی
رادوین دیگه ای
رادوین : اولا کار خلافی نکردم داریم میریم اب انار بخوریم ربطی ب زن داشتن و نداشتن من
نداره
مرجان : ن منظورم اینه خیلی مقید بودی ب این چیزا و قلبت و ...
رادوین : میخام طلاقش بدم ؛؛؛ب صورت مرجان خیره شدم لبخند گوشه لبش نشست .....Part 299
رادوین : ساعت ۲نصفه شب بود مرجان خونش رسوندم و ماشین کنار مجتمع نگه داشتم
مرجان : وای رادوین نمیدونی امشب ب من چقد خوش گزشت یکی از بهترین شبهای عمرم

بود ی زن ارزوش مردی مثل تو کنارش باشه دیگه هیچی نمیخاد تو عمرم انقد اب انار بهم
نچسبیده بود چرا کنار تو همه چی لذت بخشه اخه
رادوین : نصفه شبی شاعر شدی
مرجان : عشق تو ادم شاعرم میکنه معلومه
رادوین : دوس ندارم زیاد پات فراتر از حد بزاری امشبم نمیدونم چرا اومدم
مرجان : من میدونم تو هم تنهایی مثل من یعنی خاک تو سر اون زنت بشه ک قدر تورو
ندونسته و تو داری ازش جدا میشی وای نمیدونی چقد دوس دارم ببینمش
رادوین : مهم نیست ادما لیاقتشون نشون میدنمرجان : رادوین تورو خدا من از خودت نرون منم قول میدم حدودا و خط قرمزات رعایت کنم هوف باشه ؟؟
رادوین : فرمون فشار دادم و ب روبرو نگاه کردم سنگینی نگاه مرجان رو خودم احساس
میکردم اروم لب زدم
شب بخیر
اروم گفت شب بخیر و پیاده شد گاز دادم سمت خونه
نوشین : خوابم نمیبرد دلم شورش میزد تا نیاد خونه خوابم نمیگیره ،، ب گوشیش پشت هم
زنگمیزدم گوشیش خاموش بود اگه روشنم میشد بی فایده بود چون جواب شماره من نمیداد
همینجوری ک فکر و خیال داشت تو سرم جولون میداد در خونه باز شد و رادوین وارد شد تا
بلند شدم برم سمتش سریع رفت سمت اتاقش و در محکم بست

دستم گزاشتم رو قلبم اروم
شده بود فقط صورتش ک دیدم ،،وجودش ارومم کرد
انگار فقط صدای پاهاش ک میومد اینکه هست الان نفساش تو این خونه س همین برا من برا
دلم کافی بود ...Part 298
سحر : وای نوشین جان داری چی میگی عمرن ک این مرتیکه شارلاتان بخواد اعتراف کنه ک
تو نمیدونستی اون سمه
نوشین : این تنها راه اثبات بی گناهیم وگرنه تا اخر عمرم نمیتونم ب رادوین ثابت کنم من
بیگناه بودم روز ب روز داره ازم متنفر تر میشه سحر من نمیدونستم سحر جان ب جون خودم
قسم ب قلبم قسم من نمیدونستم ک اون سمه تصورشم غیر ممکن بود ک بخوام حتی دست
بزنم بهش و چ برسه بیارمش بریزم تو شربت رادوین
میدونم سحر تو هم باور نمیکنی
سحر : این چه حرفیه گلم من باورت کردم همون شب ک مثل ابر بهار تو بغلم گریه کردی و
قسم خوردی نمیدونستی
نوشین : چشام پر اشک بود ب سحر خیره شده بودم اروم همینجوری ک قطره های اشک از رو
گونه هام سر میخورد رو لبم و مزه شوریش حس میکردم قسم خوردم قسم ب خدایی ک شاهدمه من نمیدونستم اون سمهسحر محکم بغلم کرد و دستش ب پشتم میکشید
سحر : اروم باش نوشین باور کن میدونم هنوز اونقد بی معرفت نشدم از نگاه دوستم همه چی

نفهمم اروم باش
سحر : نوشین
نوشین : جان دلم
سحر : رادوین دوسش داری ؟ راستش بگو
نوشین : سرم از رو شونش برداشتم و بهش خیره شدم تا اسم رادوین اورد قلبم تند تند زد برا
اولین بار داشتم اعتراف میکردم
اره من رادوین دوسش دارم اره من رادوینمیخام من دیر شناختمش تمام وجودم برا عطر
تنش پر میکشه ....Part 299
نوشین : چند روزی بود که مادر رادوین نیومده بود خونه خونه یکی از دوستاش بود ,,مادرجون
ک بود من رادوین بیشتر میدیدم اما الان شبا دیر وقت میاد وقتیم میاد میره دوش میگیره
بعدش تو اتاق دیگه میخوابه باهام حتی ی کلمه هم حرف نمیزنه دریغ از ی کلمه این روزا
همش قلبم تیر میکشه و میسوزه ی بغض راه گلوم میبنده نمیتونم فریاد بزنم خیلی تو خودم
میریزم این روزا حال و حسم نمیفهمم ب قول سحر میگه عاشق شدی حسشم خوبه اینکه تو
دلت داریش تو دلت تو خیالت باهاش قدم میزنی حرف میزنی دیگه تو خیالت کسی نمیتونه
ازت بگیرتش مال خود خودته
خود خودت !
دیگه چون مادر جون نبود ن ظهرها ناهار میپختم ن شبا رادوین ک نبود برا خودمم اصلا

حوصله نداشتم چیزی درس کنم اشتهایی هم نداشتم یکی دو لقمه شاید ی چیز حاضری
میخوردم یا سالاد این روزا فقط جوش میزدم یاد گزشته نکبتیم ازارم میداد لحظه ب لحظه
گزشته م جلوی چشمم بود اینکه چ روزایی بود رادوین با عشق نگام میکرد با عشق رفتار
میکرد باهام ولی من قدر اون لحظه هارو نمیدونستم
اشک چشام خیس کرده بود با بسته شدن صدای در اشکام پاک کردم و از رو تخت بلند شدم
ساعت ۸بودسابقه نداشت رادوین زود بیاد در اتاق باز کردم و ب اتاق رادوین نگاه کردم نیمه
باز بودPart 300
نوشین : وارد اتاقش شدم بوی ادکلن رادوینم بود دستم گزاشتم رو قلبم بوی عطر تنش ،،،کتش
انداخته بود تیشرتش و شلوار جینش رو تخت انداخته بود و صدای شر شر اب میومد رفته بود
حموم ؛؛انقد قلبم تند میزد تی شرتش از رو تخت برداشتم و ب قفسه سینم فشار دادم بوش
میکردم بوی عطر تنش گرفته بود ادکلن تلخ مردونه اش
اخخ
یهو صدای گوشیش اومد داشت زنگ میخورد جیبای شلوارش نگاه کردم گوشی تو جیب شلوارش
بود نگاه کرده بودم ب صفحه تماس
سیو شده بود مرجان
ی چیزی تو قلبم فرو ریخت رو زانوهام خم شدم گوشی گرفتم تو دستم دستام میلرزید اشکام

میریخت رو صفحه گوشی
کجای زندگیمی تو ک من میمیرم و نیستی کجای زندگیمی
رادوینم چرا من نمیبخشی
اشک امونم بریده بود دوباره زنگ خورد ایندفعه جواب دادم قلبم داشت سی**ه م پاره میکرد
بزنه بیرون
صدای ظریف و زنونه ای تو گوشم پیچید
مرجان : الو رادوین الو
عشقم زود بیا دیگه اینجا صدای موزیک زیاده نمیتونم حرف بزنم زود بیا
نوشین : لبام میلرزید دنیا اوار شد رو سرم پاهام میلرزید با کشیده شدن محکم گوشی از دستم
روم برگردوندم ...Part 301
نوشین : رادوین بود حوله تنش بود از موهاش داست اب میچکید ؛ ترسیده بودم داشت بهم
نگاه میکرد اخم وحشتناک کرده بود از اون اخما ک من غالب تهی میکردم بلند داد زد
رادوین : چشاش پر اشک بود حدس میزدم باید تلفن جواب داده باشه از بغض لباش میلرزید
میخواست حرف بزنه ولی بغض تو گلوش اجازه نمیداد اما با صدای بلند داد زدم
ب چ حقی ب گوشی من دست زدی هان ؟؟ برا چی رفتی سر گوشیم با توام بیشرف
اشک میریخت و با هق هق شروع کرد حرف زد
م م من او اومدم تو اتاق ببینم اومدی گوشیت زنگ خورد جواب دادم من منظوری نداشتم
رادوینم

رادوین : کلمه اخر جمله ش چی بود گفت رادوینم هه بار اولی بود این میگفت با خنده گفتم
رادوینم هه راه جدید یاد گرفتی ههه اشتباه گفتی اردلانت ن رادوینت تو غلط کردی دس زدی ب گوشیم البته خوب شد فهمیدی دیر یا زود ک باید میفهمیدی
مرجان عشقمه
ب صورتش نگاه کردم تو چشاش اشک بود و لباش میلرزید سر تا پاش نگاه کردم ی تاپ
حلقه ای پوشیده بود با ی دامن کوتاه انگار لاغر شده بود ب دستاش ک میلرزید نگاه کردم
نمیدونم چرا رحممم نمیومد بهش زجر ک میکشید دوس داشتم خیلی بلا سرم اورده بود روم
کردم بهش رفتم سمت کمد لباسام پیرهنم بپوشم ...Part 302
رادوین : دکمه پیرهنم داشتم میبستم ک از پشت محکم دستاش دور کمرم حلقه کرد
اروم و با هق هق با تموم ترسش سرش چسبونده بود ب پشت من و با هق هق بغض میگفت
نوشین : میخای بری پیشش ؟؟
چند وقته باهاشی
رادوین : همه سوالاش داشت با هق هق و ترس میپرسید ؛؛وحشیانه حلقه دستاش از دور کمرم ازاد
کردم و روم کردم سمتش
چشاش خیس اشک بود انگاز اشکاش بند نمیومد
هه واسه چی سوال میپرسی من خوش ندارم جواب تو رو بدم اما فقط بخاطر عشقم مرجان میگم ک
بدونی

خیلی دوسش دارم و ی چند ماهی هست ک از المان اومده
نوشین : ب چشای رادوینم خیره شدم سرد بود خالی از احساس خیره شده بود بهم
با حالت التماس ،،التماسی ک تو چشام بود بهش زل زده بودم
یعنی ۳ماه دوسش داری یعنی قبل این اتفاقا اخه قبلا عاشقم بودی خودت میگفتی یادته تو همین خونه
تو پذیرایی رو مبل نشسته بودیم میگفتی خیلی دوسم داری عاشقمی اون موقع هم با مرجان بودی ؟؟
رادوین : روم ازش گرفتم رفتم سمت کمد و کت و شلوارم از تو کمد برداشتم و پوشیدم رفتم جلوی
ایینه ؛؛؛نوشین کنارم وایستاده بود هه اشک تمساح میریخت با بیخیالی مشغول زدن ادکلن ب گردنم و و
قفسه سینم و زیر بغلم بودم
نوشین : من میدونم اون موقع من فقط دوسم داشتی از تو چشات میخوندم
رادوین : عصبی شدم و ببین کی ناراحت بود ار اینکه من عشق دارم زن من بود و بهم خیانت کرده بود
و ککشم نمیگزید اونوقت برا من هه سوال جواب میکردPart 303
رادوین : از بازوش گرفتم و کوبوندمش ب دیوار
نوشین : محکم من کوبوند ب دیوار دوباره نفساش عصبی شده بود عربده کشید
حالا تو چشام چی میخونی هان خوب تو چشام نگاه کن نفرت تو چشام ببین موج میزنه
ببین مثل اینکه زیادی توجیح نیستی اما من برات توجیح میکنم
من از اینکه تو گزشته م ب ادمی مثل تو فکر کردم و تو اون دل راه دادم از خودم دلگیرم تو الان

اگه تو این خونه ایی ب چند دلیل یک بخاطر مادرم تا برگرده کانادا دوم ی خورده حسابی داریم
باهم تسویه کنیم سوم ی مدت دوس دارم کنیزی من و زنم بکنم شیر فهمه هرزه
نوشین : نفساش عصبی شده بود استرس براش خیلی بد بود دکترش بارها گفته بود سرم اروم تکون
دادم چرا چرا هروقت میخاستم دو کلام حرف بزنم نمیشد من با زندگیم چیکار کرده بودم خدایا ک
شده بودم بازنده ابدی
اروم از کنارم رفت سمت در یادم اومد داروهاش نخورده تو کیفش بود سریع از کیفش برداشتم و
دوییدم سمتش و رفتم روبروش بسته قرص معده ش گرفتم سمتش سرم پایین انداختم از دستم
نگرفت
دستم بردم و تو جیب کتش گزاشتم
چپ چپ نگام کرد و رفت در بست و من ب در بسته شده خیره شدم
ب مردی ک دنیای غرور بود و الان جز ی روح زخمی و دل شکسته چیزی براش نمونده ب مردی
ک فقط نفرت و انتقام تو وجودش پره ب دستهای مردی ک ی روز پر از گرمای محبت بود الان
همونا شلاق میشه رو روح و جسمم و ب خودم ک ی زن شکسته شدم با قلب پر از درد و گناهی ک
ب پام نوشته شد بی گناه ....Part 304
رادوین : تو مهمونی بودم نشسته بودم رو صندلی پام طبق عادت رو پای دیگم انداخته بودم
اکثرا وسط داشتن میرقصیدن بعضی ها هم زن و مرد چند نفری یا دو

نفری داشتن باهم حرف
میزدن همینجوری ک زنا عشوه میومدن و چشای مردا از هوس داشت از کاسه در میومد من
اصلا از این مهمونی ها خوشم نمیومد نمیدونم چ مرگم بود از اولم دوس نداشتم ب قول ناصر
ک میگفت تو اصلا احساس نداری لبخند کنج لبم نشست الان اگه سامان بود کلی خودخوری
میکردم ک بشین سرجات وسط جمع نرو بعدش عشوه شتری میومد و با ناز میگفت داش
رادی با خودت میتونیم برقصیم که پاشو برقصیم خندیدم هه یاد مسخره بازیای سامانم خنده
میاورد رو لبم هوف چقد این روزا درگیر بودم یادم رفته بود زیاد وقت نمیکردم مثل قبل
باهاش حرف بزنم از وقتی کارم ب بیمارستان کشید بی حوصله شده بودم باید فردا بهش سر
بزنم
گرمی دستای یکی رو شونم احساس کردم روم برگردوندم
ی زن بود با ی لباس نیم مترس تور جلوش کامل باز بود فقط چند تا نوار باریک وصل هم
بود فک میکردن هر چی لخت تر باشن جذابترن ب بینی عملیش ک قد نخود شده بود و
چشمای درشتش ک از بس ارایش کرده بود و ریمیل زده بود اصلا ترکیب صورتش ب هم
نمیومد فاز اینا رو درک نمیکردم دماغ عمل میکنن اخم کردم ک از کنارم بره پررو پررو کنارم
نشستدستش گزاشت رو پام خیلی عصبی شدم ی طوری دستش فشار

دادم بلند گفت
اخ
وای ول کن وحشی لعنتی چته مگه چیکار کردم
رادوین : دستت زیادی هرز پرید میخام بشکونمش
غلط کردی بشکونی وای من بگو قک کردم جنتلمنی اومدم سمتت نگو فقط ی قیافه جذاب
داری
رادوین : اگه جنتلمنی نگاه کردن ب صورت پر از مواد تو ههه پس بهتره نباشمم هه
ولم کن غلط کردم اومدم سمتت
رادوین : دستش ول کردم و بلند گفتم
گمشوPart 305
رادوین : عصبی تکیه دادم ب صندلی واقعا اینا با خودشون چی فک میکردن اونقد هوس
روشون غلبه میکرد ک نمیتونن خودشون کنترل کنن ی زن باید اینقد هرز بپره هوف
دست کشیدم تو موهام نفسم عصبی بیرون فرستادم فکرم رفت سمت نوشین ؛؛نوشین یکی از
همین زنا بود ک بخاطر شهوتش ب من خیانت کرد ب زندگیمون نمیخاستم فک کنم بهش
نگاهم رفت سمت مرجان ی ماکسی بلند مشکی پوشیده بود پشتش کاملا باز بود موهاش بالا
بسته بود صورتش پر ارایش بود داشت میرقصید با دوستش از دور بهم لبخند زد
یاد حرفم ب نوشین افتادم امشب بهش گفتم مرجان عشقمه
هه همش الکی بود و دلم این خوب میدونست یاد چشمای اشکیش

افتادم
هیچکس نمیتونه زخم روحی من جبران کنه و عاشقم کنه
اصلا چرا نوشین نگه داشتم چرا نمیزاره بره خودمم نمیدونستم خودمم نمیدونم چ مرگم شده
خودمم نمیدونم چی میخام دنبال چیم
با اومدن مرجان سمتم از فکر اومدم بیرون
مرجان : افتخار میدی عزیزم ؟؟؟
رادوین : بعد چند لحظه مکث دستش گرفتم و بلند شدمPart 306
مرجان : وای هستی انقد استرس نده لعنتی من میدونی چقد منتظر این لحظه بودم امشب
رادوین میبرمش خونم مست ک بشه جلوم خودش وا میده
هستی : وای چقده تو ساده ای این پسره محاله بهت دست بزنه نمیبینی چه جوری رفتار میکنه سرد
مرجان : اخلاقشه عزیزم همین اخلاقاشم من سمت خودش کشوند اون خسروی بیشرف ک هر
دفعه چشمش دنبال این زن و اون زن تو نمیدونی هستی من داشتم نابود میشدم وقتی رادوین
دیدم حالم خوب شد اونشبی ک حالم بد بود بیرون بودم اومد من چند وقته عالیم رو ب راهم
نمیدونی چه حسیه داشتن رادوین
هستی: اخه امشب مست کردی پیشت نگه داشتی بعدش ک چی هرشب مستش کنی ببریش خونت
مرجان : همینه ک مرجان جونت نشناختی جونیی میدونم رادوین اگه ی بار ب من دست بزنه
دیگه پسم نمیزنه مردایی مثل رادوین میشناسم غیرت دارن پر از ابهتن مطمنم یا صیغه م

میکنه یا عقدم میکنه
هستی : از دست تو وای ک اگه بتونی همچین جیگری تورش کنی همین خود من تا ابد دیگه
هر چی تو بگی میگم راسته
مرجان : هههه اره عزیزم میبینی صب کن
هستی : خب الان برنامه ت چیه
مرجان : چند تا اب میوه ب خدمتکارا بگو بیارن ولی ی تو ی لیوان همش مشروب بریز
هستی : چشم تو برو پس منم میام
رادوین : ساعت ۰۲نصفه شب بود این مهمونی داشت حوصلم سر میبرد میخاستم برم سمت
مرجان ک خودش اومد سمتم .....Part 307.
رادوین : دیر وقته اگه میای ک بریم برسونمت اگه نمیای که من خودم برم
مرجان : میریم عزیزم صب کن هستی بیاد خداحافظی کنم زشته اخه
رادوین : باشه ؛؛؛دوباره نشستم با اومدن دوستش بلند شدم مرجانم بلند شد دستش ی سینی
بود چند تا لیوان اب میوه بود گرفت با خنده و عشوه گرفت سمت من
هستی : خیلی خوشحالم دیدمت رادوین جان اهل مشروبم ک نیستی اصلا پس ی قلپ دهنت
با ابمیوه شیرین کن
رادوین : ممنون ازتون چند بار پذیرایی شدم سرو شد
هستی : این فرق میکنه چون خودم اوردم برا مهمونای مخصوصم خودم میام برای پذیرایی اینم
ی پوعن مثبت از من دیگه
رادوین : هوف نفسم عصبی فرستادم بیرون ی لیوان اب البالو برداشتم

و ی نفس سر کشیدم و
لیوان گزاشتم رو میز مزه ش زیاد شبیه اب البالو نبود یخورده تلخ میزد
بیخیال شدم رو کردم
سمت مرجان
بریم ؟؟
مرجان : اره عزیزم بریم
رادوین : جلو جلو رفتم و مرجان و هستی هم پشت سرمداشتن میومدن
مرجان داشت با هستی
خداحافظی میکرد
مرجان : هستی جان همون لیوانی ک برداشت مشروب ریخته بودی ؟؟
هستی : همشون مشروب داشت دیونه ک معلوم شهPart 308
رادوین : تو ماشین نشسته بودم سرم گیج میرفت تار میدیدم بدنم
داغ داغ شده بود گرم گرم
از تو انگار میسوختم سر معده م خیلی میسوخت انگار اتیش روشن
کرده بودن تو معده م خیلی
درد میکرد ب مرجان نگاه کردم با خنده روش کرد سمت من
مرجان : چیزی شده عزیزم ؟؟
رادوین : س سرم گیج میره
مرجان : هیچی نیست عزیزم الان میریم خونه خوب میشی
رادوین : اونقد درد داشت معده م و از تو میسوختم سرم بردم از پنجره
ماشین بیرون هوا
بخوره ب سرم
همه چرا غا روشن بود همه چیز دو تا میدیدم
رسیدیم خونه مرجان
رادوین : به سختی حرف میزدم م من ببر خونه خودم م من خودم میرم
مرجان : عزیزم نمیبینی حالت چطوره تب و لرز داری بیا بالا ی جوشونده

ای چیزی بهت بدم
بخوری بعدش خودم میبرمترادوین : دستم کشید و با خودش برد داخل خونه
همش قهقهه میزد رو تخت من نشوند سرم ب دوران افتاده بود داشت بندای پیرهنش با عشوه
میکشید پایین و میخندید
حالم خوب نی س
مرجان : الان خوبت میکنم عزیزم
رادوین : اومد سمتم لباساش دراورده بود لخت لخت بود اونقد حالم بد بود درد داشتم ک اصلا
نمیفهمیدم میخاد چیکار کنه سرم ب ی سمت کردم و اومد سمتم و پیرهنم از تنم دراورد
مرجان : صب کن باید تبت بیارم پایین نفسم
رادوین : معدم داشت میترکید از درد و گلوم میسوخت سر معده م داشت اتیش میگرفت و
لباسام دراورد فقط شورت پام بود
میخاستم بالا بیارم همه محتویات معده م دستم گزاشتم رو معده م میخاستم ب مرجان
بفهمونم حالم بده بلند شدم از رو تخت کشون کشون رفتم سمت سرویس مرجانم دنبالم
میومد
اوق زدم بالا اوردم اما هنوز درد داشتم صورتم بردم زیر شیر اروم نشدم مرجان اومد سمتم و
دستم گرفت اب بست نزاشت سرم زیر شیر باشه
قلبم درد میکرد دستم گزاشتم رو قلبم اشاره میکردم قرصام از جیب کتم بده

چشام سیاهی رفت ....Part 309.
هستی : خب چیشد دیشب تونستی رامش کنی این اقای خوشتیپ و جذاب و یا پا نداد
مرجان : بترکی تو این مشروبی که تو دادی ب خوردش مگه میتونه پا نده دیشب خیلی خوش
گزشت
هستی : عه ک اینطور ی دلی از عزا دراوردیا
مرجان : اره چه جورممم هه
هستی : خشن بود یا اروم ؟؟
مرجان : خشن خشن اخخ
هستی : کوفتت بشه اومم منم دلم میخاد
مرجان : الانم کنارم خوابه میترسم بیدار شه عزیزم فعلا قطع کنم
هستی : باشه فعلارادوین : چشام ک باز کردم چند بار پلک زدم دهنم تلخ بود چند بار ب زور اب دهنم قورت
دادم خشکیش برطرف شد ب پهلوم خیره شدم مرجان چشاش بسته بود کنارم خواب بود
عصبی شدم من اینجا چیکار میکردم پتو رو کشیدم از رو خودم لخت بودم نفسم عصبی بیرون
دادم سریع ب شلوار و شورتم ک کنار تخت افتاده بود خیره شدم بلند شدم پوشیدم یاد
دیشب افتادم مرجان میخندید لباسام درمیاورد عصبی داد زدم
زنیکه بیشرف اینجا چه خبره
با هول و ترس چشاش باز کرد تا پتو رو کنار زد هیکل لختش نمایان شد سریع عربده کشیدم
رادوین : بپوشون خودت زنیکه تا اون روی سگم بالا نیاوردی ؛؛سریع لباس خوابش پوشید و

اومد سمت من
رادوین : سمت من نیا دستت ب من نخوره هرزه دیشب چ غلطی کردی
مرجان : خودت خواستی عزیزم خودت من تا صبح با تو ...
رادوین : دستم بردم بالا محکم زدم تو گوشش تف انداختم تو صورتش
مرجان : رادو
رادوین : خفه شو فاحشه .....Part 310
رادوین : اومد سمتم دستش از پشت حلقه کرد دور کمرم طوری دستش پس زدم که پرت شد
زمین
مرجان : رادوینم صب کن تورو خدا باور کن خودتم خواستی عزیزم چرا باهام اینجوری میکنی
رادوین : بیشرف باهام چیکار کردی چی ب خوردم دادی ک هیچی یادم نمیاد
مرجان : حالت بد بود همش دستت رو قلبت میزاشتی نمیدونم چرا
رادوین : رفتم سمت حالم ازش بهم خورد این همه سال رفته بود با نقشه جدید برگرده ک
بخواد نقشه کثیفش پیاده کنه از یقش گرفتم و گلوش فشار دادم عربده زدم
فاحشه چی ب خورد من دادی چی ب خورد من دادی
مرجان : ب باور کن فقط مشروب بود عزیزم م من تو رو دوست داشتم میفهمی دوست داشتم
چرا متوجه نیستی من خیلی میخامت تورورادوین : خیلی هرزه و کثافتی خیلی زیاد کاری کردی دیگه اب دهنمم روت نندازم بیشرف
مرجان : چی از بقیه کم دارم هان چی مگه چیکار کردم با مردی ک دوسش داشتم خوابیدم
گناه جرمه اره اره چی کم دارم از بقیه

رادوین : هه محکم زدم تو گوشش گوشه لبش پاره شد داد زدم نجابت
نجابت کم داری فاحشه نمیدونم چرا اصلا باید با تو پست همکلام میشدم اون شبی ک با بغض
حرف زدی اون شبی ک اومدم بالا بلندی دیدم اونقد گریه کردی ک زیر چشات سیاه فهمیدم
گریه کردی حالت خوب نیست فک کردم ادم شدی فک کردم کار گزشته یادت رفته ی دفعه
از دستت اون هوست فرار کردم دوباره اومدی
مرجان : ب باور کن خ خیلی دوست دارم هرکار بخوای میکنم اصلا همونی میشم ک تو میخای
رادوین : بی توجه ب حرفاش کتم ک کنار تخت افتاده بود برداشتم و از اون خونه خراب شده
زدم بیرونPart 311
مرجان : ی گوشه نشستم ب حال خودم اشک می ریختم چرا اونجوری ک میخاستم نشد اما
من پا پس نمیکشم
من دوست دارم رادوین خیلی دوست دارم من حالیت میکنم ک دوست دارم باید بدونی
رادوین : معده م درد میکرد دهنم تلخ تلخ بود گلوم درد میکرد و میسوخت و سوار ماشین
شدم خیلی درد میکرد معده م
استارت ماشین ک زدم از شدت درد معده سرم گزاشتم رو فرمون و ب زور ماشین روشن
کردم گاز دادم سمت خونه
جلوم نمیدیدم درست چشام از شدت درد باز و بسته میکردم

اه لعنتی فک کنم باز معده م خونریزی کرده نباید مشروب میخوردم این بیشرف تو کل لیوان
مشروب ریخته بود
داعم با دستم معده م و قلبم چنگ میزدم گاز میدادم و ک سریع برسم خونه سرم داشت
منفجر میشد باورم نمیشد چ جوری ب اون زنیکه دست زدم منی ک تا قلبم عاشق نباشه
نمیتونم باورم نمیشد ک تف تو روت بیاد زنعصبانیتم درد معده م بیشتر میکرد
با هر بدبختی بود ماشین پارک کردم کنار مجتمع اونقد حالم بد بود که ماشین نبردم پارکینگ
کلیدم از جیب کتم دراوردم و چند بار اینور اونورش کردم تو قفل چرخوندمش اصلا نمیتونستم
رو پام وایستم چشام تار میدید
در ک باز کردم وارد خونه ک شدم رفتم سمت اتاقم
نوشین : تا صدای در اومد با ی شوقی دوییدم از اتاق بیرون نگاهم ب رادوین افتاد وای خدایا
چیشده بود صورتش مثل گچ سفید شده بود و دستش ب قلبش بود سریع رفتم سمتش زیر
بازوش گرفتم نمیتونستم زورم نمیرسید بیارمش خودش اروم قدم برمیداشت
سلام عزیز دلم چیشده دیشب کجا بودی دلم هزار راه رفت
رادوین : سلام
نوشین : رفتیم سمت تختش اروم رو تخت خوابوندمش زیر سرش دو تا بالشت گزاشتم
همش معده ش چنگ میزد سریع کت و پیرهنش دراوردم و هول کرده

بودم نمیدونستم چیکار
کنم سریع رفتم سمت کمد و داروهاش برداشتم از کمد رفتم سمت
اشپزخونه اشک تو چشام
بود همه این بدبختی ها رو من ب سرش اورده بودمPart 312
نوشین : ی لیوان اب پرتغال و چند تا برش کیک گزاشتم تو بشقاب و
براش بردم
نشستم کنار تخت داشت درد میکشید
اشک تو چشام بود اروم گفتم
رادوینم اماده میشی ببرمت دکتر
رادوین : نه
نوشین : اخه حالت خیلی بده ؛؛ اخ الهی من بمیرم میدونم همش من
مقصرم میدونم خدا من
مرگ بده
دستش گرفتم تو جاش بشینه و لیوان اب پرتغال نزدیک لباش کردم
چند قلب خورد و یخورده
از کیک برداشتم بردم سمت دهنش ؛؛دستم پس زد
نوشین : فدات شم یخورده کیک بخور شیکم خالی نمیشه قرصای معده
ت بدم فقط یخورده
بخوراروم تو دهنش گزاشتم و قرصاش گزاشتم تو دهنش و اب پرتغال
نزدیک لباش بردم و قلپ
قلپ تا اخر خورد
میدونم دوباره درد معده ش عود کرده قرصش و کپسولش ک دادم
خوابوندمش و پتو رو
کشیدم تا زیر گردنش و خودمم رو سرش بیدار نشستم دستم انقد تو
موهاش بردم تا خوابش
برد

همینجوری با موهاش بازی میکردم و قربون صدقش میرفتم چشاش بست و نمیدونم دیشب تو
مهمونی چیشده بود ک حالش بد شده شایدم عصبی شده اشک تو چشام بود خدا میدونه چه
لذتی داره کنار عشقت باشی حتی اگه اون پست بزنه اون خوابیده بود ولی من بیدار بیدار بودم
تا خوب نگاش کنم و ببینمش دستم تو موهاش بود خم شدم و لبام گزاشتم رو لباش چقد
شیرین بود اخ خدایا بودنشم کنارم لذت بخشه بودنشم شیرینه
تو خواب همش خودش تکون میداد با اینکه قرصای معده ش همه ش قوی بود ولی بازم درد
داشت میدونستم باید ب دکترش خبر میدادم خجالت میکشیدم ب رعنا بگم بیاد چی میگفتم
ک دوباره درد معده ش عود کرده ب حاجی بابا هم نگفتم دوباره نگران میشد باید دکترش
میدیدش ....Part 313
رادوین : همینجوری ب بالا تنش زل زدم خودش نیم خیز کرد رو من و پیشونیم بوسید من ی
مرد بودم ک زنی ک ی روز عاشقش بودم دوسش داشتم الان اینجا بود و تنش برهنه
میتونستم لمس کنم اون زن تسلیم من بود با اینکه الان این زنی ک جلوم بود بهم خیانت کرده
بود اما نمیدونم چرا فقط تو رابطه جنسی همین زن میتونست من ارومم کنه من از درون داغ
بودم و فقط این زن ارومم میکرد درست مثل اب رو اتیش لذت رابطه باهاش تو اوج بود حتی

زنی لخت هم کنارم بود نمیتونستم بهش حس داشته باشم اما نوشین نه میخاستم فرار کنماز این ذهن چه جوری میتونستم ب این زن دست بزنم وقتی که همه
وجودم ب اتیش کشید چجوری میتونم حتی ب موقع رابطه لذت ببرم وقتی ک خیانت کرده و
با شوهر سابقش ...
دستم عصبی کشیدم تو موهام و پشتم کردم بهش محکم بغلم کرد از پشت
انگار فکرای تو ذهنم خوند ک با هق هق
نوشین : رادوینم الهی من فدات بشم ب کی قسم بخور ب چی قسم بخورم بخدا قسم من
نمیدونستم تو اون بسته سمه
بزار بهت ثابت کنم ی فرصت بده تا ثابت کنم
رادوین : هه میخای چ جوری ثابت کنی وقتی همه چیز مشخصه
نوشین : بخدا اینجوری نیست رادوینم من فک کردم تو اون بسته داروی بیهوشی حتی برا اینم
استرس دارم اون پست نامرد من بازی داد
رادوین : از پشت همینجور ک محکم خودش بهم میمالید و نوازشم میکرد هق هق میکرد و
حرف میزد از خودم تعجب کردم چ جور با ارامش اجازه حرف زدن بهش دادمPart 315
رادوین : قبلا عزیز دلت بود فداش میشدی الان شد پست تو بخاطر این حروم زاده بهم خیانت
کردی مگه چیکارت کردم
نوشین : الهی فدات بشم من قربونت بشم من من اشتباه کردم پشیمونم من تورو دوس دارم

عاشقت شدم این قلبم برا تو میزنه چرا باورم نمیکنی صدای قلبم گوش کن به اون خدا ک
شاهد من و تو بیشتر از جونم میخامت میخام جبران کنم گزشته ها رو هر چی بوده
رادوین : من محکم کشید رو خودش پرت شدم تو بغلش روش خیمه زدم تو چشاش صورتش
نگاه کردم خیس اشک بود دستشم تو موهام بود
چ جوری ثابت میکنی
نوشین : نمیدونم فقط این میدونم خدا کمکم میکنه ک تو بفهمی من بی گناهم
رادوین : تو چشاش دقیق زل زدم نمیدونم راست میگفت یا دروغ اما چشاش پر از خواهش بود
و التماس
سرش از رو بالش بلند کرد و من بوسید
رادوین : تا میخاستم عکس العمل نشون بدم صدای زنگ خونه اومد و هول شدیم جفتمون
سریع رفتم بیرون از اتاق سمت در
مامان بود در باز کردم
نوشین : ی چند روزی میشد دوباره مادر جون برگشته بود از اون روزی ک از رادوین خواستم
بهم فرصت بده فقط بیگناهیم ثابت کنم رفتارش باهام دیگه مثل قبل نیست هنوزم سرده ولی
جواب سلامم میده جواب حرفام اگه سوال کنم شاید خشک جواب بده ولی جواب بده ب
همینم قانعم برام ی دنیاس316 Part
هستی : مرجان چته چرا انقده دمغی تو دختر

مرجان : هیجی حالم یخورده بده
هستی : خب چته شامت بخور
مرجان : اشتها ندارم هستی
هستی : نکنه دلت تنگ بغل اقا خوش تیپته؟؟؟
مرجان : هه نه بابا چند روز پیش باز اومد پیشم
هستی : خب پس چته اخه اینکارا چیه
مرجان : اخه چیزه میترسم خسرو همه چیز خراب کنه
هستی :غلط کرده ب رادوین همه چیز بگو راجع ب خسرو میخای من بگم
مرجان : ن نه ی موقع نگیا ب رادوین خودم میگمی لحظه انگار تمام محتویات معده م اومد تو دهنم سریع دوییدم سمت سرویس صدای بلند
هستی از پشت سرم ک داد میزد
چت شده چت شده چیشد مرجان
مرجان : فقط رفتم تو سرویس در بستم شیر اب باز کردم و چند بار دستم بردم تو گلوم ک
اوق بزنم ولی اصلا حالم بهم نخورد نمیدونم چم شده بود حالت تهوع داشتم
نباید میزاشتم هستی بفهمه که رادوین همون دو هفته پیش که از پیشم رفت دیگه ندیدمش
نباید میفهمید
چند مشت اب پاشیدم ب صورتم و از سرویس اومدم بیرون ک هستی قهقهه زد
هستی : مبارک باشه هههههه،، داری مامان میشی
مرجان : وای نه قلبم اومد تو دهنم
هستی : حالا اقا رادوین باید عقدت کنه

مرجان : وای لبخند رو لبم نشست چرا ب فکر خودم نرسید پس دلیل اوق زدنم بارداریم بود
لبخند زدم چش دوختم ب صورت مرجان ک قهقهه میزد و خندیدم
رادوین باید مال من شه حالا دیگه باید برگرده دوباره ....Part 317
مرجان : تست بی بی چک مثبت بود من حامله بودم انقد شاد بودم ن بخاطر بچه بخاطر اینکه
رادوین مال من میشه بخاطر بچه هم ک شده من عقد میکنه رویای هر زنی بود مردب مثل
رادوین داشتن
پشت فرمون بودم ،،،مقابل شرکت ناصر ماشین پارک کردم مطمن بودم رادوین اینجاس چون
میدونستم با ناصر کار میکنه ؛؛هم خوشحال بورم هم مظطرب و بیقرار ببخشید با اقا رادوین کار داشتم
منشی : اقا رادوین سرشون شلوغه فعلا باید منتظر بمونین دارن پرونده و قرداد جدید مطالعهه
میکنن
مرجان : ببینا زنیکه چ جوری اسم رادوین میاورد انگار معشوقه ش میخاستم بزنم تو اون
دهنش هوف بدون اینکه منتظر بمونم رفتم سمت در اتاق منشی هم دنبالم اومد
در یه دفعه که باز کردم رادوین سرش از رو برگه های روی میز اورد بالا و عصبی شد نگاهش
دید با عصبانیت از جاش بلند شد و اومد سمت من
منشی : اقا رادوین ببخشید من گفتم سر شما شلوغه اما خودشون اومدن
رادوین : با دیدن مرجان یکه خوردم باید حدس میزدم دس وردار نباشه

نباید میزاشتم منشی
چیزی بفهمه با صدایی ک میخاستم خودم کنترل کنم رو ب منشی گفتم
شما بفرمایید ممنونPsrt 318
رادوین : تا منشی در بست و رفت داد زدم
اینجا چه غلطی میکنی گفتم قیافه نحست نبینم دیگه نکنه برای هرزگی اونشبت دنبال مهریه
ای هان د بنال دیگه
مرجان : ن باور کن اینجوری نیست رادوین گوش بده من دوست دارم من نمیخام دردسر
درس کنم برات
رادوین : هه دردسر ببین کی داره حرف میزنه از شرافت تو خود دردسری ولی من کاری
نکردم تو از من سو استفاده کردی مشروب ب خورد من دادی و
مرجان : من دوست دارم
رادوین : با این جملش اتیش گرفتم کثافت داد زدم
ببین فاحشه هشدار اخرم اگه دوباره ببینمت دور و ورم شک نکن ی کاری میکنم رب و ربعت
یادت بره شیر فهمه کثافت گمشو
مرجان : رنگ نگاهم عوض شد پشتم بهش کردم اما لبخند رو لبم بود باید میگفتم باید میزدم
ضربه اخر رو کردم سمتشباشه میرم برا همیشه هم میرم ولی شاید بخوای بدونی شاید دوس داشته باشی مطمن باش این
اخرین دیدارمون دیگه مزاحمت نمیشم
من حامله ام رادوین
رادوین : تو ذهنم جمله ش اکو میشد

حامله وای خدای من دست کشیدم تو موهام و محکم بازوش گرفتم و چسبوندمش ب دیوار
داد زدم
مثل سگ دروغ میگی
مرجان : ب جون خودم قسم حامله ام تست بی بی چک مثبت بود
رادوین : از کجا معلوم ک مال کس دیگه نباشه کثافت اخه چرا اونشب مشروب دادی بهم
لعنتی هرزه وای نه وای من چیکار کردم کاش اونشب نمیومدم بیرون گوشی روت قطع میکردم
لعنت ب من
مرجان : دیگه مزاحمت نمیشم هیچ وقت ،،،از اتاق اومدم بیرون اما ی لبخند کنج لبم بود حالم
مثل کسی بود ک فاتح و پیروز میدون نبرد بودرادوین : نمیدونمچندمین سیگارم بود ک داشتم پک میزدم و میکشیدم ب بیرون خیره شده
بودم وای چرا اینجوری شد چرا باید همچین اتفاقی بیفته جواب بقیه رو چی بدم
چرا اونقد احمق بودم بهش اعتماد کردم رفتم اونشب ک ببینمش چطوری نفهمیدم زنی ک
قبلا نقشه کشیده برای اینکه من ب دست بیاره حالا مصمم تر میاد جلو
وای من چیکار کردم ی بچه هه من تکلیفم با زندگی خودمم معلوم نیست اونوقت ی بچه ای
ک اصلا ...
حتی نمیتونستم رو زبونم بیارم غلطی ک کردمو من ب بقیه باید چی میگفتم این چ مخمصه ای
بود افتادم توش نوشین نگه داشتم مامان نفهمه چیشده حالا مرجان چیکارش کنم بچه ای ک

نمیدونم و نخواستم ک پدرش باشم
تو ی بدبختی گیر کرده بودم کی باورش میشد من مست کرده بود ک ب هدفش برسه
هیچکس باورش نمیشه فقط این منم ک دوباره باید بسازم همه چی
یاد مرجان افتادم جمله اخرش ک مزاحمم نمیشه اما اون بچه ای ک ازش حرف میزد بچه من
بود بچه ایی ک تو ب وجود اوردنش اصلا هیچ اختیاری نداشتم ولی بچه ای ک چ بخوام چ
نخوام چ باور کنم چ باور نکنم این حقیقت تلخ اون بچه متعلق ب منه
باید ی فکری میکردم نباید تاوان اشتباه من تاوان اعتمادم ب مرجان موجودی میداد ک هنوز
پاش ب این دنیا هم نگزاشته اره باید ی راهی پیدا کنم
Part 319چ
مرجان : چند روزی بود ک از رفتنم ب شرکت رادوین میگزشت
میدونستم ک طاقت نمیاره و
زنگ میزنه میدونستم رادوین بچه دوس داره میدونستم اونقد بی غیرت نیست ک بی تفاوت
بچه تو شکم من باشه رادوین مرد بود خیلیم مرد بود این تنها نقطه ضعفش دست من بود
لبخند زدم و ی لیوان اب پرتغال برا خودم ریختم هنوز چند قلپ ازش نخورده بودم ک گوشیم
زنگ خورد نمیدونم با چ سرعتی خودم تو اتاق رسوندم تا گوشی جواب بدم
با دیدن شماره رادوین و اسمش قلبم شروع کرد تند تند زدن سریع رفتم سمت تخت و با
تکونهای شدید هستی خواستم بیدارش کنم هستی با غر و لند چشاش

باز کرد
هستی : چته اول صبحی مرجان بزار بخوابم ببین ی شب اومدم خونه تا چیکار میکنی
مرجان : هستی جونم وای جون من بلند شو رادوین زنگ زده جوابش بده
هستی : خودت چرا جواب نمیدی
مرجان : نمیخام جواب بدم فعلا لطفا هرچیم ازم پرسید بگو حالش خوب نیست سرش درد
میکنه چیزی اصلا نمیخوره و اینا
هستی : اهان میخای خودت لوس کنی خدا بگم چیکارت نکنه بده گوشیو
رادوین : بعد چند روز با خودم کلنجار رفتن اخرش تصمیم گرفتم ب مرجان زنگ بزنم باید
میدیدمش
شمارش گرفتم بار دوم جواب داد Part 320
رادوین : الو
هستی : سلام بله
رادوین : سلام گوشی میشه بدین ب مرجان
هستی : رادوین جان حالش خوب نیست چند روزه داغونه ن غذا میخوره ن چیزی ب زور
چند لقمه جا میکنم تو دهنش همش اشک میریزه الانم پنهونی گوشیش جواب دادم
رادوین : چرا نمیبرینش دکتر
هستی : هرچی میگم نمیاد لجبازه خیلی
مرجان : سریع صورتم نزدیک صورت هستی کردم و کنار گوشش اروم گفتم
هستی بهش بگو امروز قراره بره پیش ی دکتر و بچه رو سقط کنه

هستی : راستش اقا رادوین چند روزه مجبور شدم پیشش بیام کار دست خودش نده امروزم
قراره بره پیش ی دکتر و میگه کار تموم میکنم
رادوین : یعنی چی متوجه نمیشمهستی : راستش ب من مربوط نیستا ولی ب خودتون مربوطه میخاد بچه رو سقط کنه دیشب
همش گریع میکرد میگفت بچه داره یه ماهش میشه اونوقت اگه شکمم بالا بیاد و ب بقیه بگم
باباش کیه هرچیم حرف میزنم ب گوشش نمیره میگه میخاد بچه رو سقط کنه امروزم ساعت
٥وقت دکتر گرفته ک ببرمش خوب شد خودتون زنگ زدین اقا رادوین وگرنه قسمم داده بود
مبادا ب شما خبر بدم ک میخاد چیکار کنه میگفت قول دادم مزاحمش نشم
رادوین : از عصبانیت دستم مشت شد زنیکه عوضی خودش گند زده بود خودشم میخاست از
بین ببره بچه رو
کدوم دکتر میخاد بره ادرسش داری بهم بدی لطفا بهم بده
هستی : والا من ک ندارم رادوین جان چون قراره با خودش برم الانم خودش خوابه اما چشم
الان شمارت تو گوشی خودم سیو میکنم ب محض اینکه راه افتادیم تو مسیر بودیم میگم بهت
رادوین : ببین من الان برا ی کاری اومدم کرج یخورده معطلش کن یا چه میدونم فقط پاش
نرسه اونجا من الان راه میفتم تا بیام ی دو ساعتی طول میکشه ادرس ب محض رفتن اس ام
اس کن

خداحافظ
مرجان : گوشی ک قطع کرد جیغ کشیدم
هستی : ای مرض حالا میخای مطب دکتر چیکار کنی
مرجان : پاشو اماده شو سریع بهت میگم .....Part 321
مرجان : رسیدیم مطب دکتر تلفنی با دکتر هماهنگ کرده بودم کم و بیش میشناختمش برا سقط بچه
قبلیمم خوب پولی بهش داده بودم بهش گفته بودم ایندفعه رو باید نقش بازی کنه تو دلم غوغا بود
باورم نمیشد رادوین نگرانم شده باشه اخ من دیگه جز دستای رادوین هیچی نمیخاستم تو این دنیا
رسیدیم مطب ؛؛رفتم سمت منشی بدون اینکه سلام کنم
خانوم من علیزاده هستم تلفنی با خانوم دکتر هماهنگ کردم ولی عجله ای ندارم فعلا هروقت گفتم برم
داخل من بفرستین چون با خانوم دکتر هماهنگ شده و بقیه رو بعد من بفرستین
منشی : چشم چشم حتما خانوم دکتر بهم گفتن
مرجان : ممنون ،،دو تا تراول پنجاه تومنی گزاشتم رو میز و رفتم کنار هستی ک رو صندلی نشسته بود
نشستم ؛طبق عادت همیشه ک موقع استرس پام تکون میدادم پام تکون میدادم هم استرس داشتم هم
بیقرار بودم
هستی ادرس اینجا رو فرستادی برا رادوین
هستی : اره ی ده دقیقه پیش
مرجان : چی گفت
هستی : پیام داد تو راهم گفت داره میرسه ی بارم زنگزد رجکت کردم پیام دادم تو کنارم نشستی

نمیتونم جواب بدم
مرجان : الحق که دست من از پشت بستی
هستی : درس پس میدیم دیگه
مرجان : زنگ بزن ببین کجاست دقیقا ده دقیقه مونده بود بیاد برم تو اتاق دیگه مریض نفرسته
هستی : صب کن برم بیرون زنگ بزنمPart 322
رادوین : اونقدر گاز میدادم ماشین داشت پرواز میکرد سرعتم ۲۱۱بود حدودا نزدیکای مطب
بودم اعصابم خورد بود با اینکه دوس نداشتم ب میل خودم نبود اما اون بچه بچه منم هست
حق نداشت خودسرانه تصمیم بگیره زنیکه لعنتی خون خونم میخورد
گوشیم زنگ خورد جواب دادم
هستی : سلام اقا رادوین ببخشید من رجکت کردم اخه مرجان پیشم بود نتونستم
رادوین : سلام عیب نداره فقط نزارین بره تو تا من خودم برسونم نزدیکای مطبم
هستی : چشم سعی خودم میکنم زود بیاین دیگه
رادوین : ۲۱دقیقه دیگه اونجام
مرجان : هستی با نفس نفس کنارم نشست با استرس گفتم چیشد
هستی : هیچی گعت ۲۱دقیقه دیگه اونجاست
مرجان : نگاهم ب ساعت دستم بود و دقیقه هارو میشمردمپنج دقیقه مونده بود اون ۲۱دقیقه تموم بشه ک سریع رفتم سمت منشی و منشی هم سریع
گفت برم داخل
رفتم داخل مریض اومد بیرون در بستم و دکتر لبخند میزد و رفتم سمتش و چند تا تروال

پونصد هزاری گزاشتم جلوش و لباسام دراوردم رو تخت دراز کشیدم و پاهام باز کردم و
گزاشتم رو اون پایه های مخصوصش
چشام بستم وسایل جلوی دکتر اماده بود اون ب من نگاه میکرد و من ب اون هر دومون منتظر
بودیم ک الان از در بیاد تو همه چی هماهنگ شده بود الا عصبانیت رادوین یهو صدای فریاد و
عربده رادوین اومد که چشام بستم و دکتر ک انگار هول کرده بود داد میزد
دکتر : چه خبرته وحشی اینجا مطب زنانه جای این لات بازیا نیست
رادوین : با هیبت رفتم سمت اون دکتر بیشرف و تمام وسایل رو میزش ریختم پایین چسبید
ب دیوار داد زدم
تا اون مطب رو سرت خراب نکردم بگو ک کاری نکردی بگو که بچه من از بین نبردی
دکتر : اروم باش لطفا اروم باش دست نزدم بهش هنوز خودت برو ببین
رادوین : با عصبانیت دستم مشت کردم و نگاهم ازش گرفتم و رفتم پشت پرده پرده را با
شدت کشیدم ب مرجان ک داشت شلوارش میپوشید خیره شدم محکم بازوش کشیدمحالا واسه من فیلم میای بیشرف این کارا چیه ب چه حقی اینجا اومدی بچه رو از بین ببری
مگه نگفتم باهات حرف دارم د جواب بده زنیکه
مرجان : خودم زدم ب موش مردگی و اروم گفتم
بچه ای ک تو نخوای میخام چیکار کنم
رادوین : دستم بردم بالا ک بزنم تو گوشش اما دستم همون بالا مشت کردم محکم بازوش

کشیدم و از اتاق اومدیم بیرون برا اینکه نقشم درس از اب در بیاد روم کردم سمت هستی داد
زدم
مرجان : واقعا رفاقت در حقم تموم کردی هستی من قسمت دادم
هستی : مرجان جان خب دوستمی دلم ب حالت میسوزه تورو خدا من ببخش
رادوین : همینجوری ک بازوش گرفته بودم و میبردمش سمت در خروجی مطب با صدای بلند
گفتم
هستی مقصر نیست من ازش خواهش کردم بگهPart 323
مرجان : در ماشین باز کرد و سوار شدم تو دلم غنچ میشد ک رادوین ب فکرمه ک نگرانمه اخ
لذتش با هیچی عوَض نمیکردم روم کردم سمت شیشه ماشین
رادوین : میخام نگهش داری ب شرفم قسم حیف ک بارداری وگرنه برا غلط کاری امروزت
ادمت میکردم بیشرف
میخام بچه رو نگهش داری
مرجان : روم کردم سمت رادوین
برا چی نگهش دارم نگهش دارم ک بی پدر بزرگ شه ک اذیت شه یا زیر دست زن بابا
بزرگ شه هان چرا نگهش دارم
رادوین : وقتی من میگمنگهش دار تو هم میگی چشم
مرجان : پدر بچه ازم متنفره اونوقت بچه ش میخاد
رادوین : نکنه میخای عاشقت باشم با اون گندی ک اونشب زدی
مرجان : ن عاشقم نشو تو عاشق خانوم جونت باش ولی بهم اجازه بده سقطش کنم من ک

کاریت ندارم میرم از اینجا مزاحم زندگیت نمیشم تورو جون هر کی دوس داریرادوین : خفه شو خفه شو
اون بچه رو باید نگهش داری میفهمی
مرجان : نگهش دارم ک بدی نوشین جونت بزرگش کنه
رادوین : چرا نوشین مگه خودت نیستی
مرجان : رنگ نگاهم عوض شد و تو دلم قند اب میکردن ولی با کمال مظلومیت پرسیدم
یعنی چی
رادوین : یعنی خودت بزرگش میکنی
مرجان : اخه من چ جوری اخه من ی زن بیوه با ی بچه چ چ جوری
رادوین : ب جلو خیره شده بودم من دیشب تصمیم گرفته بودم این بچه الان زنده س موجود
زنده مال من من باید قبول کنم
مرجان : چرا جواب نمیدی
رادوین : عقدت میکنم
محکمزدم رو ترمز قبل اینکه بخورم ب ماشین جلویی Part 324
رادوین : غذات بخور گفتم ک همه چی حل میکنم
مرجان : دلم شور میزنه رادوین اگه خانوادت مننپذیرن چی
رادوین : کلافه بودم خودمم نمیدونستم جواب سوالای مرجان اما چشام ب معنی. تایید حرفام
اروم باز و بسته کردم و
گفتم ک حلش میکنم
بالاخره چ خواسته چ ناخواسته من این گند زده بودم و اون بچه تو شیکمش مال من بود من
همیشه چوب اعتمادم خوردم
همیشه

مرجان : رادوین
رادوین : از فکر اومدم بیرون سرم بالا اوردم تو چشاش نگاه کردم با اینکه با ارایشی ک کرده
بود خیلی خوشگل شده بود ب قول ما مردا هلو شده بود ولی اصلا دلمنمیلرزوند هیچ حسی
بهش نداشتم اما نوشین هروقت میدیدم اون برق نگاهش قلبم ب لرزه میانداخت
جانم بگو
مرجان : باور کن من زن بدی نیستم من فقط زیادی عاشقتم
رادوین : تو چشاش ک خیره بودم پوزخندی کنج لبم نشست میخاستم بگم اگه خوب بودی که
ی مرد غریبه رو مست نمیکردی ببری اتاقت اما فقط سکوت کردم و اروم سرم تکون دادمPart 325
نوشین : تو اتاق مشغول اتو کردن لباسای رادوین بودم ک مادر جون وارد اتاق شد
چرا این کار کردی با پسرم؟؟؟
نوشین : قلبم تند تند میزد نفسام ب شماره افتاد وای خدای من مادر جون میدونه وای دستام
میارزید
با توام حرف بزن چرا این بلا رو سر پسرم اوردی ؟؟؟
نوشین : ب باور کنین ممن روحمم خبر نداشت
روحت خبر نداشت ک ب پسر من سم دادی
نوشین : ب بخدا نمیدونستم مادر جون
هه مادر جون مگه شوهرت قبول داری ک مادرش قبول داشته باشی
نوشین : از چیزی ک میترسیدم سرم اومد فقط حاج بابا و مادر جون باهام خوب بودن ک مادر

جونم ازم متنفر شد
پسرم در حقت چ بدی کرد ک میخاستی بکشیش با عشقت و شوهر سابقت فرار کنی
نوشین : چقد اروم سوال میپرسید هرچی مادر جون اروم سوال میپرسید من استرس داشتم
درست نگاهاش مثل نگاهای حاج بابا بود حاج بابا همیشه مهربون بود باهام ولی الان مادر جون
عصبانیت تو نگاهش موج میزد
چطور تونستی ب تعهد تو شناسنامه ت بی اهمیت بمونی و با شوهر سابقت فرار کنی چ جوری
وقتی خیانت کردی دلت نمرد چ جوری تونستیPart 326
نوشین : رفتم جلوتر درست روبروش چشاش برق اشک بود و ولی اشکای من رو گونه م بود
خواستم از احساس زنانه م براش بگم از عشق الانم از اینکه قلبم چند ساعت مونده رادوینم
بیاد میزنه براش از اینکه عشقش ازم ی زن دیگه ساخت خواستم فریاد بزنم بگم از حماقتم از
اشتباهم ولی زبونم نمیچرخید فقط افتادم ب پاش و زجه زدم
ب جون خودم ب اون خدای بالاسرم ب جون بهارم ک دنیامه نمیدونستم تو اون بسته سمه
فک کردم داروی خواب اوره من نمیدونستم
نمیدونستم
نمیدونستم
هق زدم و هق زدم
نوشین : رفت سمت در و پشتم بهش بود سرم رو زمین بود و اروم با صدایی پر از بغض گفت

میخاستی پاره تنم ازم بگیری پسرم مرد من سایه سرم پسرم عاشقت شده بود کجای رسم
عاشقی اینه در جواب محبت و عشق سم بدی کجا تو روح پسرم کشتی حالا دلیل همه اون
نگاههای غمگینش میفهمم تمامش مقصر تو بودی تو
نوشین : پشیمونم بخدا پشیمونم
نمیخاد خونه پسرم بمونی وسایلات جمع کن برو از اینجا جایی نمون ک دلت نیست
نوشین : عشق رادوینم ذره ذره وجودم شده من شکنجه کن مادر جون هر کاری بخوای بکنی
حق میدم ولی من از اینجا نرون کنیزیت میکنم من نرون از اینجا
Part327.....
وقتی پسرم دوس نداری وقتی خواستی بکشیش موندنت فایده نداره بی سر و صدا برو بدون
اینکه اب از اب تکون بخوره
نوشین :از زو زمین بلند شدم چشام خیس بود خیس اشک من ی زن بودم پر از اشتباه ؛وقتی
چشام کور شده بود و بدیای اردلان ندید وقتی ب عشقم ب شوهرم خیانت کردم اما الان
دوسش داشتم تمام تلاشم میکنم حتی از جونم میگزرم ک ثابت کنم ب رادوین عشقم
ب مادر جون ک بهم خیره شده بود نگاه کردم
من دوسش دارم عاشقش شدم من عاشق رادوین شدم الان شده تمام وجودم
مادر جون شما خودت ی زنی میفهمی من چی میگم من دوسش دارم چ جوری میخای ثابت کنی

نوشین : اون فقط اون کثافت میدونه ک من بیگناهم بخدا قسم فقط اون میدونه
شوهر سابقت میگی
نوشین : اره
باید باهاش قرار بزاری
نوشین : اما مادر جون رادوین بفهمه دیونه میشه من چ جوری اخه .. منم باهات میام بالاخره یا باید ثابت کنی بیگناهی یا برای همیشه رادوین فراموش کنی
البته نباید رادوین بدونه که تو قرار میزاری باهاش یا حرف زدیPart 328
نوشین : من میترسم از رادوینم میترسم
مگه عاشق رادوین نیستی نکنه هنوزم اون دوس...
نوشین : ن ن ب جون خودم من از اون متنفرم
پس باهاش قرار بزار البته باید ی جوری حرف بزنی ک شک نکنه ک باهات قرار بزاره
نوشین : چشم مادر جون
در ضمن نباید رادوین بدونه من میدونم
نوشین : چشم
راستی تو اصلا رادوین تمکین میکنی ؟؟
نوشین : سرم پایین انداختم خجالت کشیدم لبام ب دندون گرفتم
با توام جواب بده پسرم تمکین میکنی
نوشین : اصلا سمت من نمیاد مادر جون من خیلی میخامش ولی نمیخاد ک باهام باشه فقط ی
بار ک مشروب خورده بود رابطه داشتیم
خوبه
ببین اگه راست گفته باشیا بیگناه باشی و ندونسته اون کار کرده باشی با اینکه هنوزم گناهکاری

ب خیانت شوهرت ولی چون پشیمونی ب جون دو تا پسرام قسم کاری میکنم رادوین ببخشتت
و باهاش تا ابد بمونی فقط بدونم بیگناهی ثابت کن نوشین ...Part 329
سحر : اما من ک میگم ب اردلان عوضی هیچ اعتمادی نیست وای من میشناسم چ جونوریه
مادر رادوین : عزیز دلم هرچی باشه ما باید بریم پیشش نوشین باید باهاش رو در رو شه باید همه
چیز بگه
نوشین : سحر من همه کار میکنم تا رادوینم بدونه من بیگناهم مادر جون راس میگه ی عمر ک
نمیشه با شک و تردید زندگی کرد که رادوین نسبت بهم بدبینه من باید ثابت کنم همه چیو ب
رادوینم ب همه
سحر : اما من میترسم نگران جفتتونم
نوشین : یک هفته س بعد زنگ زدن ب اردلان همه چیو مرور کردیم پس اما اگر نداره
مادر رادوین : حق با نوشینه در ضمن تو از همه چیز با خبری دیگه اتفاقی افتاد برامون رادوین در
جریان بزار ب پلیس بگه
سحر : نمیدونم فقط امیدوا رم ختم ب خیر بشه
اما بازم میگم اخه شما صلاح نیست برین من میرفتم با نوشین
مادر رادوین : عزیز دلم من میخام بدونم همه چیو پس بهتره خودم برم در ضمن ما با ماشین
خودمون میریم پس خطری مارو تهدید نمیکنه نترس
پاشو نوشین باید بریم

نوشین : چشم مادر جون
نوشین : سحر جان حواست باشه ها سریع ب رادوین نگو اگه دیدی دیر کردیم و خبری نشد و چ
میدونم گوشیمون خاموش شد بهش بگو
سحر : هوف باشه خیالت راحتPart 330
نوشین : مادر جون عقب ماشین دراز کشیده بود ی پتو کشیده بودم روش میدونم اگه دقیق
نگاه میکرد شاید متوجه میشد ولی مهم نبود ک بفهمه وقتی مادر جون شرط گزاشته بود ک
بیگناهیم ثابت کنم تا ب رادوین بگه تا باورم کنه وقتی گفت باید ب اردلان زنگ بزنی و قرار
بزاری ببینیش اونقد صمیمی برخورد کنی اصلا نفهمه ک دلخوری خودمونم میدونستیم اردلان
اونقد زرنگ هست ک تنفری ک ازش داشتم بخواد فراموش کنه ولی خب تیری بود در تاریکی
منم نقشم خوب بازی کردم تا جایی ک تونستم وقتی یاد حرفایی ک میفتم پشت تلفن بهش
زدم ب خودم تلقین میکنم ک شاید ب اشتباه افتاده باشه وقتی داد میزدم و میگفتم تو من
بدبخت کردی کثافت تو من بیچارم کردی مگه چی برات کم گزاشته بودم وقتی خودش قرار
گزاشت ک من ببینه یعنی اونم شاید باور کرده هنوز اون خوک کثیف دوسش دارم اوقم
میگیره اسمش بیارم حیف برا رادوینم زندگیم مجبورم ب ساعت مچی دستم خیره شدم ساعت
۰۱صبح بود و ما دربند بودیم قرار داشتیم قرار بود الانا سر برسه قیافه

حق ب جانب ب خودم
گرفته بودم ک ی ان یکی در ماشین باز کرد تمام حس انتقام تنفر اومد تو قلبم میخاستم این
رزل کثیف تیکه تیکه کنم ک زندگیم نابود کرد وقتی اروم سلام دادم قلبم از شدت تنفر تند
تند میزد چون نمیتونستم ب حس اظطراب و تنفرم غلبه کنم وقتی سرم بالا اوردم و ب
صورتش نگاه کردم تمام چهره کریح و زشتش برام مشخص شد اخه من احمق چ جوری عاشق
این ادم بودم عاشق ی خوک
من باید ب خاطر زندگیم غلبه میکردم ب احساسم با صدای بلند گفتم
چیکارم داشتی لعنتی ک قرار گزاشتی بدبختم کردی بس نبود میدونی چرا اومدم میدونی بزار
بهت بگم اومدم سیلی بزنم تو صورتت تف کنم تو صورتت ک چ جوری باهام اینکار کردی
ب صورتش نگاه کردم انگار داشت باورش میشد کم و بیش ک کارای اشتباهش مثل قبل ک
میبخشیدمش الانم بخشیدم تو دلم بهش پوزخند زدم ...Part 331
نوشین : نفس عمیق کشیدم باید ب اعصابم مسلط میشدم این حیوون کثیف زندگیم نابود کرد
تباه کرد وجودم باورم قلبم اما الان بخاطر رادوینم باید تحمل کنم اروم نفس کشیدم فرمون
محکم گرفتم و ب روبرو خیره شدم تا قیافه نحسش نبینم اروم با صدایی ک سعی میکردم
لرزشش نگه دارم گفتم
چرا باهم اینکار کردی هان چرا فقط بگو چی کم گزاشته بودم برات لعنتی

نامرد بگو
اردلان : هه این همه راه اومدی ک این بپرسی
نوشین : ن ی کار دیگه هم داشتم ک تف کنم تو صورتت تو خودت قرار گزاشتی یادت رفته
؟؟؟،
اردلان : نه یادم نرفته ولی تو بودی ک گند زدی ب زندگیمون یادت رفت
نوشین : هه کدوم زندگی برده بودن میگی زندگی من کور نبودم نفهمیدم ک تو لعنتی ازم
استفاده کردی
اردلان : تو بخاطر اون توله سگ بخاطر اون بچه رفتی زن اون بچه سوسول شدینوشین : اسم رادوینم ک اورد نفسم بیرون فرستادم میخاستم بزنم تو دهنش اسم عشقم تو
دهن نجسش اورد اما باید تحمل میکردم
نوشین : ببین حالا چی شدم ی زن بیوه ی طرد شده هرزه ک شوهر سابقش بهش نارو زد
رادوین بهم ب چشم هرزه نگاه میکنه ب چشم کسی ک قصد کشتنش داشتم اخه لعنتی تو بهم
بگو من کی میخاستم رادوین صدمه ای ببینه من فقط بچه م میخواستم
اردلان : هه راه بیفت بریم سمت خونه باغ شهریار
نوشین : اونجا چرا ؟؟
اردلان : مگه نگفتی از اونجا مونده رونده شدی خب برمیگردی پیش من
نوشین : خجالت بکش عوضی برگردم پیش تو هه ک من دست رفیقات میخواستی بدی ک
پشتم خالی کردی بیشرف
اردلان : ن دیگه اون خبرا نیست نوشین باهات حرف دارم راه بیفت عشقم راه بیفتPart 332

نوشین : مردد بودم ک برم یا نرم مطمن بودم ک الان مادر جون مصمم من راه بیفتم امروز
باید تکلیف همه چی معلوم میشد ماشین روشن کردم و گاز دادم ب روبرو خیره بودم
اردلان : ببین نوشین تو ی راه بیشتر نداری اینکه فقط برگردی پیش من ی زن تنها هه کی
میخاد مال و اموال شرکتت ب راه ببره
نوشین: میخام همه رو اتیش بزنم میفهمی همه رو عوضی
اردلان : دیونه شدی
نوشین : پول برام مهم نیست قلبم مهم بود ک گند زدی توش من کدوست داشتم اردلان
خودم حالم بهم خورد همچین جمله ای گفتم اما مجبور بودم مجبور از این خوک کثیف متنفر
بودم ....دل نگران مادر جون بودم اون پشت دراز کشیده بود
اردلان : اگه قلبت بسازم چی راه نداره اصلا دوباره همه چی درست میشه نوشین
نوشین : من با نقشه تو لعنتی میخاستم ب ی انسان لطمه بزنم میفهمی
اردلان ؛ تو خودتم دوس داشتی رادوین نباشه
نوشین : هیچ وقت نخواستم رادوین صدمه ببینه فقط بچه م میخواستم لعنتی ... سکوت کرد منم
چیزی نگفتم فقط سرعتم زیاد کردم تا برسیم.....Part 333
نوشین : ماشین کنار ویلا نگه داشتم از ماشین پیاده شد رفت در باز کرد سر پا وایستاده بود
اشاره میکرد با ماشین برم داخل سریع گاز دادم رفتم داخل در بست سریع از ماشین پیاده

شدم ک سمت ماشین نیاد تا مبادا مادر جون ببینه ک پشت دراز کشیده با اینکه پتو رو روش
کشیده بودم میترسیدم سوییچ ماشین برنداشتم و از ماشین پیاده شدم در بستم و رفتم سمت
اردلان دستام گرفت بدنم مور مور شد دستم از تو دستش دراوردم و دنبالش داخل خونه رفتم
مطمن بودم مادر جون الان از ماشین پیاده میشه
من داخل یکی از اتاقا برد
اردلان : لباسات در بیار نوشین راحت باش خونه خودته اینجا
نوشین : خودمونی نشو با من بهم نزدیک نشو برا چی من گفتی بیام هان اینجا میخای غلط
کاریات جبران کنی
اردلان : میخام دوباره شروع کنیم
نوشین : ههه من با تو ؟؟؟ههاردلان : تن تو مست کننده س
نوشین : خیلی وقیحی کثافت
اردلان : تو کسی نداری جز من تو الوده شدی الوده من نوشین کسی ب جز من نمیتونه کنار تو
نوشین : بایوپد ضربه اخر میزدم ک بدونه من هنوز فک کنه دوسش دارم هق هق زدم داد
زدم
من دوست داشتم لعنتی چ جوری دلت اومد اذیتم کنی ازارم بدی چ جوری میخاستی با دستای
من رادوین بکشی من ک دوست داشتم من ک جونم بودی
اردلان : همه چی فراموش کن نوشین
نوشین : فقط جواب چراهام بده لعنتی ؛؛؛ اردلان روبروم وایستاده بود تا اینجا موفق شدم خرش

کنم یهو در اتاق نیمه باز شد مادر جون دیدم دلم قرص شد چشاش باز و بسته کرد
داد زدم
باید ب من بگی راست همه چیو میفهمی کثافت
اردلان : چی میخای بدونی
نوشین : همه چیو...Part 334
اردلان : میگم همه چیو باشه ببین نوشین تو اونقد همه چیت ب پای من ریختی ک من پرشدم
از محبتت رفتم تو اوج بالا بالاها تو هیچی کم نمیزاشتی پول میدادی خونه خوب ماشین خوب
؛؛؛تنت در اختیار من بود اره من بهم حس قدرت میداد وقتی که تنت مال من بود اینجوری
تسلیم محضم بودی و من باهات همه کار میکردم اما نمیدونی چ لذتی داشت وقتی تو رو دست
مبینم میدادم حسابی تحریک میشدم حسابی لذت میبردم این تو ذاتم بود نوشین نمیشد
عوضش کنم اما تو ک میدونستی بازم عاشقم بودی چرا ولم نمیکردی بری هان
نوشین : اشک از چشام میومد بخاطر حماقتم بخاطر اینکه عاشق ی حیوون وحشی شده بودم
صد رحمت ب حیوون این عوضی کثافت ؛؛؛مادر جون داشت همه چیو گوش میداد من
میخواستم برم زیر زمین خجالت میکشیدم اخه من بی عقل چ جوری ب پای این کثافت مونده
بودم چ جوری ب گزشتمم ک نگاه میکنم عارم میاد از کارام میخام بمیرم نباشم نباشم

اردلان :نوشین تو اونقد ر تسلیم من بودی ک من هر دفعه از شدت علاقت ب خودم دیونه
میشدم نمیدونی چ کیفی داره ی زن همه چیزش ب پای مرد بریزه و هر بلایی سرش بیاره اون
بمونه احساس قدرت میکردم البته همه چی داشت خوب پیش میرفت تا وقتی ک پات ب اون
پرورشگاه باز شد و خواستی اون توله سگ بیاری بزرگش کنی
نوشین : عصبی شدم داد زدم
عوضی اشغال ب بچه من ب بهارم هیچی نگو بیشرف
اردلان : اوهوع باشه باشه عصبی نشو هیش اروم اروم خب کجا بودیم داشتم میگفتم همه چی
از اونجا شروع شد که خواستی بری اون بیاریش وقتی میومدی با ذوق ازش تعریف میکردی
من بیزار میشدم دوس داشتم اون بچه نباشه بمیرهPart 335
اردلان : خب من همه چیت برا خودم میخواستم همه چیت ولی اون بچه عوضی وارد زندگی
من شده بود وارد زندگی اردلان من ازار میدیدم ب روی خودم نمیاوردم ولی مننمیخواستم
قلبت ب جز من مال هیچ کس دیگه باشه من میخاستم تو فقط برده من بمونی برده جنسی من
من کیف میکردم ک تو برده ی منی
نوشین : خیلی بیشرف و پستی خیلی زیاد
اردلان : ولی تو از اون بچه دست نکشیدی بیشتر بهش علاقه نشون میدادی داعم میرفتی
پرورشگاه ک ببینیش میدونی کار کجا خراب شد اونجا ک تو میخاستی اون بیاری ب فرزند

خوندگی قبول کنی خب من نمیخواستم کثی وارث ثروت تو باشه اون بچه بزرگ میشد و همه
چی تو مال اون میشد این ثروت همه ش مال من میفهمی مال من مال اردلان
تو هم مال منی تنت قلبت اما اون بچه و اون فکر احمقانه تو ک میخواستی اون بیاری ب فرزند
خوندگی قبول کنی همه چی خراب کرد همه چی
وقتی مدیر پرورشگاه گفته بود باید شوهرت عدم سو سابقه داشته باشه من خوشحال شدم
چون من زندان رفته بودیم میدونستم ک نمیشه اما تو همش رفتی دنبال اون ک بتونی بچه رو
بیاری منمیخواستم کس دیگه محبتت از من بگیره ،،، ثروت من تو همه چی خراب کردی تو
میخاستی مادر ی بچه باشی اما تو برده منی نوشین
نوشین : خیلی رزلی خیلی زیاد حالم از خودم بهم میخوره ک با توبودم ک تو کثافت وای وای
کاش گزشتم پاک شه تا بودن تو ازش محو شه ...Part 336
اردلان : نوشین بعدش حاضر شدی بخاطر اون بچه توله از من جدا بشی زن اون رادوین
حرومی بشی رادوین من تو اون بازی برد این یعنی شعله انتقام تو من زنده شد ازش متنفر
شدم من هیچ وقت نمیباختم اما بهش باختم ن اینکه رو تو شرط بندی کرده بود نه تو رو ک
اگه میخواست دو دستی میزاشتم لذت تنت بچشه نه بخاطر اینکه کسی نباید رو دست من تو
قمار بلند میشو

نوشین : وای مغزم داشت منفجر میشد این کسی ک من باهاش زندگی کردم ی شیطان بود
وای من چطور نصیحتهای همه رو نشنیده گرفتم از بی صفت بودن و کثافت بودن این خوک
کثیف چطور چشمم رو بدیهاش بسته بودم چطور رادوینی ک عاشقانه من دوست داشت
اذیتش کردم عذابش دادم قلبم بخاطر اذیت کردن رادوینم ب درد اومد اشکام از چشام میومد
و چشام صورت کریحش تار میدید
اردلان : و تو رفتی با دشمن من بخاطر اون بچه حرومزاده ک بتونی بگیریش من با ی تیر
میخواستم دو نشون بزنم هم رادوین دشمن خودم ب دستای تو بکشم هم اون بچه رو برا
همیشه از دست بدی اونوقت برا همیشه برده من میموندی
نوشین : کثافت ی تار موی گندیده رادوین میارزه ب کثافت زنا زاده ای
مثل تواردلان : چیه نکنه عاشقشی هه تو ک گفتی بیرونت کرده
نوشین : اشغال چرا بهم گفتی تو اون بسته فقط خواب اور گفتی چند ساعت میخوابه چرا بهم
سم دادی ک بدم بهش چرا کثافت چرا بهم دروغ گفتی من ک اون موقع گفتم نمیخام خون
از دماغش بیاد فقط میخام فرار کنم از پیشش
اردلان : چون میخواستم کشته بشه چون رادوین دیر یا زود عاشقت میکرد چون مرد ایده ال
بود؛؛؛برا همین ب دروغ گفتم توش خواب اور اما سم بود اما رادوین سگ جونتر بود ک بمیره
دیدی ک زنده موند

نوشین : خیلی کثافتی خیلی زیاد حمله کردم سمتش محکم زدم تو قفسه سینه ش یهو مادر
جون اومد نزدیک ک ای کاش نمیومد اردلان مادر جون دید اسلحه ش از جیب کتش دراورد
و گزاشت رو شقیقهه مادر جون داد زدم
نوشین : تو رو خدا کاریش نداشته باش این دوستمه تورو خداPart 337
اردلان : پس همه اینا نقشه بود میخواستی از م حرف بکشی من بگو اعتماد کردم میکشمت
نوشین میکشمت
نوشین : ولش کن کثافت اون دوستمه من ازت ترسیدم با کسی اومدم هیچ نقشه ای در کار
نیست
تف تو روت بیاد حرومزاده زنا زاده تو کثافت میخواستی پسر من بکشی نمیدونستی خدا تا
نخواد پسرم نمیمیره
اردلان : هههههه پس مادر شوهر و عروس اومدین سراغ من ای ول
نوشین الحق نقشت خوب
بازی کردی باورم شد که میخای برگردی پیشم
نوشین : باهاش کاری نداشته اون مادر عزیزترینمه مادر کسی ک عاشقانه میپرستمش اره من
عاشقشم عاشق رادوینمم من فقط چند وقته دارم زندگی میکنم اسمش ورد زبونم اسمش ک
میاد قلبم تند میزنه حالم ازت بهم میخوره اردلان تو اشتباه بزرگ زندگی منی ک برای
جبرانش برای رادوینم حاضرم بمیرم
اردلان : جفتتون میکشم ک حسرتش تو دل رادوین جونت بمونه اما

قبلش ی دلی از عزای
تنت میخام در بیارم نوشین
__دستت ب عروس من بخوره خونت حلاله کثافت شیطان
نوشین : اردلان میخاست مادر جون دستاش ببنده جیغ زدم ک یهو صدای رادوین اومد
رادوین : ولشون کن حرومزاده .....Part 338
اردلان : جلو بیای هر دوشون کشتم پس عقب تر باش
ههه
ی َضرب المثل قدیمی هست که میگه وقتی اسلحه دست تو پس تو برنده ایی
میدونی رادوین من لذت میبرم از زجر کشیدنت اخه تو چه جوری میتونی انقد سگ جون باشی
پسر هر کی جای تو بود تا الان سکته رو میزد تو چ جوری دووم اوردی
رادوین : بی ناموس لجن دستت بهشون بخوره تیکه پارت میکنم
گفته بودم من سگ نمیکشم
ولی ب شرافتم قسم ک زندت نمیزارم خونت برام حلال شد
اردلان : میخای دوباره بازی کنیم رادوین ؟؟؟
با شرط بندی موافقی ؟؟؟
بیا دوباره سر نوشین قمار کن همینجور ک اوندفعه من بردی الانم ببر من
رادوین من فک میکردم تو ته مونده خور نیستی فک کردم جنتلمنی خخخخخ پسر تو ک روی
منم سفید کردی
تو زن دست خورده من مال خودت کردی
نوشین : قلبم داشت میومد تو دهنم رادوین عصبی شده بود ب چشماش ک از عصبانیت ب

خون نشسته بود نگاه کرد دستاش مشت کرد دلم داشت از جاش در میومد عصبانیت و
استرس براش سم بود این حیوون صفت داشت رو نقطه ضعف رادوینم پا میزاشت میدونست
رادوینم غیرت داره ...Part 339
رادوین : حرومزاده بی ناموس اون دهنت اب بکش تو ی رزل زالو صفتی که ناموست دست ب
دست رفیقت کردی
اردلان : خب رفیقم باشه قبول تو چرا سر زن من شرط بندی کردی چرا با شرط اینکه ک
بچه رو از پرورشگاه براش بیاری عقدش کردی تو گولش زدی وگرنه نوشین برا من میمرد همه
چیش در اختیار من بود
رادوین : خفه شو حروم زاده زنا زاده خودم میکشمت
نوشین : تو ی حیوونی اردلان ی حیوون ازت متنفرم متنفر کثافت عوضی
رادوین ب ی قدمی اردلان رسیده بود اردلان ماشه اسلحه رو رو شقیقه من گزاشت
اردلان : اینقد از دست این هرزه شاکیم که بعید نیست مخش بپاچونم رو زمین
پس سر جات وایستا بزار مردونه حرف بزنیم
رادوین : هههههه چی میگی تو من مردی جلوی روم نمیبینم زن میبینم جلو روم
اردلان : خخخ این حرفات پشیزی برام ارزش نداره
من دنبال ی چیزم فقط پول البته تا قبل اینکه این هرزه خانوم این مادرت و تو رو خبر کنه با
خودش همراه کنه میخاستم بزارم بقیه عمرشم برده من بمونه ولی ..

نوشین : پریدم وسط صحبتش داد زدم اشغال عوضی نجس خفه شو خفه شو .....Part 340
اردلان : حرومزاده اشغال خونت حلاله مثل ی کفتار میکشمت خون نجست باید خیلی وقت
پیش میریختم
نوشین : از ترس داشتم میمردم چون اسلحه دست اردلان بود و رادوینم دست خالی بود ب
هیکل مردونش نگاه کردم دلم براش ضعف رفت وفتی اینجوری غیرتی شد وای ک من چقد
در حقش بد کرده بودم اشک تو چشام جمع شد
اردلان اسلحه رو گرفت سمت رادوین
رادوین : ولشون کن برن بزار ی مرد مقابل نامرد بمونه
اردلان : هههههه مرد وای نگو رادوین از خنده ریسه میرم تو اگه مرد بودی که نوشین دست
خورده منو مال خودت نمیکردی خوشم میاد نزاشته بهش دست بزنی میدونی چرا چون تنش
دلش وجودش مال منه
نوشین : داد زدم خفه شو اشغال میدونم داشت روح رادوینم داغون میکرد میخاست غرورش
خورد کنهاردلان : مگه غیر اینه دروغ میگم وقتی زنش شده بودی سوری روزا شبا زنگ میزدی قربون
صدقم میرفتی خخخخخ
نوشین : ب چشمای ب خون نشسته رادوینم خیره شدم دندوناش داشت از شدت ناراحتی ب
هم فشار میداد دستاش مشت کرده بود و فقط خیره شده بود ب اردلان تو ی چشم ب هم زدن دویید سمت اردلان اون لحظه میخاستم چشمام

ببندم وقتی باز کنم ک
رادوینم هیچیش نشده بود انگار قلبم تپشای اخرش بود
یهو رادوین با مشتش اسلحه رو از دستهای اردلان پرت کرد رو زمین افتاد درست جلوی پای
من رفتم سمت مادر جون پیشونیش عرق کرده بود بغلش کردم انگار فشارش افتاده بود
چشماش خیره بود ب رادوینم ب پسرش نگرانش بود همینجور ک من نگران بودم دلم داشت
برا رادوین پر پر میزد
نگاهم خیره بود ب رادوینی ک روقفسه سینه اردلان نشسته بود و انتقام تموم این مدت زجر و
رنج داشت با مشتهایی ک ب صورتش نثار میکرد میگرفتPart 341
نوشین : صدای اخ گفتنها و التماس کردنای اون عوضی پست اتاق پر کرده بود نمیدونم چقد زد ک
از روش بلند شد ب بازوی خونیش و مشتهای گره خوردش نگاه کردم ب تیشرفت طوسیش ک
یقش و جلوش خونی بود نگاه کردم و دوییدم سمتش مادر جونم اومد سمتش محکم بازوش گرفتم تو
دلم زار زدم برا حال خراب خودم
منم باید مجازات میشدم مجازات این همه بدبختی که سر رادوین و خانواده ش اورده بودم
مادرش تو بغلش گرفت و بوسیدیهو انگار ب مادرش جون تازه بدن شاد شده بود
صدای اژیر ماشین پلیس که اومد همه نگاهامون ب بیرون از پنجره جلب شد
نوشین : دو تا مامور زیر دست اردلان گرفته بودن و داشتن میبردن سوار

ماشین کنن ب رادوین
گفتن برای تشکیل پرونده و شکایت مجدد بیاد کلانتری
رادوین هیچی نمیگفت سکوت کرده بود
نوشین بیگناه بود پسرم
رادوین : هه بیگناه
اون بهت سم نداده بود اون فک میکرده تو اون بسته داروی خواب اور
من خودم همه حرفا رو شنیدم
وقتی نوشین با عجز و لابه اردلان خام کرد ک همه چیو بگه گفت
نوشین : رادوین ی نگاه ب من کرد و ی نگاه ب مادرش رفت سمت
ماشین در باز کرد و نشست
پشت فرمون مادر جونم سوار شد
منم پشت نشستم،، نگاهم ب رادوینم بود داشت گاز میداد
کاش میشد منم عذاب کنه منم بزنه فحشم بده اما قهر نکنه نگاهش
ازم نگیره نگاهی ک ی دنیاس برا من
...
خدا کنه حرفای مادر جون باور کنه ....Part 342
پارت پایانی
نوشین : اومدیم خونه رادوین با عصبانیت رفت سمت اتاق مادر جون
نزدیکم اومد
الان بهت احتیاج داره دخترم تازه فهمیده همه چیو بهش زمان بده
برو پیشش ارومش کن اون بهت احتیاج داره
چشم مادر جون
رفتم سمت اتاق رادوین رو تخت نشسته بود بالا تنش کاملا برهنه بود
داشت سیگار میکشید
مانتوم دراوردم و از پشت محکم بغلش کردم با ارنجش محکم کوبید ب
سینه هام بیشتر خودم

چسبوندم بهش و محکمتر بغلش کردم
اقایی من فدات بشم ببخشید که بهت بد کردم میخام جبران کنم
میدونم جبران نمیشه میدونم
ولی ببخش من تورو خدا قسم ببخش اشتباه کردم جبران میکنم فقط
من از خودت نرون من
زندگی رو بدون تو نمیخام تو رو خدا ببخش من اشتباه کردم تو صورتش
نگاه کردم دستم
گزاشتم رو بازوش تو چشام خیره شده بود
انگار اونم من میخاست چشاش پر از نیاز بود بغلش کردم سرم گزاشتم
قفسه سینش و اشک از
چشام اومدمیدونستم نمیبخشه حالا حالا هق هق کردم یهو انگار دنیا رو
بهم دادن دستش رفت لای موهام
سرم بلند کردم بیشتر تو بغلش فرو رفتم دستش داشت میکشید لاب
لای موهام
وای قلبم شروع کرده بود ب تند زدن میکوبید
رادوین : وقتی مادرم همه چیو گفت وقتی فهمیدم اونقدر هم خالی
نشده بودم اون بخاطر
خیانتش ب من بد کرد حتی اگه سم دادن کارش نبود نمیدونم چرا ولی
وقتی امروز صبح که
همه چی فهمیدم که مرجان اونشب من با حقه برد تو اتاقش ک اصلا
بچه ای از من نداره بچه
دوست پسرش خسرو بود وقتی فهمیدم خدا میدونه چقد خوشحال
شدم وقتی دوستش همه چی
بهم گفت بهم گفت که اونشب ک من حالم بد شده درد معده داشتم
ک بالا اوردم ک قرصام
ک داده بهم بیهوش افتادم و خوابیدم چقد خوشحال بودم وقتیم ظهر

دوست نوشین گفت همه
چیزو گفت که رفتن سراغ اردلان با مادرم خون خونمو میخورد ،، دلم نوشین میخاست حسی
که بعد از مرخص شدن از بیمارستان سرکوبش میکردم اما حالا که همه چیو فهمیدم میخاستم
ک اروم شم باهاش ک بهم محبت کنه مگه من جز محبتش تو دنیا چی میخواستم سرش اورد
بالا دستم تو موهاش بود چشاش پر اشک بود همینجور ک خیره شدم ب چشماش انگشت
شصتم زیر چشمش و رو گونش میکشیدم
تو چشای هم زوم کرده بودیم که دست نوشین رفت تو موهام و قربون صدقه ام رفت خودش
نزدیکم کرد خم شدم رو صورتش و لبام گزاشتم رو لباش چقد شیرین و داغ بود درست مثل
ی تشنه بودم ک ماها رنگ اب ندیده محکم تو بغلم گرفته بودمش خوابوندمش رو تخت و
خیمه زدم روش چشام برق میزد

.....پایان .....